

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیوه‌نامه دریافت مقالات

مقالات دریافت شده برای انتشار در سایت و فصلنامه «مرکز حقایق اسلامی» باید دارای ویژگی‌های زیر باشند:

- ۱- مقاله ارسالی، نباید در آینده در مرکز یا مؤسسه دیگری به چاپ برسد و یا در نوبت چاپ باشد.
 - ۲- حجم مقاله ارسالی بین ۵۰۰۰ تا ۸۰۰۰ واژه باشد.
 - ۳- مقاله ارسالی در قالب نرم‌افزار word و فونت Lotus Linotype؛ و سایز فونت‌های (متن ۱۴؛ تیتر ۱۸؛ پاورقی ۱۲) ارائه شود.
 - ۴- مقالات از حیث ساختاری و محتوایی توسط مسئولین علمی مرکز حقایق اسلامی، مورد ارزیابی قرار خواهند گرفت اما مسئولیت حقوقی مقاله از جنبه صحت مطالب ارائه شده، به عهده نویسنده است و مرکز حقایق اسلامی، مسئولیتی در این خصوص ندارد.
 - ۵- سیاست فصلنامه، درج مقالات با رویکرد علمی- پژوهشی یا علمی- ترویجی است. بنابراین مقالاتی در چرخه داوری قرار می‌گیرند که ساختار مقالات علمی را داشته باشند.
 - ۶- محتوای مقالات ترجیحاً باید به بررسی شبهات روز علیه مذهب شیعه و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام بپردازد و ترجیحاً با رویکرد تطبیقی به مکاتب مخالفین و روشن‌فکران نگاشته شوند.
 - ۷- مرکز حقایق اسلامی در ویرایش مقالات در جهت حفظ اهداف آن اختیار خواهد داشت.
 - ۸- مقالات ارسالی باید کلیه بخش‌های یک مقاله علمی را دارا باشد. بخش‌های اساسی یک مقاله علمی به ترتیب عبارتند از: عنوان، چکیده، کلید واژه، مقدمه، پیشینه تحقیق، روش تحقیق، بحث و نتیجه‌گیری و منابع.
- در ذیل به توضیح مختصر هر یک از آنها پرداخته شده است:

الف: عنوان

عنوان مقاله باید متناسب با موضوع، اهداف و نتایج پژوهش باشد و بتواند موضوع پژوهش را

به طور خلاصه برای خواننده ارائه کند، دارای کلمات یا عبارات اضافه نباشد و حتی المقدور از یک سطر بیشتر نباشد و تا حد امکان جامع و مانع باشد. در عنوان مقاله از کلمات انگلیسی استفاده نشود.

اسامی نویسنده (نویسندگان) در پاورقی بر اساس شیوه ذیل درج شود:

۱. اعضای هیأت علمی:

رتبه علمی (مربی، استادیار، دانشیار، استاد)، دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور، پست الکترونیکی

۲. دانشجویان:

دانشجوی (کارشناسی، کارشناسی ارشد، دکتری) رشته تحصیلی، دانشگاه، شهر، کشور، پست الکترونیکی

۳. افراد و محققان آزاد:

مقطع تحصیلی (کارشناسی، کارشناسی ارشد، دکتری) رشته تحصیلی، سازمان محل خدمت، شهر، کشور، پست الکترونیکی.

۴. طلاب و حوزویان:

سطح (دو، سه، چهار)، رشته، نام حوزه علمیه، شهر، کشور، آدرس ایمیل.

۵. نویسنده مسئول، در آثاری که بیش از یک نویسنده دارند باید حتماً مشخص باشد. عبارت (نویسنده مسئول) جلوی نام نویسنده مورد نظر درج شود.

فرستنده مقاله، به عنوان نویسنده مسئول در نظر گرفته می شود و کلیه مکاتبات و اطلاع رسانی های بعدی با وی صورت می گیرد.

ب: چکیده

عصاره مقاله است؛ که با خواندن آن اطلاعات اساسی در خصوص پژوهش یا مطالعات انجام شده به خواننده منتقل می شود. معمولاً بین ۱۵۰ تا ۴۰۰ کلمه است (از نیم تا یک صفحه). در

چکیده ابتدا موضوع یا هدف پژوهش در دو سطر توضیح داده می‌شود. آنگاه روش که شامل جامعه آماری، نمونه، روش اجرا، زمان و مکان اجرا و ابزار جمع‌آوری داده‌ها است؛ مجموعاً حداکثر در سه تا چهار سطر توضیح داده می‌شود و سپس شرح تحلیل، یا نتایج کلی پژوهش در دو تا سه سطر انجام می‌گیرد. در پایان چکیده، کلیدواژه‌ها (حداکثر در ۶ کلمه) ذکر می‌شود.

ج: مقدمه

نکات اصلی و کلیدی‌ای که باید در مقدمه یک مقاله علمی مورد توجه قرار بگیرد عبارتند از موضوع یا مسأله پژوهش، پیشینه پژوهش و هدف از انجام پژوهش که باید به صورت ساده و روشن ارائه شوند. نویسندگان باید در مقدمه به موارد ذیل به صورت شفاف پردازند:

۱- هدف از انجام پژوهش؛

۲- تعریف دقیق اصطلاحات و مفاهیم بکار رفته در پژوهش؛

۳- پیشینه پژوهش (شامل مبانی نظری و تحقیقات انجام شده قبلی در زمینه پژوهش) که لازم است نقاط قوت و یا احیاناً ضعف آنها تحلیل شود و چگونگی ارتباط آنها با تحقیق یا مقاله حاضر مشخص گردد؛

۴- سؤالات یا فرضیه‌ای که تحقیق، در پی پاسخ گویی به آنها است.

د: روش

این قسمت از یک مقاله علمی شامل توضیح درباره نوع تحقیق (هم از جهت هدف در نظر گرفته شده برای پژوهش و هم از نظر روش انجام پژوهش) و توضیح در خصوص چگونگی مراحل انجام پژوهش است.

ه: متن اصلی

در این بخش، نویسندگان باید موارد ذیل را به صورت دقیق و خلاصه تبیین کند:

۱- یافته‌های حاصل از پژوهش؛

۲- بیان یافته‌ها به شیوه‌ای دقیق و روشن؛

۳- تحلیل این نکته که آیا نتایج بدست آمده پاسخگوی سؤالات یا فرضیات تحقیق (در صورت

وجود فرضیات) هست یا خیر؛

۴- مشخص نمودن یافته‌های مهم حاصل از این پژوهش.

و: نتیجه‌نهایی به دست آمده از انجام پژوهش

ز: منابع و مأخذ

نحوه نگارش کتاب‌نامه

۱. کتاب‌ها: نام خانوادگی، نام، عنوان کتاب، نام مترجم یا محقق، نوبت چاپ، ناشر، محل

نشر، سال نشر.

۲. مقالات از نشریات: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، «عنوان مقاله»، نام نشریه، شماره

مسلسل، زمان انتشار.

۳. مقالات از مجموعه - مقالات: نام خانوادگی، نام (متعلق به نویسنده مقاله)، «عنوان مقاله»،

نام کتاب، نام گردآورنده یا ویراستار کتاب، ناشر کتاب، محل نشر، زمان انتشار.

۴. منابع الکترونیکی: نام خانوادگی، نام، عنوان مطلب، نشانی اینترنتی، تاریخ مراجعه به

سایت اینترنتی.

۵. پایان نامه‌ها: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، عنوان پایان‌نامه، استاد راهنما، استاد

مشاور، نام دانشگاه، نام دانشکده، تاریخ دفاع از پایان‌نامه.

منابع لاتین نیز به همین نظم و با عبارات لاتین ذکر می‌شوند:

ابتدا منابع فارسی و عربی (کتاب‌ها، سپس پایان‌نامه‌ها، سپس مقالات، سپس منابع

الکترونیک) از روی نام خانوادگی صاحبان اثر، به ترتیب الفبای فارسی، نوشته می‌شوند و

بعد، منابع لاتین به ترتیب الفبای لاتین فهرست می‌شوند.

لازم به تذکر است؛ در تنظیم فهرست منابع، «ال» در ابتدای نام خانوادگی نویسندگان نادیده

گرفته می‌شود.

در صورتی که نویسندگان یا مترجمان دو یا سه نفر باشند نام هر سه به همان ترتیب پشت جلد کتاب می آید، ولی اگر بیش از سه نفر باشند، فقط نام اولین نفر می آید و در ادامه برای منابع فارسی، عبارت «و دیگران» و برای منابع لاتین «et al» ذکر می گردد.

نحوه نگارش ارجاعها

۱. آیات قرآن: نام سوره: شماره آیه.
۲. کتابها: نام خانوادگی مؤلف، نام مؤلف، نام کتاب، شماره جلد/ شماره صفحه. (در کتب تک جلدی قبل از شماره صفحه حرف «ص» می آید)
۳. مقاله‌های نشریات: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، «عنوان مقاله»، نام مجله، شماره مسلسل / شماره صفحه.
۴. پایان‌نامه‌ها: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، «عنوان پایان‌نامه»، استاد راهنما، استاد مشاور، نام دانشگاه، نام دانشکده، تاریخ دفاع از پایان‌نامه.
۵. مقاله‌های مجموعه - مقالات: نام خانوادگی، نام (متعلق به نویسنده مقاله)، «عنوان مقاله»، نام مجموعه، «ص» شماره صفحه.
۶. مدخل‌های دانشنامه‌ها و دایرةالمعارفها: نام خانوادگی، نام (متعلق به نویسنده مدخل یا کتاب)، اسم دانشنامه یا دایرةالمعارف، «عنوان مدخل»، شماره جلد/ شماره صفحه.
۷. منابع الکترونیکی: نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده، عنوان مطلب، نشانی اینترنتی، تاریخ مراجعه.

فهرست مطالب

- نگاه نقد باورانه بر اندیشه‌ی البانی درباره حدیث «مؤاخات»..... ۱۱
سید علیرضا رفیعی علویجه
- جایگاه عایشه در هندسه عقاید عامه..... ۲۸
عباس دهرویه
- حاکم نیشابوری و کتاب المستدرک..... ۵۱
مجید مطهری راد
- روش شناسی مقابله با نفاق در رفتار و سخنان حضرت زهرا علیها السلام..... ۱۰۵
سید علی تقوی
- «غیرتِ علوی در نُطق حسنی»..... ۱۳۹
حسین غفوریان

(1)

نگاه نقد باورانه بر اندیشه ألبانی درباره حدیث «مؤاخات»

سید علیرضا رفیعی علویجه

چکیده

از احادیث مهم و پرکاربرد در اثبات افضلیت و امامت امیرمؤمنان علیه السلام، حدیث مؤاخات است. با توجه به این مطلب، از سوی معاصرین اهل سنت؛ یعنی ناصر الدین ألبانی، بر این حدیث اشکال‌های سندی وارد شده است. یافته‌های پژوهش پیش‌رو بر اساس روش توصیفی – تحلیلی عبارت است از: این حدیث موضوع نیست؛ سند آن به مرتبه صحیح لذاته یا حسن می‌رسد که در هر صورت قابل احتجاج خواهد بود.

کلید واژه‌ها: حدیث مؤاخات، ناصر الدین ألبانی، کتاب سلسله الاحادیث الضعیفه، رجال

اهل سنت، حدیث موضوع، واضع حدیث، ابن‌نمیر، جمیع بن‌عمیر.

مقدمه

یکی از ویژگی‌های خاص امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام حدیث مؤاخات است؛ همچنان‌که از دلیل‌های ایشان برای جانشینی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، همین حدیث است. اما نکته قابل تأمل آن است که؛ علمای اهل سنت به کمک تضعیف سند حدیث مؤاخات، این مقام را برای امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نفی می‌کنند. از جمله نفی کنندگان، اَلْبَانِي از عالمان معاصر اهل سنت است. وی برای تضعیف این روایت، ابتدا این حدیث را موضوع می‌داند؛ سپس به جرح یکی از شیوخ سند؛ یعنی «جمیع بن عمیر» می‌پردازد. بنابراین برای پاسخ به اَلْبَانِي، نخست عدم موضوع بودن حدیث به صورت مستقل، مورد بررسی قرار می‌گیرد و در ادامه به اشکال نسبت به «جمیع بن عمیر» پاسخ داده می‌شود.

توضیح اشکال

اَلْبَانِي به نقل از کتاب ترمذی روایت را می‌آورد و متن این روایت در کتاب ترمذی چنین است:

«هنگامی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بین اصحاب خود عقد اخوت بستند، علی عَلَيْهِ السَّلَام درحالی که گریه می‌کرد بر ایشان وارد شد و گفت: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بین اصحاب خود پیوند برادری ایجاد کردی اما بین من و هیچ کس دیگری پیوند برادری ایجاد نکردی. پس پیامبر فرمودند: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی»^۱.

اَلْبَانِي به صراحت تمام، حدیث برادری را موضوع می‌داند و عمده اشکال‌های سندی را به دو نفر از راویان؛ یعنی «حکیم بن جبیر» و شیخ او، «جمیع بن عمیر» وارد می‌کند. این در حالی است که ترمذی در کتاب خود این روایت را حسن می‌شمارد. اَلْبَانِي جرح‌های وارد شده نسبت به

۱. سنن الترمذی: ج ۶، ص ۸۰؛ حدثنا يوسف بن موسى القطان البغدادي، قال: حدثنا علي بن قادم، قال: حدثنا علي بن صالح بن حي، عن حكيم بن جبیر، عن جميع بن عمير التيمي، عن ابن عمر، قال: آخى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بين أصحابه فجاء علي تدمع عيناه، فقال: يا رسول الله آخيت بين أصحابك ولم تؤاخ بيني وبين أحد، فقال له رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أنت أخي في الدنيا والآخرة. هذا حديث حسن غريب.

نگاه نقد باورانه بر اندیشه اَلْبَانِي درباره حدیث «مؤاخات»

«حکیم بن جبیر» را قبول نمی‌کند اما جرح‌ها و تضعیف‌هایی را که به شیخ او یعنی «جمیع بن عمیر» وارد شده است، می‌پذیرد. وی از قول سه عالم اهل سنت؛ یعنی ذهبی، ابن نمیر و ابن عدی، جرح‌هایی نسبت به «جمیع بن عمیر»، بیان می‌کند و با تضعیف سند حدیث مؤاخات، این فضیلت بی‌نظیر امیر مؤمنان علیه السلام را انکار می‌کند.
متن اشکال اَلْبَانِي چنین است:

«روایت «مؤاخات» موضوع و دروغ است؛ ترمذی و ابن عدی و حاکم نیشابوری از طریق حکیم بن جبیر از جمیع بن عمیر، روایت را بیان کرده‌اند:
هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بین اصحاب خود پیمان برداری بستند، علی علیه السلام درحالی که گریه می‌کرد بر ایشان وارد شد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بین اصحاب خود پیوند برادری ایجاد کردی اما بین من و هیچ کس دیگری پیوند برادری ایجاد نکردی پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ...
ترمذی می‌نویسد: این روایت حسن غریب است و مبارکفوری نیز کلام او را گفته و ادامه داده است که: حکیم بن جبیر ضعیف و متهم به تشیع است.

می‌گویم: انداختن جنایت بر گردن یک نفری انصافی است و این مطلب به دو دلیل است:
دلیل اول؛ شیخ حکیم بن جبیر، جمیع بن عمیر است، ذهبی می‌گوید: ابن حبان گفته است:
جمیع بن عمیر رافضی است و حدیث جعلی نقل می‌کند و ابن نمیر گفته است: از دروغگوترین مردم است. سپس این روایت را نقل می‌کند.

دلیل دوم؛... ابن عدی گفته است: اکثر روایت‌هایی که او نقل می‌کند متابع ندارد و به همین دلیل است که شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: حدیث مؤاخات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای علی علیه السلام از اکاذیب است و ذهبی در مختصر منهاج السنة به این مطلب اقرار کرده است.^۲

۲. سلسله الأحادیث الضعیفة والموضوعة وأثرها السیئ فی الأمة: ج ۱، ص ۵۲۶؛ یا علی أنت أخی فی الدنیا والآخرة موضوع. أخرجه الترمذی (ج ۴، ص ۳۲۸) وابن عدی (ج ۵۹، ص ۱ و ج ۶۹، ص ۱) والحاکم (ج ۳، ص ۱۴) من طریق حکیم بن جبیر عن جمیع بن عمیر عن ابن عمر قال: لما ورد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المدينة آخی بین أصحابه، فجاء

نگاه نقد باورانه بر اندیشه اَلبانی درباره حدیث «مؤاخات»

بنابراین اشکال اَلبانی خلاصه در نفی صدور حدیث از جهت موضوع دانستن آن و همچنین جرح جمیع بن عمیر می شود.

الف) جواب از وضع

مرسوم ترین و بهترین شیوه برای برهم زدن صدور حدیث، اتهام به وضع است. هر جا علمای اهل سنت نتوانند خدشه ای در دلالت روایت وارد کنند، شروع به انکار اصل حدیث می کنند. این شیوه در منهج ابن تیمیه بسیار نمود دارد. اَلبانی نیز به بزرگان حدیثی خود تمسک کرده و این روایت را موضوع و دروغ جلوه می دهد درحالی که این ادعا باطل است؛ زیرا بسیاری از علمای اهل سنت این روایت را نقل کرده اند.

بنابراین برای روشن شدن مطلب نیاز به دو مقدمه است:

مقدمه اول: نقل بزرگان اهل سنت

کاوش در کتاب های حدیثی اهل سنت، مخفی سازی و تعصّب اَلبانی را برای همگان؛ اعم از شیعه و سنی، روشن می سازد؛ زیرا علی رغم ادعای اَلبانی درباره وضع حدیث مؤاخات، این روایت از سوی بزرگان اهل سنت نقل شده است. اَلبانی این روایت را در شمار احادیث ضعیف عرضه می کند درحالی که بزرگانی؛ چون ترمذی، حاکم نیشابوری و سبط بن جوزی... آن را در

علی رضی الله عنه تدمع عیناه فقال: یا رسول الله آخیت بین أصحابک، ولم تواخ بینی و بین أحد، فقال رسول الله ﷺ: ... الحدیث، وقال الترمذی: هذا حدیث حسن غریب، وتعقبه الشارح المبارکفوری فقال: حکیم بن جبیر ضعیف، ورمی بالتشیع. قلت: تعصیب الجنایة برأس حکیم هذا وحده لیس من الإنصاف فی شیء وذلك لأمرین: الأول: أن شیخه جمیع بن عمیر متهم، قال الذهبی: قال ابن حبان: رافضی یضع الحدیث، وقال ابن نمیر: کان من أكذب الناس، ثم ساق له هذا الحدیث. الآخر: ... وقد قال ابن عدی: وعامة ما یرویه لا یتابعه غیره علیه، ولهذا قال شیخ الإسلام ابن تیمیة: وحدیث مواخاة النبی ﷺ لعلی من الأكاذیب، وأقره الحافظ الذهبی فی مختصر منهج السنة.

نگاه نقد باورانه بر اندیشه‌های آل‌بانی درباره حدیث «مؤاخات»

کتاب‌های معتبر خود نقل کرده‌اند پس چگونه می‌شود روایتی کذب باشد، اما عالمان اهل سنت آن را در مهم‌ترین نگاه‌های خود وارد سازند؟!

۱. روایت ترمذی (م. ۲۷۹)

«پیامبر ﷺ بین اصحاب خود عقد اخوت بستند، پس علی رضی الله عنه در حالی که گریه می‌کرد بر ایشان وارد شد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بین اصحاب خود پیوند برادری ایجاد کردی، اما بین من و هیچ‌کس دیگری پیوند برادری ایجاد نکردی. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی»^۲.

۲. روایت حاکم نیشابوری (م. ۴۰۳)

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شهر مدینه شدند بین اصحاب خود پیوند برادری ایجاد کردند. پس علی رضی الله عنه وارد شد در حالی که گریه می‌کرد؛ پس گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بین اصحاب خود عقد اخوت خواندی ولی بین من و هیچ‌کس دیگر عقد اخوت نخواندی پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی تو برادر من در دنیا و آخرت هستی»^۴.

۳. سنن الترمذی: ج ۶، ص ۸۰؛ حدثنا یوسف بن موسی القطان البغدادی، قال: حدثنا علی بن قادم، قال: حدثنا علی بن صالح بن حی، عن حکیم بن جبیر، عن جمیع بن عمیر التیمی، عن ابن عمر، قال: آخی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بین أصحابه فجاء علی تدمع عیناه، فقال: یا رسول الله آخیت بین أصحابک ولم تؤاخ بینی و بین أحد، فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: أنت آخی فی الدنیا والآخرة. هذا حدیث حسن غریب.

۴. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳، ص ۱۵؛ أخبرنا عبد الله بن إسحاق بن إبراهيم، العدل، ببغداد، ثنا عبد الرحمن بن محمد بن منصور الحارثی، ثنا علی بن قادم، ثنا علی بن صالح بن حی، عن حکیم بن جبیر، عن جمیع بن عمیر، عن ابن عمر رضی الله عنهما قال: لما ورد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المدينة آخی بین أصحابه، فجاء علی رضی الله عنه تدمع عیناه، فقال: یا رسول الله، آخیت بین أصحابک ولم تؤاخ بینی و بین أحد، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «یا علی، أنت آخی فی الدنیا والآخرة» تابعه سالم بن أبی حفصة، عن جمیع بزیادة فی السیاق.

نگاه نقد باورانه بر اندیشه آلبانی درباره حدیث «مؤاخات»

۳. روایت بغوی (م. ۵۱۶)

«عبد الله بن عمر نقل می‌کند:

پیامبر ﷺ بین اصحاب خود پیوند برادری ایجاد کردند پس علی رضی الله عنه وارد شد درحالی که گریه می‌کرد پس گفت: ای رسول خدا ﷺ بین اصحاب خود عقد اخوت خواندی ولی بین من و هیچ کس دیگر عقد اخوت نخواندی پس پیامبر ﷺ فرمود: ای علی تو برادر من در دنیا و آخرت هستی».

۴. روایت ابن اثیر جزری (م. ۶۰۶)

«عبد الله بن عمر نقل می‌کند:

هنگامی که رسول خدا ﷺ بین اصحاب خود پیوند برادری ایجاد کردند علی رضی الله عنه وارد شد درحالی که گریه می‌کرد؛ پس گفت: ای رسول خدا ﷺ بین اصحاب خود عقد اخوت خواندی ولی بین من و هیچ کس دیگر عقد اخوت نخواندی پس پیامبر ﷺ فرمود: ای علی تو برادر من در دنیا و آخرت هستی».

۵. روایت سبط بن جوزی (م. ۶۵۴)

«ترمذی به نقل از عبد الله بن عمر نقل می‌کند:

پیامبر ﷺ بین اصحاب خود عقد اخوت بستند، پس علی رضی الله عنه درحالی که گریه می‌کرد؛ بر ایشان وارد شد و گفت: ای رسول خدا ﷺ بین اصحابت پیوند برادری ایجاد کردی اما بین من و

۵. مصابیح السنة: ج ۴، ص ۱۷۳؛ عن ابن عمر رضی الله عنه قال: آخی رسول الله ﷺ بین أصحابه فجاءه علی تدمع عیناه فقال: اخیت بین أصحابک ولم تؤاخ بینی و بین أحد؟ فقال رسول الله ﷺ: أنت آخی فی الدنیا و الآخرة.
 ۶. جامع الأصول: ج ۸، ص ۶۴۹؛ (ت) عبد الله بن عمر - رضی الله عنهما - قال: لما آخی رسول الله ﷺ بین أصحابه، جاءه علی تدمع عیناه، فقال له: یا رسول الله آخیت بین أصحابک ولم تؤاخ بینی و بین أحد، قال: فسمعت رسول الله ﷺ يقول له: أنت آخی فی الدنیا و الآخرة» أخرجه الترمذی.

نگاه نقد باورانه بر اندیشه‌های ابانای درباره حدیث «مؤاخات»

هیچ‌کس دیگری پیوند برادری ایجاد نکردی پس پیامبر گفتند: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی.^۶

۶. روایت خطیب تبریزی (م. ۷۴۱)

«عبدالله بن عمر گفت:

پیامبر ﷺ بین اصحاب خود عقد اخوت بستند، پس علی رضی الله عنه در حالی که گریه می‌کرد بر ایشان وارد شد و گفت: ای رسول خدا ﷺ بین اصحاب خود پیوند برادری ایجاد کردی اما بین من و هیچ‌کس دیگری پیوند برادری ایجاد نکردی پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی.^۷

۷. روایت ابن کثیر دمشقی (م. ۷۷۴)

«ترمذی از ابن عمر می‌نویسد:

پیامبر ﷺ بین اصحاب خود عقد اخوت بستند، پس علی رضی الله عنه در حالی که گریه می‌کرد بر ایشان وارد شد و گفت: ای رسول خدا ﷺ بین اصحاب خود پیوند برادری ایجاد کردی اما بین من و هیچ‌کس دیگری پیوند برادری ایجاد نکردی پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی.^۸

۷. مرآة الزمان فی تواریخ الأعیان: ج ۶، ص ۴۴۱؛ ومنها حدیث المؤاخاة، قال الترمذی بإسناده عن السدی، عن عبد الله بن عمر قال: آخى رسول الله ﷺ بين أصحابه، فجاء على تدمع عيناه فقال: يا رسول الله، آخيت بين أصحابك، ولم تؤاخ بيني وبين أحد؟! فقال له رسول الله ﷺ: أنت أخي في الدنيا والآخرة قال الترمذی: هذا حدیث حسن صحیح.

۸. مشکاة المصابیح: ج ۳، ص ۱۷۲۰؛ وعن ابن عمر قال: آخى رسول الله ﷺ بين أصحابه فجاء على تدمع عيناه فقال: آخيت بين أصحابك ولم تؤاخ بيني وبين أحد. فقال رسول الله ﷺ: «أنت أخي في الدنيا والآخرة». رواه الترمذی وقال: هذا حدیث حسن غریب.

۹. البداية والنهاية: ج ۷، ص ۳۳۵؛ وقال الترمذی: ثنا يوسف بن موسى القطان البغدادي ثنا علي بن قادم ثنا علي بن صالح بن حبي عن حكيم بن جبير عن جميع بن عمير التيمي عن ابن عمر قال: آخى رسول الله ﷺ بين أصحابه

نگاه نقد باورانه بر اندیشه آلبانی درباره حدیث «مؤاخات»

۸. روایت محمد بن یوسف شامی (م. ۹۴۲)

«حاکم نیشابوری و خلعی به نقل از ابن عمر می‌نویسند:

پیامبر ﷺ بین اصحاب خود عقد اخوت بستند، پس بین ابی بکر و عمر و فلانی پیوند برادری برقرار کردند تا اینکه علی رضی الله عنه باقی ماند درحالی که گریه می‌کرد پس گفت: ای رسول خدا ﷺ بین اصحاب خود پیوند برادری ایجاد کردی اما بین من و هیچ کس دیگری پیوند برادری ایجاد نکردی پس پیامبر ﷺ گفتند: آیا راضی نیستی که من برادر تو باشم؟ فرمود: بله؛ ای رسول خدا ﷺ پس پیامبر ﷺ فرمودند: تو برادر من در دنیا و آخرت هستی»^{۱۰}.

مقدمه دوم: صحت روایت بر اساس مبنای صحیح مسلم

صحیح مسلم از کتاب‌های معتبر اهل سنت است. به گونه‌ای که جایگاه این کتاب را به همراه صحیح بخاری بعد از قرآن قرار داده‌اند.^{۱۱} بدون تردید کتابی با چنین جایگاهی، ارزش مستند واقع شدن را دارد.

اکنون با توجه به ادعای کذب، از سوی آلبانی درباره حدیث مؤاخات، در کتاب مسلم روایتی وارد شده است که؛ بر پایه آن تمام راویان حدیث مؤاخات؛ همچون ترمذی و حاکم نیشابوری کذاب هستند؛ یعنی آلبانی بر اساس ادعای خویش و همچنین بر اساس کتاب صحیح مسلم، باید بزرگان حدیثی خویش را کذاب بدانند.

فجاء علی تدمع عنیه فقال یا رسول الله آخیت بین أصحابک ولم تؤاخ بینی و بین أحد، فقال رسول الله ﷺ أنت أخی فی الدنیا والآخرة» ثم قال: هذا حدیث حسن غریب و فیہ عن زید بن أبی أوفی، وقد شهد بدرا.

۱۰. سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد: ج ۳، ص ۳۶۳؛ وروی الحاکم والخلعی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال: آخی رسول الله ﷺ بین أصحابه، فأخی بین أبی بکر وعمر، وفلانا، حتی بقی علی رضی الله عنه تدمع عنیه، فقال: یا رسول الله ﷺ آخیت بین أصحابک ولم تؤاخ بینی و بین أحد، فقال رسول الله ﷺ «أما ترضی أن أكون أختک؟» قال: بلی یا رسول الله ﷺ رضیت. قال: «فأنت أخی فی الدنیا والآخرة.

۱۱. کشف الظنون عن أسامی الکتب والفنون: ج ۱، ص ۵۵۵.

نگاه نقد باورانه بر اندیشه اَلْبانی درباره حدیث «مؤاخات»

توضیح مطلب آنکه؛ مسلم در مقدمه کتاب خود، روایتی را از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که مطابق آن اگر راوی، حدیثی کذب را نقل کند و هیچ اشاره‌ای به دروغ بودن آن نکند، به معنای کاذب بودن آن راوی است.

روایت صحیح مسلم از این قرار است؛

«کسی که روایتی از من نقل کند و معتقد به کذب بودن آن باشد، پس او یکی از دروغ‌گویان

است».^{۱۲}

بنابراین زمانی که راویان حدیث مؤاخات؛ همچون ترمذی و حاکم نیشابوری، روایت را بدون اعتراف به کذب بودن آن، نقل کنند؛ یعنی روایت را پذیرفته‌اند.

حاصل تمام مطلب در این بخش آن است که؛ این حدیث از سوی بزرگان حدیثی؛ همچون ترمذی، حاکم نیشابوری، بغوی، ابن‌اثیر جزری، سبط بن جوزی، خطیب تبریزی، ابن‌کثیر دمشقی، محمد بن یوسف صالحی شامی نقل شده است که هیچ‌کدام اشاره به کذب بودن این روایت نکرده‌اند، بلکه وظیفه آنان، در صورت کذب بودن روایت مؤاخات، اعلام به کذب بودن آن است، در غیر این صورت بر اساس منهج مسلم، و اعتراف او، باید حکم به عدم وثاقت این عالمان شود.

ب) جواب از اشکالات سندی

اَلْبانی برای محو کردن این فضیلت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام، شروع به خدشه‌های سندی نسبت به روایت ترمذی می‌کند. وی تمام رجال سند را می‌پذیرد، اما در مورد شخص «جمیع بن عمیر» اشکال کرده و از علمایی؛ همچون ذهبی، ابن‌نمیر و ابن‌عدی جرح‌هایی را نسبت به «جمیع بن عمیر» وارد می‌کند درحالی‌که این روایت صحیح محسوب شده و هیچ‌یک از آن اشکال‌ها وارد نیست.

۱۲. صحیح مسلم: ج ۱، ص ۸؛ من حدث عنی بحديث یری أنه کذب، فهو أحد الکاذبین.

نگاه نقد باورانه بر اندیشه‌های آل‌بانی درباره حدیث «مؤاخات»

۱. جرح ذهبی و پاسخ آن

آلبانی به نقل از ذهبی و همچنین ذهبی به نقل از ابن حبان، دو جرح را نسبت به «جمیع بن عمیر» بیان می‌کنند؛ نخست جرح در عقیده، سپس واضح بودن.

متن اشکال این چنین است:

«ذهبی می‌گوید: ابن حبان گفت: جمیع بن عمیر رافضی است و حدیث دروغ، نقل می‌کند.»^{۱۳}

هم‌چنانکه بیان شد؛ ابن حبان به «جمیع بن عمیر» نسبت تشیع می‌دهد و حال آنکه جرح در عقیده پذیرفته نیست؛ زیرا زمانی جرح در عقیده پذیرفته است که مجروح، داعی به مذهب باشد در حالی که کسی قائل به داعی بودن «جمیع بن عمیر» نیست.

پس «جمیع بن عمیر» دعوت‌کننده به مذهب نبوده است تا جرح در عقیده، سبب تضعیف او شود.

افزون بر آن؛ واضح بودن «جمیع بن عمیر» نیز قابل پذیرش نیست؛ چرا که یکی از راه‌های توثیق راوی، یافتن نام او در کتاب‌های ثقات است که نام «جمیع بن عمیر» در کتاب «الثقات» ابن حبان وارد شده است:

«جمیع بن عمیر الحنفی الکوفی أحد بنی تیم الله بن ثعلبة یروی عن بن عمر وعائشة روی عنه

صدقة بن یسار والعلاء بن صالح.»^{۱۴}

بنابراین اگر وی واضح باشد، چرا ابن حبان نام او را در کتاب «الثقات» آورده است و این نوعی تناقض گویی در گفتار ابن حبان است و باید گفت: کلام ابن حبان ساقط است و قابل پذیرش نخواهد بود.

۱۳. قال الذهبی: قال ابن حبان: رافضی یضع الحدیث.

۱۴. الثقات: ج ۴، ص ۱۱۵.

نگاه نقد باورانه بر اندیشه اَلبانی درباره حدیث «مؤاخات»

البته لازم به تذکر است؛ زمانی می‌توان نقل ذهبی از ابن حَبَّان را پذیرفت که ذهبی برای ابن حَبَّان احترام علمی قائل باشد و حال آنکه چنین نیست؛ چرا که ذهبی جرح‌های ابن حَبَّان را بر افروخته از ذهن وی می‌داند:

«چه بسا ابن حَبَّان ثقه‌ای را جرح می‌کند تا جایی که نمی‌داند چه چیزی از سرش خارج

می‌شود».^{۱۰}

بنابراین ابن حَبَّان نزد ذهبی هیچ ارزشی ندارد و جرح‌های او قابل پذیرش نخواهد بود.

۲. جرح ابن نمیر

اَلبانی اشکال بعدی را از سوی ابن نمیر بیان می‌کند، در این جرح، ابن نمیر نسبت کذب به

«جمیع بن عمیر» می‌دهد:

«و ابن نمیر گفت: جمیع بن عمیر از کاذب‌ترین مردم است».^{۱۱}

۱ و ۲. پاسخ: جرح مبهم است

از شروط قبول جرح، مفسر بودن آن است؛ یعنی علت جرح ذکر شده باشد. در مقابل جرح مبهم پذیرفته نیست؛ هم‌چنانکه ابن صلاح جرح مبهم را نمی‌پذیرد اما تعدیل مبهم را قابل پذیرش می‌داند.^{۱۲}

جرح یاد شده از قول ابن نمیر به دلیل مبهم بودن و عدم ذکر علت قابل پذیرش نیست؛ زیرا کذب معانی مختلف دارد به همین جهت اگر به صورت مطلق به کار برده شود دلالتی بر جرح ندارد؛ چرا که احتمال دارد مراد از آن، مرتبه پائینی از عدالت باشد.

۱۰. میزان الاعتدال: ج ۱، ص ۲۷۴؛ قلت: ابن حَبَّان ربها قصب الثقة حتی كأنه لا یدری ما یخرج من رأسه.

۱۱. وقال ابن نمیر: کان من أكذب الناس.

۱۲. مقدمه ابن صلاح: ص ۸۶.

نگاه نقد باورانه بر اندیشه ألبانی درباره حدیث «مؤاخات»

ابن الوزیر صنعانی در این باره می‌نویسد:

«از ظرافت‌های این باب آن است که؛ دانسته شود لفظ کذب را بسیاری از متشدین در جرح بر کسی که وهم یا خطا دارد اطلاق می‌کنند؛ اگرچه روشن نشود راوی این مورد اتهام را داراست یا روشن نشود که خطای در نقل او بیشتر از صحت اوست. این مطلب در کتاب‌های جرح و تعدیل آمده است و دلالت دارد بر اینکه؛ سبب لفظ کذب، روشن نیست و به همین دلیل است که؛ بسیاری از بزرگان این لفظ را برای اهل صدق و امانت به کار می‌برند پس بر حذر باش از اینکه این لفظ را در حق افراد ثقه به کار ببری؛ پس کذب در حقیقت هم بر وهم و هم بر عموم (دروغ عمدی و سهوی) اطلاق می‌شود بنابراین احتیاج به تفسیر دارد»^{۱۸}.

بنابراین اطلاق جرح «کذب» به تنهایی دلالتی بر جرح ندارد و نمی‌توان «جمیع بن عمیر» را کذاب دانست.

۲، ۲. پاسخ: صدوق منافی با کذاب

گذشته از مقبول نبودن جرح مبهم، عده‌ای از بزرگان اهل سنت درباره جمیع بن عمیر، الفاظ تعدیل به کار برده‌اند و بدیهی است که؛ لفظ تعدیل، منافات با کذاب بودن راوی دارد؛ هم‌چنانکه اینکه ساجی و ابوحاتم لفظ صدوق را درباره «جمیع بن عمیر»، بیان کرده‌اند که اعتراف آنان از این قرار است:

۱۸. نفتحات الأزهار فی خلاصة عبقات الأنوار: ج ۱۵، ص ۳۰۸؛ و من لطیف علم هذا الباب أن يعلم: أن لفظه «كذاب» قد يطلقها كثير من المعتدلين في الجرح على من يهيم و يخطئ في حديثه، وإن لم يتبين أنه يتعمد ذلك، ولا يبين أن خطأه أكثر من صوابه ولا مثله. و من طالع كتب التجريح و التعديل عرف ما ذكرته. و هذا يدل على أن هذا اللفظ من جملة الألفاظ المطلقة التي لم يفسر سببها، و لهذا أطلقه كثير من الثقات على جماعة من الرفعاء من أهل الصدق و الأمانة. فاحذر أن تعتدّ بذلك في حق من قيل فيه من الثقات الرفعاء، فالكذب في الحقيقة اللغوية مطلق على الوهم و العمد معا، و يحتاج إلى التفسير إلا أن يدل على التعمد قرينة.

نگاه نقد باورانه بر اندیشه‌های ابانانی درباره حدیث «مؤاخات»

«وقال الساجی له أحادیث مناکیر وفیه نظر وهو صدوق»^{۱۹}

«وقال أبو حاتم: کوفی، تابعی، من عتق الشیعة، محله الصدق، صالح الحدیث»^{۲۰}

بنابراین لفظ تعدیل «صدوق» از سوی بزرگانی همچون ساجی و ابوحاتم، مانع از پذیرفتن جرح کذب است؛ چراکه ابن حجر عسقلانی معتقد است؛ چنانچه عدالت راوی مشهور باشد، اما جرحی مبهم درباره او وارد شود، چنین جرحی پذیرفته نخواهد بود.^{۲۱}

۳. جرح ابن عدی

ألبانی به نقل از ابن عدی عدم متابعت را، نوعی جرح بیان می‌کند و چنین می‌نویسد:

«ابن عدی گفت: و بیشتر آنچه که ابن نمیر روایت می‌کند، متابعت ندارد»^{۲۲}

۱, ۳. پاسخ: شروط حدیث صحیح

عدم وجود متابعت، از شروط حدیث صحیح نیست تا با نبود آن، مرتبه حدیث، ضعیف شود؛ چراکه عالمان علوم حدیث برای صحت روایت، پنج شرط شمرده‌اند:

«ما رواه عدل تام الضبط بسند صحیح سلم من الشذوذ و العلة القادحة».

در حالی که عدم متابعت جزء این پنج قید نیست تا با نبود آن جرحی برای راوی محسوب شود.

۲, ۳. پاسخ: توثیق جمیع بن عمیر

عجلی از بزرگان علوم حدیث، نام «جمیع بن عمیر» را در کتاب «الثقات» خود می‌نویسد؛ پس «جمیع بن عمیر» ثقه است و همچنین روایاتی که نقل می‌کند صحیح هستند؛ چنان‌که برخی به نقل از

۱۹. تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۱۱۲.

۲۰. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال: ج ۵، ص ۱۲۵.

۲۱. مصطلح الحدیث: ص ۲۶.

۲۲. وقد قال ابن عدی: و عامة ما یرویه لا یتابعه غیره علیه.

نگاه نقد باورانه بر اندیشه اَلبانی درباره حدیث «مؤاخات»

ترمذی این روایت مؤاخات را صحیح شمرده‌اند:

«حسن صحیح»^{۲۳}

افزون بر آن؛ ابن حجر عسقلانی بعد از ملاحظه تمام نظریه‌ها، شروع به جمع بندی کرده و دیدگاه خود را ارائه می‌دهد، در حالی که اَلبانی نظر او را وارد نکرده است.

ابن حجر عسقلانی چنین می‌نویسد:

«جميع ابن عمير التيمي أبو الأسود الكوفي صدوق يخطىء ويتشيع من الثالثة»^{۲۴}

در کلام ابن حجر عسقلانی سه نکته نسبت به «جميع بن عمير» وارد شده است. نکته اول؛ وثاقت عام وی است؛ یعنی استفاده از لفظ صدوق درباره «جميع بن عمير»، به معنای عدالت او قلمداد می‌شود. نکته دوم درباره ضابط بودن جميع بن عمير است و نکته آخر جرح به عقیده است. بنابراین ابن حبان یک لفظ تعدیل و دو لفظ جرح نسبت به «جميع بن عمير» وارد کرده است.

پذیرش وثاقت مسلم قابل قبول است به عبارت دیگر؛ زمانی وثاقت خاص ثابت می‌شود که؛ عدالت و ضبط با هم جمع شوند، اما درباره «جميع بن عمير» این گونه نیست؛ چراکه درباره او تنها تعدیل «صدوق» به کار رفته است و لفظ صدوق دلالت بر توثیق عام دارد.

اما در مورد ضابط بودن باید گفت که: یکی از شروط حدیث صحیح است بدان معنا که؛ راوی در نقل خود اشتباهی نداشته باشد و روایت را دقیق بیان کند و اگر چنین شرطی در راوی احراز نشود، مرتبه روایت او از صحیح به حسن تنزل پیدا می‌کند.

اکنون روشن است که بر اساس گفتار ابن حجر عسقلانی، «جميع بن عمير» این شرط را ندارد و مرتبه حدیث او از صحیح به حسن تنزل پیدا می‌کند و با روایت حسن همان معامله روایت صحیح

۲۳. مرآة الزمان: ج ۶، ص ۴۴۱.

۲۴. تقریب التهذیب: ص ۱۴۲.

می شود.

درباره جرح در عقیده نیز بیان شد، زمانی قابل اعتنا است که مجروح (جمیع بن عمیر) مردم را به مذهب خود فراخواند و حال آنکه چنین چیزی در مورد او بیان نشده است. بنابراین اگر روایت «جمیع بن عمیر» صحیح نباشد، حسن خواهد بود و حدیث حسن همانند روایت صحیح قابل احتجاج خواهد بود.

نتیجه

دورنمای مطالب پیش گفته آن است که؛ اَلبانی حدیث مؤاخات را جزو احادیث ضعیف می شمارد و برای این هدف، از دو وسیله «وضع» و «جرح نسبت به جمیع بن عمیر» استفاده می کند و حال آنکه بر اساس نقل های متعدد و سکوت علما، این حدیث موضوع نیست. افزون بر آن، با توجه به مبنای رجال اهل سنت اشکالات سندی نیز نسبت به «جمیع بن عمیر» وارد نخواهد بود. علت این اشکالات واهی و بی ارزش کاملاً روشن است؛ زیرا مقامی معصوم همچون پیامبر ﷺ میان خود و امیر المؤمنین علیه السلام پیوند برادری ایجاد می کنند. این فضیلتی بزرگ است که دشمنان تاب تحمل آن را ندارند و ناگزیر هستند تا خلافت خلفاء خود را به گونه های مختلف توجیه سازند. یکی از ابزارهای آنان در این راستا کذب دانستن یا ضعیف شمردن روایت های فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام است؛ اما این فضائل همچون آفتابی تابناک است که تنها برای متعصبین و اهل عناد قابل پذیرش نیست.

فهرست منابع

١. الجامع الكبير (سنن الترمذى): الترمذى أبو عيسى محمد بن عيسى، تحقيق: بشار عواد معروف، دار الغرب الإسلامى، بيروت، ١٩٩٦ م.
٢. سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ فى الأمة: البانى أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، دار المعارف، الرياض، ١٤١٢ ق.
٣. المستدرک على الصحيحين: حاكم نيشابورى محمد بن عبد الله، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا/ ١٤١١ ق.
٤. مصابيح السنة: البغوى الحسين بن مسعود بن محمد بن الفراء، تحقيق: المرعشلى يوسف عبد الرحمن - سمارة محمد سليم إبراهيم - الذهبى جمال حمدى، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت- لبنان، ١٤٠٧ ق.
٥. جامع الأصول فى أحاديث الرسول: ابن الأثير المبارك بن محمد بن محمد بن محمد الجزرى، الأرنبوط عبد القادر، مكتبة الحلوانى - مطبعة الملاح - مكتبة دار البيان، ١٣٩٢ ق.
٦. مرآة الزمان فى تواريخ الأعيان: سبط بن الجوزى يوسف بن قزأوغلى بن عبد الله، تحقيق: محمد بركات - كامل محمد الخراط - عمار ريجاوى - محمد رضوان عرقسوسى - أنور طالب - فادى المغربى - رضوان مامو - محمد معتز كريم الدين - زاهر إسحاق - محمد أنس الخن - إبراهيم الزبيق، دار الرسالة العالمية، دمشق - سوريا، ١٤٣٤ ق.
٧. مشكاة المصابيح: ولى الدين التبريزى محمد بن عبد الله الخطيب العمري، تحقيق: الألبانى محمد ناصر الدين، المكتب الإسلامى، بيروت، ١٩٨٥ م.
٨. البداية والنهاية: ابن كثير القرشى إسماعيل بن عمر، دار الفكر، ١٤٠٧ ق.
٩. سبل الهدى والرشاد، فى سيرة خير العباد، وذكر فضائله وأعلام نبوته وأفعاله وأحواله فى المبدأ والمعاد: الصالحى الشامى محمد بن يوسف، تحقيق وتعليق: عادل أحمد عبد الموجود -

على محمد معوض، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، ١٤١٤ ق.

١٠. كشف الظنون عن أسامى الكتب والفنون: حاجى خليفة مصطفى بن عبد الله كاتب جلىبى القسطنطينى، چاپ: مكتبة المثنى، بغداد، ١٩٤١ م.

١١. المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله ﷺ: مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشبرى النيسابورى، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقى، دار إحياء التراث العربى، بيروت.

١٢. الثقات: محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبَد البُستى، دائرة المعارف العثمانية بحيدر آباد الدكن، الهند، ١٣٩٣ ق.

١٣. ميزان الاعتدال فى نقد الرجال: شمس الدين الذهبى محمد بن أحمد بن عثمان بن قَابِيز، تحقيق: على محمد البجاوى، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت - لبنان، ١٣٨٢ ق.

١٤. معرفة أنواع علوم الحديث (مقدمة ابن صلاح): ابن الصلاح عثمان بن عبد الرحمن، تحقيق: عبد اللطيف الهميم - ماهر ياسين الفحل، دار الكتب العلمية، ١٤٢٣ ق.

١٥. نفحات الأزهار فى خلاصة عبقات الأنوار: ميلانى سيد على، قم، ١٤١٤ ق.

١٦. تهذيب التهذيب: ابن حجر العسقلانى أبو الفضل أحمد بن على بن محمد بن أحمد، مطبعة دائرة المعارف النظامية، الهند، ١٣٢٦ ق.

١٧. تهذيب الكمال فى أسماء الرجال: المزى يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف، تحقيق: بشار عواد معروف، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٠ ق.

١٨. تقريب التهذيب: ابن حجر العسقلانى أبو الفضل أحمد بن على بن محمد بن أحمد، تحقيق: محمد عوامة، دار الرشيد، سوريا، ١٤٠٦ ق.

(۲)

جایگاه عایشه در هندسه عقاید عامه

عبّاس دهرویه

چکیده

جریان سقیفه، شرایط اجتماعی و سیاسی بعد رسول خدا ﷺ را به گونه‌ای رقم زد که؛ زمینه برای دروغ بستن به پیامبر ﷺ و جعل حدیث فراهم شد. از جعل کنندگان حدیث که احادیث او انگیزه برای جریان سازی‌های بسیاری در طول تاریخ شد، عایشه همسر رسول خدا ﷺ است؛ وی به واسطه‌ی موقعیت اجتماعی مناسب در دستگاه خلافت، با انگیزه‌های مختلف، دست به جعل حدیث از لسان مبارک پیامبر خدا ﷺ زد. این نوشتار به بررسی جایگاه عایشه در نقل احادیث و انگیزه‌های وی برای جعل آن‌ها است.

کلید واژه‌ها: سقیفه، عایشه، جعل حدیث، فتوا.

مقدمه

از مهم‌ترین انحراف‌هایی که بعد از رسول خدا ﷺ به واسطه دستگاه سقیفه در جامعه اسلامی، به صورت گسترده پراکنده و بعدها نیز سبب کجروی‌های اعتقادی فراوانی شد؛ جعل حدیث از زبان پیامبر ﷺ است. بازار جعل حدیث به قدری داغ شد که بزرگان فریقین در برهه‌های مختلف به فکر پالایش احادیث افتادند و کتاب‌هایی در این زمینه نگاشتند.

این روایت‌های دروغین توسط افراد مختلفی صورت گرفت که از اتفاق، برخی آنان از نزدیک‌ترین افراد به پیامبر ﷺ محسوب می‌شوند. بنابراین برای شناسایی این احادیث باید بدون پیش‌زمینه ذهنی و پیش‌داوری و همچنین به دور از تعصب نسبت به شخصیتی، به بررسی آنها پرداخته شود تا حقیقت روشن شده و سره از ناسره مشخص شود.

از دست دادن فرصتی استثنایی

عایشه حدود هشت سال در خانه رسول خدا ﷺ زندگی کرده است و در این مدت نسبتاً طولانی، باید از اخلاق و سجایای پیامبر خدا ﷺ بهره می‌جست و این موقعیت زمینه‌ای مساعد برای رشد اخلاقی و همچنین زمینه برای شکوفا شدن استعدادهای الهی نهفته در وجود انسانی، برای عایشه می‌بود.

چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

«ای همسران پیامبر، آنچه از آیات خدا و معارف الهی که در خانه‌های شما تلاوت می‌شود، به خاطر بسپارید و از آنها غفلت نورزید، که علم و قدرت خدا نافذ است و او به هر چیزی آگاهی دارد».

زیرا وی در خانه پیامبری می‌زیسته که؛ به شهادت آیات قرآن کریم و روایات، والاترین و

۱. احزاب، ۳۳: ۳۴؛ وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا.

جایگاه عایشه در هندسه عقاید عامه

شریف‌ترین مخلوق خداوند بوده است.

اما ویژگی‌های اخلاقی عایشه که شخصیت او را در طول تاریخ ساخته است، چنان در وجود او ریشه کرده بود که؛ نه تنها از این فرصت استثنایی بهره نبرده است، بلکه آنرا دستاویز خواسته‌های نفسانی و دنیایی خود قرار داده و نهایت سوء استفاده از آن را کرده است.

به شهادت روایات اهل سنت عایشه در زندگی مشترک خود، گاهی آن‌چنان رسول خدا ﷺ را آزرده است که؛ ایشان را به عصبانیت شدید واداشته است.

آنچه در تاریخ از شخصیت فردی و اجتماعی عایشه به چشم می‌خورد او فردی عصبی، سرکش، دارای هوش و ذکاوت و در عین حال دارای رذیله اخلاقی حسادت است.

رشک و حسادت عایشه هیچ حریمی نمی‌شناخت و هرکسی می‌توانست در قلمرو حوزه حسادت او باشد. از همسران پیامبر ﷺ گرفته تا فرزندان و نوادگان آن بزرگوار؛ و از شخصیت‌های برجسته دینی گرفته تا نخبگان سیاست و قدرت.

در اعمال حسادت او تفاوتی بین زندگان و مردگان وجود نداشت؛ چنان‌که ام‌المومنین، حضرت خدیجه رضی الله عنها، اولین همسر گرامی رسول خدا ﷺ قبل از ازدواج عایشه با پیامبر ﷺ، به لقاء حق جل‌شأنه رسیده بود، هدف حسادت عایشه قرار می‌گرفت و خود در این باره چنین می‌گوید:

«به هیچ یک از همسران پیامبر ﷺ به اندازه خدیجه رضی الله عنها حسادت نداشتم، هر چند او را ندیده

بودم»^۲.

عایشه بر خلاف علاقه شدید پیامبر ﷺ به دختر خویش، حضرت فاطمه رضی الله عنها، بر ایشان نیز نتوانست نگاه محبت آمیز داشته باشد؛ چنان‌که ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد:

«بدگویی‌های او نسبت به فاطمه رضی الله عنها، به قدری زیاد بود که؛ زنان مدینه خبر بدگویی‌های او را

۲. صحیح البخاری: ج ۵، ص ۳۸؛ ما غرت إلی أحد من نساء النبی ما غرت علی خدیجه و ما رأیتها.

به فاطمه علیها السلام می‌رساندند و ایشان خیلی از عایشه شکایت داشت»^۳.

جریان سازی اعتقادی

شاید مهم‌ترین بخش زندگی عایشه را بتوان در دوران خلافت عثمان و امیرالمؤمنین علیه السلام یافت که؛ بسیار نیز درباره آن قلم فرسایی شده است؛ همچنان‌که در برپایی جنگ جمل در برابر خلیفه الهی وقت خودش، به بهانه‌ی خون‌خواهی عثمان - که در حیات او بسیار با او دشمن بود - برهه‌ی تاریکی در تاریخ به جای گذاشته است.

اما این بخش فعالیت اجتماعی عایشه است. ناهنجاری‌ها و جریان‌سازی‌های اعتقادی و فرهنگی عایشه را باید در زمان دو خلیفه‌ی اول پی گرفت که؛ شدت تخریب آن شاید به مراتب بیشتر از تمرد اجتماعی او و جنگ جمل باشد.

آن زمانی که به بهانه‌ی همسری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، با همکاری شدید حکومت، محل رجوع صحابه و تابعین در نقل حدیث بود و میراث حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به گرایش و دلخواه خودش دست‌خوش تحریف‌ها و غرض‌ورزی‌ها قرار داد.

تاریخ اسلام از ابتدای بعثت تا بیعت با یزید و اتفاقات هولناکی مثل کربلا و واقعه حرّه به درستی درک نخواهد شد، مگر این‌که احادیث عایشه که از منابع مهم تاریخ صدر اسلام است با دقت مورد بررسی قرار بگیرد تا حقیقت آن به درستی درک شود؛ همان زمانی که امام سجاد علیه السلام فرمودند:

«در مکه و مدینه بیست نفر نیستند که ما را دوست داشته باشند»^۴.

۳. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید: ج ۹، ص ۱۹۳؛ و کانت تكثر الشکوی من عائشة و یغشاها نساء المدینة و جیران بیتها فینقلن إليها کلمات عن عائشة.

۴. بحار الأنوار: ج ۴۶، ص ۱۴۳؛ ما بمکه و المدینة عشرون رجلا یحبنا.

جایگاه عایشه در هندسه عقاید عامه

و از حسن بصری نقل شده است:

«اگر اصحاب رسول الله ﷺ به نزد شما بیایند جز قبله، چیزی در بین شما نمی یابند»^۵.

و نیز باید بخشی از ریشه های اعتقادی باطل علمای اهل سنت و عامه ایشان در طول تاریخ را در همین روایات مجعول و منقول از عایشه جست و جو کرد.

جایگاه عایشه در نقل حدیث

تاریخ گواهی می دهد؛ عایشه بعد از رسول خدا ﷺ محل رجوع مردم بوده است و برای آن ها حدیث نقل می کرده و حتی گاهی از خود نیز فتوا صادر می کرده است.

قبل از آنکه علل پیدایش این جایگاه را بررسی شود، به چند گزارش تاریخی درباره اهمیت جایگاه عایشه پرداخته می شود؛ ابو موسی می گوید:

«امری بر ما دشوار نمی شد؛ جز آنکه به نزد عایشه می رفتیم و دانش آن را، نزد او می یافتیم»^۶.

همچنین ابوسلمه بن عبدالرحمن می گوید:

«هیچ کس را نسبت به سنت های رسول خدا ﷺ داناتر از عایشه ندیدم؛ او در رأی و نظر از

همه فقیه تر و در تفسیر آیات و احکام داناتر از همگان بود»^۷.

در روایتی محمود بن لبید به صراحت بیان می کند که؛ عایشه بعد از رسول الله ﷺ فتوا می داد

۵. جامع بیان العلم وفضله: ج ۲، ص ۱۲۲۲؛ قَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ: لَوْ خَرَجَ عَلَيْكُمْ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا عَرَفُوا مِنْكُمْ إِلَّا قَبْلَتَكُمْ.

۶. الطبقات الكبرى: ج ۲، ص ۳۷۵؛ مَا كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَشْكُونَ فِي شَيْءٍ إِلَّا سَأَلُوا عَنْهُ عَائِشَةَ، فَيَجِدُونَ عِنْدَهَا مِنْ ذَلِكَ عَلْمًا.

۷. همان؛ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَعْلَمَ بِسُنَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَا أَفْقَهَ فِي رَأْيِ إِنْ اِحْتِجَّ إِلَى رَأْيِهِ، وَلَا أَعْلَمَ بِأَيَّةٍ فِيهَا نَزَلَتْ، وَلَا فَرِيضَةً مِنْ عَائِشَةَ.

و خلفا به او رجوع می کردند.^۸

این جایگاه برای عایشه به قدری برای آیندگان خوشایند بود که؛ برای تثبیت این جایگاه و بهره تام از احادیث عایشه، حدیثی جعل کردند:

«نصف دین تان را از عایشه بگیرد»^۹.

گرچه ابن حجر روایت را موضوع می داند و می گوید:

«لا أعرف له إسناداً»^{۱۰}.

تثبیت جایگاه عایشه توسط خلفا

برخورد دو خلیفه‌ی اول در زمان خلافت شان با عایشه به گونه‌ای جایگاه وی را تثبیت کرد که؛ نه تنها عایشه در صدر اسلام از میان نه همسر رسول خدا ﷺ شاخص شد، بلکه در جهان اسلام در ادوار تاریخ مورد توجه قرار گرفت و دیدگاه‌ها به سوی او معطوف شد. ابوبکر و عمر از هیچ یک از زنان رسول خدا ﷺ به جز عایشه در خواست فتوا نکردند و حتی اجازه این امر را به کسی ندادند و این تنها عایشه بود که در موقعیت‌های گوناگون درباره سنت رسول خدا ﷺ، مورد سؤال قرار می گرفت و از او فتوا می خواستند و به آن عمل می کردند. ذهبی در این باره می نویسد:

«كَانَتْ عَائِشَةُ قَدْ اسْتَقَلَّتْ بِالْفُتُوى فِي خِلافةِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَإِلَى أَنْ مَاتَتْ»^{۱۱}.

«عایشه در زمان خلافت ابو بکر و عمر به تنهایی و مستقل فتوا می داد تا زمان مرگش رسید».

۸. همان؛ وَكَانَتْ عَائِشَةُ تُفْتَى فِي عَهْدِ عُمَرَ وَعُتْمَانَ إِلَى أَنْ مَاتَتْ، يُرْحَمُهَا اللهُ، وَكَانَ الْأَكْبَرُ مِنْ صَحَابِ رَسُولِ اللهِ ﷺ عُمَرُ وَعُتْمَانُ بَعْدَهُ يُرْسَلَانِ إِلَيْهَا فَيَسْأَلَانِهَا عَنِ السُّنَنِ.

۹. النهاية في غريب الحديث والأثر: ج ۱، ص ۴۳۸؛ حُدُوا سَطْرَ دِينِكُمْ مِنَ الْحَمِيرَاءِ؛ يَعْنِي عَائِشَةَ.

۱۰. تفسير القرآن العظيم: ج ۱، ص ۵۳۲.

۱۱. سير أعلام النبلاء: ج ۵، ص ۵۵.

جایگاه عایشه در هندسه عقاید عامه

برای تثبیت بیشتر این جایگاه حتی خلیفه دوم به بهانه‌ی محبت شدید رسول خدا ﷺ به عایشه، مستمری او را از بیت المال بیشتر از زنان دیگر رسول خدا ﷺ می‌داد.

ذهبی درباره مقدار مستمری عایشه از بیت المال می‌نویسد:

«عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: قَرَضَ عُمَرُ لَأُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ عَشْرَةَ آلَافٍ، عَشْرَةَ آلَافٍ، وَزَادَ عَائِشَةَ أَلْفَيْنِ، وَقَالَ: أُمَّهَا حَبِيبَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^{۱۲}

«از مصعب بن سعد نقل شده که: عمر بن خطاب برای همسران پیامبر ده هزار سکه در نظر گرفته بود و به عایشه دو هزار سکه بیشتر می‌داد و می‌گفت: او حبیبه رسول خدا بوده است».

البته دادن این موقعیت‌ها به عایشه از سر علاقه و احترام به وی یا احترام به رسول خدا ﷺ نبوده است بلکه دختر ابوبکر به عنوان همسر پیامبر ﷺ بهترین گزینه برای تثبیت و جایگاه دادن به مقام خلافت غاصبین بوده است و به قول معروف بین عایشه و خلفا بده، بستان بوده است و این آمد و شدها برای هر دو طرف سودمند بوده است.

و در آینده بحث خواهد شد که؛ عایشه با جعل روایت چگونه به خلفا خوش خدمتی کرده است.

عایشه و تثبیت جایگاه خود

عایشه برای به دست آوردن جایگاهی مورد قبول؛ و تثبیت جایگاه خود در جامعه، با انگیزه حدیث سازی، گاهی احادیث صحابه را رد می‌کرد و مدعی می‌شد که؛ من به سنت رسول خدا ﷺ آگاه‌تر هستم.

در کتاب المستدرک علی الصحیحین نقل شده است که؛ عایشه بعد از نقل روایتی از ابوهریره او را فراخواند و با اعتراض به او گفت:

۱۲. تاریخ الإسلام: ج ۴، ص ۲۵۱.

«ابوهریره این سخنان چیست که به ما می‌رسد و می‌شنویم که تو آن‌ها را از پیامبر ﷺ روایت می‌کنی؟ آیا تو چیزی جز آنچه ما شنیده‌ایم شنیده‌ای؟ و آیا چیزی جز آنچه ما دیده‌ایم دیده‌ای؟»^{۱۳}

حتی برای مخالفت کردن با روایات صحابه عملاً وارد میدان می‌شده است؛ چنان‌که وقتی عایشه از ابوهریره حدیثی شنید که رسول الله ﷺ از راه رفتن با یک لنگه کفش نمی‌فرمودند، خودش به صورت عملی برای مخالفت با این روایت، وارد میدان شد و در انتظار با یک لنگه کفش راه رفت تا بگوید این روایت اشتباه است و من به سنت رسول الله ﷺ آگاه‌تر هستم.^{۱۴}

موفقیت عایشه در تثبیت جایگاه نقل حدیث

تلاش‌های عایشه و خدمات دستگاه خلافت برای بالا بردن جایگاه اجتماعی وی به اندازه‌ای موفقیت‌آمیز بود که مکرر در تاریخ و احادیث عامه آمده است؛ وقتی حدیثی را از صحابه می‌شنیدند که باورپذیر نبود، یا معارض آن را شنیده بودند، یا اینکه روایت نیاز به توضیح بیشتری داشت؛ به عایشه رجوع می‌کردند. برای نمونه احمد بن حنبل از ابوهریره به نقل از قول رسول خدا ﷺ روایتی در این زمینه نقل کرده است:

«اگر کسی بر جنازه‌ای نماز بخواند اجر او به اندازه یک قیراط است و اگر کسی در تشییع جنازه‌ای شرکت کند اجر او به اندازه دو قیراط است که یکی از آن‌ها اندازه کوه احد است.»

وقتی خبر به ابن عمر می‌رسد او این کلام را بزرگ‌نمایی ابوهریره دانست و برای حل مسأله به

۱۳. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳، ص ۵۸۲؛ یا أبا هريرة، ما هذه الأحاديث التي تبليغنا أنك تحدث بها عن النبي ﷺ، هل سمعت إلا ما سمعنا؟ وهل رأيت إلا ما رأينا.

۱۴. فتح الباری: ج ۱۰، ص ۳۱۰؛ وأخرج الترمذی بسند صحيح عن عائشة أنها كانت تقول لأخيفن أبا هريرة فيمشی في نعل واحد.

جایگاه عایشه در هندسه عقاید عامه

دنبال عایشه می فرستد و عایشه کلام را از رسول خدا ﷺ تأیید می کند.

با تأیید عایشه مطلب چنان برای ابن عمر واضح می شود که حسرت ثواب‌های از دست رفته را می خورد:

«فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: لَقَدْ قَرَطْنَا فِي قَرَارِيطِ كَثِيرَةٍ»^{۱۵}

در روایت مستدرک حاکم، ابن عمر بعد از تأیید عایشه با بیان عذرخواهی به ابوهریره می گوید:

«يَا أَبَا هُرَيْرَةَ كُنْتُ أَلْزَمْنَا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَعْلَمْنَا بِحَدِيثِهِ»^{۱۶}

«ای ابوهریره من ملازم رسول خدا بودم و اعلم به احادیث او هستم».

با دقتی در کتاب‌های حدیثی اهل سنت، از میان همسران رسول خدا ﷺ بیشترین احادیث از عایشه یافت می شود، به گونه‌ای که؛ ۲۲۱۰ روایت از وی نقل شده و این در حالی است که؛ از همسران دیگر رسول خدا ﷺ تنها ۶۱۲ حدیث نقل شده است، با اینکه به گواه تاریخ برخی همسران؛ مثل ام سلمه سال‌های بیشتری در کنار رسول خدا ﷺ زندگی کرده‌اند.

حال آیا این تعداد از احادیث و همت دستگاه خلافت برای رجوع به عایشه مقداری مشکوک به نظر نمی‌رسد؟ و نیاز به بررسی و پالایش احادیث وی نیست؟

اگر بخواهیم به صورت دقیق انگیزه‌های جعل حدیث توسط عایشه را بررسی کنیم به موارد متعددی دست پیدا خواهیم کرد.

ما در این نوشتار در ابتدا فقط به برخی از مهم‌ترین انگیزه‌های عایشه در جعل روایات اشاره‌ای خواهد شد، سپس بررسی و توضیح آن‌ها بیان می‌شود.

۱۵. مسند أحمد: ج ۱۶، ص ۲۸۶.

۱۶. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳، ص ۵۸۴.

انگیزه‌های جعل حدیث توسط عایشه

۱. تسویه حساب‌های شخصی عایشه توسط جعل حدیث از لسان رسول الله ﷺ؛
۲. شخصیت سازی و بازیابی آبروی از دست رفته خودش؛
۳. تحکیم جایگاه غاصبانه خلافت خلیفه اول و دوم؛
۴. تزلزل جایگاه نبوت و شخص پیامبر ﷺ برای همسان سازی خلفا با پیامبر ﷺ.

تسویه حساب‌های شخصی

موقعیت عالی و قابل توجهی که برای عایشه در جامعه اسلامی زمان خلفا درست شده بود، بار دیگر کینه‌ها و حسادت‌های او را بر آن می‌داشت که؛ با جعل و نقل احادیثی، از اندرونی زندگی خود با رسول الله ﷺ پرده بردارد تا در رقابت‌های زنانه با دیگر زنان پیامبر ﷺ عقب نیفتند.

عایشه هیچ‌گاه در طول زندگی خود با رسول مکرم اسلام ﷺ مورد توجه خاص و محبت آن حضرت قرار نگرفت، بلکه رسول خدا ﷺ بارها از او شکایت کرده بود.

این مسأله او را بر آن وا می‌داشت تا عکس‌العمل‌های شدیدی نسبت به زنان مورد علاقه رسول خدا ﷺ؛ مثل ماریه، زینب بنت جحش و خدیجه سلام الله علیهنّ از خود نشان دهد. قبل از آنکه به بررسی آن روایات پرداخته شود، حساسیت و حسادت عایشه نسبت به همسران مورد علاقه پیامبر ﷺ، در روایاتی بیان می‌شود.

عایشه و زینب بنت جحش

حاکم نیشابوری در ضمن اینکه آیه ۳۷ سوره احزاب درباره ازدواج زینب بوده و در منزل عایشه نازل شده است؛ می‌نویسد:

«عایشه می‌گوید: بعد نزول آیه خیالات، وجودم را فرا گرفت؛ زیرا وصف جمال و زیبایی او را

شنیده بودم با خود گفتم او با چنین ویژگی‌هایی بر ما مباحثات می‌کند».^{۱۷}

در روایت دیگری نیز از عایشه نقل شده است:

«هیچ زنی در حسن منزلت به درجه من نمی‌رسید مگر زینب بنت جحش».^{۱۸}

عایشه و ماریه

عایشه می‌گوید:

«بر هیچ زنی مانند ماریه حسادت نکردم؛ زیرا او بسیار زیبا بود و موی مجعد داشت و پیامبر

ﷺ بسیار او را دوست داشت. همچنین پیامبر ﷺ بسیار ام ابراهیم (ماریه) را دوست داشت و

او سفید و زیبا بود».^{۱۹}

عایشه و ام‌المؤمنین خدیجه ؓ

به شهادت تاریخ و روایات فریقین، ام‌المؤمنین حضرت خدیجه ؓ محبوب‌ترین همسر، نزد

رسول خدا ﷺ بوده است تا جایی که؛ در زمان حیات ایشان رسول الله ﷺ با هیچ زنی ازدواج

نکردند، همین موضوع بهترین دستاویز برای ابراز حسادت‌های ریشه دار عایشه شد.

در روایتی از مسند احمد وارد شده:

«وقتی با ذکر خیر حضرت خدیجه ؓ توسط رسول خدا ﷺ حسادت عایشه بر انگیزته

شد با بی ادبی گفت: چه قدر از آن پیر زن بی‌دندان قریشی یاد می‌کنی؟ مدت‌ها است او مرده و

خدا بهتر از او را به تو ارزانی داشته».

۱۷. المستدرک علی الصحیحین: ج ۴، ص ۲۵؛ فَأَخَذَنِي مَا قَرَّبَ وَمَا بَعْدَ لِمَا كَانَ بَلَّغَنِي مِنْ جَمَالِهَا وَأُخْرَى هِيَ أَعْظَمُ الْأُمُورِ وَأَشْرَفُهَا مَا صَنَعَ اللَّهُ لَهَا زَوْجَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ السَّاءِ وَقَالَتْ عَائِشَةُ: «هِيَ تَفَخَّرُ عَلَيْنَا بِهَذَا».

۱۸. الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۴، ص ۱۸۵۰؛ لم يكن أحد من نساء النبي ﷺ تساميني في حسن المنزلة عنده غير زينب بنت جحش.

۱۹. الطبقات الكبرى: ج ۸، ص ۲۱۳؛ مَا عَزَّتْ عَلَيَّ امْرَأَةٌ إِلَّا دُونَ مَا عَزَّتْ عَلَيَّ مَارِيَةَ؛ وَذَلِكَ أَنَّهَا كَانَتْ جَمِيلَةً مِنَ النِّسَاءِ جَعْدَةً، وَأَعْجَبَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

رسول خدا ﷺ با عصبانیت فرمود:

«هرگز خدا نیکوتر از او را به من نداده است».^{۲۰}

اگر از اظهار حسادت‌ها و آزار و اذیت‌ها و برخوردهای فیزیکی عایشه نسبت به هووهای خود چشم پوشی کنیم که بحث درباره آن مجال بسیار می‌طلبد، وی برای مقابله با آن‌ها و برای اینکه نشان دهد او نیز مورد محبت رسول خدا ﷺ بوده است، دست به جعل روایاتی شرم‌آور از خلوت خود با پیغمبر خدا ﷺ زده است.

قبل از بیان این روایات از کتب صحیح اهل سنت، از خوانندگان عزیز عذرخواهی می‌کنیم.

صورت پیامبر بر ران عایشه!

در سنن ابی‌داوود از عایشه روایت شده است:

«آیا به تو خبر بدهم از آنچه رسول الله ﷺ انجام داده است؟ او وارد منزل شد و به محل نمازش رفت تا اینکه من خوابم برد. سرما او را آزار داد پس فرمود: نزدیک من بیا! من گفتم در حال عادت هستم. فرمود: بیا اگر چه عادت باشی. و ران‌هایت را برای من عریان کن. سپس گونه و سینه‌اش را بر ران‌های من گذاشت و من بر روی او خم شدم تا گرم شد و خوابید».^{۲۱}

بوسیدن عایشه در حال روزه!

علمای اهل سنت این روایات شنیع را در کتاب‌های مختلف خود نقل کرده‌اند که به بیان چند روایت از آنها اکتفا می‌شود:

۲۰. مسند أحمد: ج ۴۱، ص ۳۵۶؛ مَا أَبْدَلَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَيْرًا مِنْهَا.

۲۱. سنن ابی‌داود: ج ۱، ص ۱۹۳؛ قَالَتْ: أَخْبَرْتُكَ بِمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: دَخَلَ مَفْضِي إِلَى مَسْجِدِهِ - تَعْنِي مَسْجِدَ بَيْتِهِ - فَلَمْ يَنْصَرِفْ حَتَّى غَلَبَتْنِي عَيْنِي وَأَوْجَعَهُ الْبَرْدُ، فَقَالَ: (اِذْنِي مَنِّي)، فَقُلْتُ: إِنِّي حَائِضٌ، فَقَالَ: «وَأَنْ، اكْتَفَيْتِي عَنْ فَخْدَيْكَ»، فَكَشَفْتُ فَخْدِي، فَوَضَعَ خَدَّهُ وَصَدْرَهُ عَلَيَّ فَخَدَّيْ، وَحَنَيْتُ عَلَيْهِ حَتَّى دَفَعَنِي وَنَامَ.

جایگاه عایشه در هندسه عقاید عامه

«ابی یحیی انصاری از عایشه نقل می‌کند که رسول الله ﷺ در حالی که روزه بود مرا می‌بوسید

و زبان مرا می‌مکید!!!»^{۲۲}

در روایت دیگری، مسروق از عایشه نقل می‌کند:

«پیامبر ﷺ در حال روزه مدام هر چه می‌خواست مرا می‌بوسید تا افطار شود!!!»^{۲۳}

عایشه برای اینکه ثابت کند رسول خدا ﷺ همانطور که به دیگر همسران خود محبت داشته، به او نیز محبت داشته است، بلکه محبت پیامبر ﷺ به او سرآمد بوده، دست به یاوره گویی‌هایی زده است. در طول قرن‌ها علمای اهل سنت بدون هیچ اغماضی از روایت‌های عایشه که تناقض واضح با برخی اصول و فروع دین دارد این روایات را نقل کرده‌اند.

شخصیت‌سازی و بازیابی آبروی از دست رفته

آزارها و اذیت‌های عایشه نسبت به رسول خدا ﷺ به قدری نمونه‌های گوناگون دارد که؛ نه تنها رسول الله ﷺ با ضرب به دست او را تأدیب کرد و پدرش ابوبکر به او حمله کرد تا او را سیلی بزند، بلکه خداوند متعال در قرآن کریم عایشه را به خاطر آزار رسول خدا ﷺ دعوت به توبه می‌کند.

بر خورد شدید رسول الله ﷺ با عایشه!!

در روایت‌های متعدد، از قول عایشه نقل شده است:

«وقتی پیامبر ﷺ شبانه برای مناجات می‌رفت، حسادت زنانه من گل می‌کرد و گمان

می‌کردم او نزدن‌های دیگر خود می‌رود و او را تا بقیع تعقیب می‌کردم».

۲۲. حَدَّثَنَا عَمَّانٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ دِينَارٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَوْسٍ، عَنْ مِصْدَعِ أَبِي يَحْيَى الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، كَانَ يَقْبَلُهَا وَهُوَ صَائِمٌ، وَيَمْصُ لِسَانَهَا.

۲۳. عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: قَالَتْ عَائِشَةُ إِنَّ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَطْلُ صَائِمًا، ثُمَّ يَقْبَلُ مَا شَاءَ مِنْ وَجْهِ حَتَّى يَفْطُرَ.

سپس احمد بن حنبل از عایشه نقل می‌کند:

«در یکی از این تعقیب‌های شبانه وقتی پیامبر ﷺ متوجه من شد به دنبال من آمد و من تا منزل و حجره دویدم. وقتی پیامبر ﷺ داخل حجره شد و اعتراف کردم که من او را تعقیب می‌کردم چنان با دست به پشت من زد که من احساس درد کردم»^{۲۰}.

حمله ابوبکر به عایشه

نسائی در کتاب «خصائص» خود نقل می‌کند:

«روزی ابوبکر صدای عایشه را شنید که با تندی و بلندی به پیامبر ﷺ می‌گوید: فهمیدم که علی ع از پدر من نزد تو محبوب‌تر است»^{۲۱}. ابوبکر، به دخترش عایشه حمله برد تا سبلی به رخسارش بزند و به او گفت: ای دختر فلانه! می‌بینم که تو بر سر رسول خدا ﷺ فریاد می‌زنی! رسول خدا ﷺ در این حالت جلوی ابوبکر را گرفت. ابوبکر، خشمگین شد و از منزل بیرون رفت»^{۲۲}.

دستور خدا به توبه عایشه

صحیح بخاری در روایتی نقل می‌کند که آیات سوره تحریم در توبیخ خداوند نسبت به عایشه و حفصه نازل شده است. عایشه می‌گوید:

«پیامبر ﷺ نزد زینب بنت جحش عسلی خورد و به نزد من آمد. من از روی حسادت گفتم:

۲۴. فَلَهَزَنِي فِي ظَهْرِي لَهْرَةً، أَوْجَعْتَنِي.

۲۵. مسند أحمد: ج ۴۳، ص ۴۴.

۲۶. لقد علمت أن علياً أحب إليك من أبي.

۲۷. خصائص علي: ص ۱۲۶؛ فَأَهْوَى إِلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ لِيَلْطَمَهَا وَقَالَ يَا ابْنَةَ فُلَانَةَ أَرَأَيْتَ تَرْفَعِينَ صَوْتَكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَمْسَكَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ مَغْضَبًا.

مغافیر^{۲۸} خورده‌ای؟ بوی مغافیر می‌دهی! پیامبر ﷺ فرمود: نه نزد زینب عسلی خورده‌ام که دیگر نمی‌خورم. که این آیات نازل گردید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ»^{۲۹} تا «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ»^{۳۰}؛ یعنی پیامبر چیزی را که ما بر تو حلال کرده ایم بر خود حرام می‌کنی؟... اگر شما دوزن توبه کنید یعنی عایشه و حفصه»^{۳۱}.

با این اوصافی که از عایشه در قرآن و روایات بیان شده است و به اجمال چند مورد را از نظر خوانندگان محترم گذرانندیم. عایشه نه تنها نمی‌تواند جایگاه اجتماعی خاصی پیدا کند، بلکه باید منفور و مورد مذمت مسلمانان باشد؛ زیرا مورد مذمت کتاب خدا و لسان رسول خدا ﷺ بوده است.

از این رو باید برای این مشکل چاره‌ای بیاندیشد و دستاویز روایت‌های جعلی در شأن و فضیلت خودش شود.

حال به چند روایتی که عایشه با زیرکی برای آبروی خود چاره جوئی کرده و دست به جعل آنها زده است اشاره می‌شود:

۲۸. مغافیر صمغ درختی است که شیرین و بدبو است.

۲۹. تحریم، ۶۶: ۱.

۳۰. تحریم، ۶۶: ۴.

۳۱. صحیح البخاری: ج ۷، ص ۴۴؛ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَبَّاحٍ: حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: زَعَمَ عَطَاءٌ أَنَّهُ سَمِعَ عُبَيْدَ بْنَ عَمْرِو بْنِ يَقُولَ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ «كَانَ يَمْكُثُ عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ وَيَشْرَبُ عِنْدَهَا عَسَلًا، فَتَوَاصَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةُ أَنْ آيْتَنَا دَخَلَ عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ، فَلْتَقَلَّ إِلَيَّ أَجْدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرٍ، أَكَلْتُ مَغَافِيرَ، فَدَخَلَ عَلَيَّ إِحْدَاهُمَا فَقَالَتْ لَهُ ذَلِكَ، فَقَالَ: لَا، بَلْ شَرِبْتُ عَسَلًا عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، وَلَكِنْ أَعُوذُ لَهُ. فَتَزَلَّتْ لِي يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ إِلَيَّ {إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ} لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ {وَأِذْ أَسَرَ النَّبِيُّ إِلَيَّ بَعْضَ أَزْوَاجِهِ} لِقَوْلِهِ: بَلْ شَرِبْتُ عَسَلًا.

مژده به پیامبر ﷺ به آمدن عایشه

در صحیح بخاری و دیگر کتاب‌ها، عایشه برتری خودش را این گونه نقل می‌کند:

«پیامبر ﷺ به من فرمود: در خواب دیدم فرشته‌ای تو را در پارچه‌ای از حریر برای من آورد! و به من گفت این همسر توست... بنابراین گفتم: اگر این از سوی خدا باشد، آن را به انجام می‌رساند.»^{۳۲}

عایشه جبرئیل را می‌بیند

در صحیح بخاری از عایشه، روایت شده است:

«وقتی پیامبر ﷺ از جنگ خندق بازگشت و سلاح بر زمین نهاد، جبرئیل با چهره‌ای غبار آلود نزد او آمد و گفت: سلاح بر زمین نهادی؟ والله من هنوز سلاح به دست دارم برخیز و به سوی بنی قریظه برو...»^{۳۳}

عایشه چگونه برای خود چهره‌ای ملکوتی درست کرد و محدثان اهل سنت با ذوق و شوق فراوان آن را نقل کرده‌اند.

آیا با این گونه احادیث، که عایشه را از آسمان در پارچه‌ای حریر به پیامبر خدا ﷺ قبل از دواج مژده داده‌اند و او آن قدر در معنویت به اوج رسیده است که، ملک مقرب خداوند؛ یعنی جبرئیل را از نزدیک با گرد و غبار صورت مشاهده می‌کند در حالی که کمتر کسی چنین ادعایی کرده است. باز هم به ذهن خطور می‌کند؛ خدا و پیامبر ﷺ از او ناراضی باشند و جایگاه او جز بهشت

۳۲. صحیح البخاری: ج ۷، ص ۱۴؛ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: رَأَيْتُكَ فِي الْمَنَامِ مَجِيءُ بِكَ الْمَلِكُ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ، فَقَالَ لِي هَذِهِ أَمْرَاتُكَ، فَكَشَفْتُ عَنْ وَجْهِكَ التُّوبَ، فَإِذَا أَنْتَ هِيَ، فَقُلْتُ: إِنَّ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمُضِيهِ.

۳۳. صحیح البخاری: ج ۴، ص ۲۱؛ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا رَجَعَ يَوْمَ الْحَنْدَقِ وَوَضَعَ السَّلَاحَ وَاعْتَسَلَ فَأَتَاهُ جِبْرِيْلُ وَقَدْ عَصَبَ رَأْسُهُ الْعُبَابُ فَقَالَ: وَضَعْتَ السَّلَاحَ فَوَاللَّهِ مَا وَضَعْتُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَأَيْنَ. قَالَ: هَا هُنَا وَأَوْمَأَ إِلَيَّ بِنِي قُرَيْظَةَ. قَالَتْ: فَحَرَجَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ.

باشد!!!

تحکیم جایگاه غاصبانه خلافت خلیفه اول و دوم

پیشتر بیان شد ما بین عایشه و خلفا معامله‌ای وجود داشته است؛ همان‌طور که ابوبکر و عمر خانهای او را محل فتوا و رجوع مردم قرار داده بودند و جایگاه اجتماعی وی را به هر ترفندی حفظ و ارتقاء می‌دادند.

اکنون نوبت عایشه است تا به وسیله‌ی این جایگاه اجتماعی، الطاف خلفا را جبران کند و در برابر این همه لطف و عنایت بی‌کران آنها قدمی بردارد.

۱. تعیین ابوبکر برای خلافت

یکی از احادیث معروف نزد فریقین، حدیث قلم و قرطاس است. در این حدیث پیامبر ﷺ جانشینی و خلافت امیرمؤمنان را به صورت عمومی اعلام کردند درحالی‌که؛ در سابق بارها امامت و ولایت امیرمؤمنان اشاره شده بود.

اکنون لحظات آخر عمر پیامبر ﷺ سر رسیده است و ایشان از جمع حاضر می‌خواهند تا قلم و کاغذی برای وصیت آماده کنند، اما عمر ایشان را محکوم به هدیان گویی می‌کند و عایشه این واقعه را به نفع پدر خود تحریف می‌کند و چنین گزارش می‌دهد:

عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: «قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ: ادْعِي لِي عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ، أَكْتُبُ لَأَبِي بَكْرٍ كِتَابًا لَا يَخْتَلِفُ عَلَيْهِ بَعْدِي ثُمَّ قَالَ: دَعِيهِ، مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ يَخْتَلِفَ الْمُؤْمِنُونَ فِي أَبِي بَكْرٍ»^{۳۴}

۲. عمر با غیرت‌تر از رسول خدا ﷺ !!

عایشه برای خدمت به دستگاه خلافت و بالا بردن جایگاه خلفا از هیچ چیزی دریغ نمی‌کند و

۳۴. مسند ابی داود الطیالسی: ج ۳، ص ۱۰۴.

حتی معاذ الله رسول خدا ﷺ را بی غیرت جلوه می دهد.

مسلم در صحیحش از عایشه این گونه نقل می کند:

«عایشه می گوید: زنان رسول خدا ﷺ شبانه برای قضای حاجت به زمین وسیعی که در خارج مدینه بود، می رفتند. عمر بن خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می گفت: زنان خود را بپوشان، اما رسول خدا ﷺ گوش فرا نمی داد تا اینکه شبی سوده برای قضای حاجت خارج شد، وی زنی بلند قامت بود، عمر او را دید و فریاد زد: ای سوده ما تو را شناختیم، (عایشه ادامه می دهد و می گوید): این کار عمر به خاطر این بود که حریص بر نزول آیه حجاب بود، خدا نیز (به خاطر خواسته قلبی او) آیه حجاب را نازل نمود».^{۳۵}

تزلزل جایگاه نبوت و رسول خدا ﷺ برای همسان سازی خلفا با پیامبر ﷺ

هر چند که عایشه و دیگران برای خلفای غاصب فضیلت تراشی کنند و هر آنچه در شأن و فضیلت علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده بود همواره برای آنها جعل کنند اما باز مشکل دیگری وجود دارد و آن هم مطاعن، ردائیل و صفات نقصی که در درون آنها ریشه دوانده بود و با وجود این نقص ها جایگاه جانشینی پیامبر خاتم علیه السلام برای آنها متزلزل می شد؛ چرا که در عقل و عرف و شرع کسی شایستگی جانشینی یک پیامبر الهی را دارد که از هر جهتی به صفات وی نزدیک تر باشد و این علی بن ابیطالب علیه السلام بود که در آیهی مباحله از سمت خداوند به عنوان نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم معرفی شده بود.

۳۵. صحیح مسلم: ج ۷، ص ۷؛ عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ أَرْوَاحَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُنَّ يَخْرُجْنَ بِاللَّيْلِ إِذَا تَبَرَّزْنَ إِلَى الْمَنَاصِعِ وَهُوَ صَعِيدٌ أَفْحٌ، وَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: احْبُجْ نِسَاءَكَ! فَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَفْعَلُ، فَخَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي عِشَاءً، وَكَانَتْ امْرَأَةً طَوِيلَةً، فَتَادَاهَا عُمَرُ: أَلَا قَدْ عَرَفْنَاكَ يَا سَوْدَةُ! حِرْصًا عَلَيَّ أَنْ يَنْزَلَ الْحِجَابُ. قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْحِجَابَ.

جایگاه عایشه در هندسه عقاید عامه

تنها راهی که برای خلفا و طرفداران مکتب سقیفه باقی مانده بود همسان‌سازی رسول الله ﷺ با خلفا بود. درست است که از طرفی فضائلی برای آنها جعل شد اما این کفایت نمی‌کرد؛ چون این فضائل در کنار نقص‌های آشکاری بود که مانع از رسیدن آن‌ها به درجه و مرتبه و بلندی رسول خدا ﷺ بود.

بنابراین تنها راه باقی مانده، تنزل پیامبر ﷺ از مقام نبوت به یک انسان معمولی بود تا بلکه روایت‌های جعلی از سوی پیامبر ﷺ مبنی بر، رجوع به ابوبکر و عمر مقداری باور پذیرتر شود. به دیگر سخن؛ کاری که عایشه به نحو احسن آن را انجام داد این بود که دو جایگاه عرشی و فرشی را به یکدیگر رساند؛ یعنی با جعل فضائل دروغ، ابوبکر و عمر را از جایگاه فرشی، رفعت داد و با جعل منقصت برای رسول خدا ﷺ به ظاهر ایشان را از جایگاه عرشی خود تنزل داد. به عنوان نمونه به چند روایت اشاره می‌کنیم:

۱. راهنمایی جبران ناپذیر پیامبر ﷺ

مسلم از عایشه نقل می‌کند:

«پیامبر خدا ﷺ از کنار قومی گذشت که مشغول گرد افشانی درختان خرما بودند. پیامبر ﷺ به آنها گفت اگر این کار نکنید برایتان بهتر است. گویند: محصول آن سال خشکید. پیامبر ﷺ سؤال کرد درخت‌هایتان چه شد؟ گفتند: تو خود گفتی چنین و چنان کنید! پیامبر ﷺ فرمود: شما به امور دنیایی خودتان آگاه‌تر هستید.!!!»^{۳۶}

کدام مخلوقی، دیگر به چنین پیامبری اطمینان می‌کند؟! پیامبری که دارای مقام عصمت هست به کجا تنزل می‌دهند؟! و سؤال مهم‌تر این است که به چه علت او را از مقامش حتی نه به حد یک

۳۶. صحیح مسلم: ج ۷، ص ۹۵؛ عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَرَّ بِقَوْمٍ يَلْقَحُونَ. فَقَالَ لَوْ لَمْ تَفْعَلُوا لَصَلَحَ قَالَ فَخَرَجَ شَيْبًا. فَمَرَّ بِهِمْ فَقَالَ مَا لِنَخْلِكُمْ؟ قَالُوا: قُلْتَ كَذَا وَكَذَا. قَالَ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأَمْرِ دُنْيَاكُمْ.

انسان عادی بلکه پایین‌تر از آن تنزل می‌دهند؟! چرا که تمام مردمان شبه جزیره عربستان می‌دانند برای باروری درخت خرما باید گردافشانی صورت بگیرد و پیامبر خدایی که در همان منطقه زندگی می‌کند؛ نمی‌داند!

۲. زنان آوازه‌خوان نزد پیامبر ﷺ !!

بار دیگر عایشه برای تخریب چهره رسول خدا ﷺ دست به جعل روایتی شرم آور می‌زند و جناب بخاری آن را در کتاب صحیح! خودش نقل می‌کند:

«عایشه می‌گوید: ابوبکر به منزل ما داخل شد درحالی که دو کنیز آوازه‌خوان، آواز روزبعث را می‌خواندند. ابوبکر گفت ایزار شیطان در خانه رسول خدا ﷺ؟ پیغمبر فرمود: (رهایشان کن) هر قومی برای خود عیدی دارند و امروز روز عید ما است.»^{۳۷}

۳. پیامبر ﷺ آیه قرآن را فراموش می‌کند!!

در روایتی از صحیح بخاری از عایشه این گونه نقل شده است:

«رسول خدا ﷺ روزی وارد شد و شنید که مردی آیتی را می‌خواند؛ پس گفت: خداوند او را رحمت کند، به درستی که او فلان و فلان آیه را از فلان سوره به یادم آورد.»^{۳۸}

علاوه بر اینکه این روایت با عصمت منافات دارد قطعاً اطمینان خاطر مردم را نسبت به یک پیامبر الهی مکدر می‌کند و از جایگاه خود فرو می‌نشیند.

۳۷. صحیح البخاری: ج ۲، ص ۱۷؛ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ مِنْ جَوَارِي الْأَنْصَارِ، تُغَنِّيَانِ بِنَا تَقَاوَلَتِ الْأَنْصَارُ يَوْمَ بَعَاثٍ، قَالَتْ: وَلَيْسَتَا بِمُعَنِّيَتَيْنِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمْرَايُمُ الشَّيْطَانِ فِي بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ وَذَلِكَ فِي يَوْمِ عَيْدٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أَبَا بَكْرٍ، إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عَيْدًا، وَهَذَا عَيْدُنَا.

۳۸. صحیح البخاری: ج ۶، ص ۱۹۳؛ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ رَجُلًا يَقْرَأُ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: يَرْحُمُهُ اللَّهُ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً، مِنْ سُورَةِ كَذَا.

جایگاه عایشه در هندسه عقاید عامه

اصلاً از کجا معلوم که آیات دیگری را که خدا به رسولش نازل کرده است، او آنها را نیز فراموش نکرده باشد و ما از وجود آیات بی بهره نشده باشیم؟

دستیابی به سرّ جعل این حدیث از جانب عایشه خیلی امر مشکل و پیچیده‌ای نیست. زیرا در کتاب‌های اهل سنت وارد شده است که دوازده سال طول کشید تا عمر سوره بقره را یاد بگیرد و به شکرانه آن چندین شتر ذبح کرد:

«عن ابن عمر قال: تعلم عمر بن الخطاب رضی الله عنه البقرة فی إثنی عشرة سنة فلما أتمها نحر جزورا».^{۳۹}

بسیار ساده است برای اینکه کند ذهنی خلیفه نایب رسول خدا ﷺ را توجیه کنند نقص حافظه را به پیامبر ﷺ نیز نسبت می‌دهند.

نتیجه

عایشه بعد از پیامبر ﷺ مرجع نقل احادیث قرار گرفت و همچنین غاصبان خلافت از فرصت همسر پیامبر بودن او استفاده کردند و مقام خلافت خویش را با مرجع قرار دادن او تثبیت کردند که عایشه نیز خود را اعلم از صحابه نقل می‌کرد. با توجه به پژوهش‌های صورت گرفته، انگیزه‌های جعل حدیث از سوی عایشه در چهار مورد خلاصه می‌شود:

۱. تسویه حساب‌های شخصی با پیامبر ﷺ؛
۲. به دست آوردن آبروی از دست رفته خویش؛
۳. تحکیم خلافت خلفا؛
۴. همسان‌سازی خلفا با پیامبر ﷺ برای مخفی سازی کاستی‌های خلفا.

۳۹. شعب الإیمان: ج ۲، ص ۳۳۱.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. مجلسی محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ ق.
۳. البخاری الجعفی محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، السلطانية، مصر، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲ هـ.
۴. أبوالحسین مسلم بن الحجاج، الجامع الصحيح - صحیح مسلم-، دار الطباعة العامرة، تركيا.
۵. أبو عمر يوسف بن عبد البر، جامع بیان العلم وفضله، دار ابن الجوزی، السعودية، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۴ هـ.
۶. أبو عبدالله محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، دار صادر، بیروت، الطبعة الأولى، ۱۹۶۸ م.
۷. ابن الأثیر مجد الدین أبو السعادات المبارك، النهاية فی غریب الحدیث والأثر، المكتبة العلمية، بیروت.
۸. السخاوی علی بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، دار النشر للجامعات، الطبعة: الأولى، ۱۴۳۰ هـ.
۹. شمس الدین الذهبی محمد بن أحمد بن عثمان، سیر اعلام النبلاء، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۵ هـ.
۱۰. شمس الدین الذهبی محمد بن أحمد بن عثمان، تاریخ الإسلام، دارالكتاب العربی، بیروت، الطبعة الثانية، ۱۴۱۳ هـ.
۱۱. الحاكم النيسابوري أبو عبد الله محمد بن عبد الله، المستدرک علی الصحیحین، العلمية، بیروت، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱ هـ.

۱۲. القرطبی أبو عمر یوسف بن عبد الله، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، دار الجلیل، بیروت، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲ هـ.
۱۳. ابن حجر العسقلانی أحمد بن علی بن حجر، فتح الباری، دار المعرفة، بیروت، ۱۳۷۹ هـ.
۱۴. أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل، مسند أحمد، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ۱۴۲۱ هـ.
۱۵. أبو داود سليمان بن الأشعث الأزدي السجستاني، سنن أبي داود، دار الرسالة العالمية، الطبعة الأولى، ۱۴۳۰ هـ.
۱۶. النسائي أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب، خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، مكتبة المعلا، الكويت، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶ هـ.
۱۷. أبو داود الطيالسي سليمان بن داود، مسند أبي داود الطيالسي، دار هجر، مصر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹ هـ.
۱۸. أبو بكر أحمد بن الحسين البيهقي، شعب الايمان، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، الطبعة الأولى، ۱۴۲۱ هـ.
۱۹. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغة، قم، ۱۳۷۸-۱۳۸۳ ش.

حاکم نیشابوری و کتاب المستدرک

کتابشناسی / به همراه مختارات من فضائل امیر المؤمنین علیه السلام

مجید مطهری راد

چکیده

سنت معصوم، یکی از منابع دستیابی به اعتقاد صحیح و حکم الهی است، اما لازمه بهره‌بردن از سنت معصوم، اثبات صدور حدیث است. در بین کتاب‌های حدیثی اهل سنت، شش کتاب به عنوان کتاب صحیح معرفی شده‌اند، در حالی که بسیاری از روایت‌ها نزد اهل سنت وجود دارد که؛ در این شش کتاب موجود نیست، به همین جهت عده‌ای از علمای اهل سنت کتاب‌هایی با عنوان مستدرک تألیف کردند که یکی از آن‌ها؛ کتاب «المستدرک علی الصحیحین» حاکم نیشابوری است، اما از آنجایی که حاکم نیشابوری، روایت‌هایی را در این کتاب ذکر کرده است که؛ بر اساس معیار اخذ حدیث، موجود در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم است، ولی با اعتقادات اهل سنت سازگاری ندارد و باعث تخریب ریشه‌ها و پایه‌های اعتقادی اهل تسنن است، برخی از عالمان اهل تسنن این کتاب را تخریب و رد کرده‌اند، بنابراین هدف در این مقاله؛ بررسی اعتبار و جایگاه این کتاب و نویسنده آن نزد اهل سنت است.

کلید واژه‌ها: مستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، تشیع، اجازات مستدرک، عنایات

علماء.

معرفی مؤلف کتاب

حاکم، ابو عبدالله، محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه از عالمان نامی و برجسته اهل سنت معروف به؛ ابن البیع، متولد سوم ربیع الاول سال سیصد و بیست و یک هجری قمری، در شهر نیشابور است.

وی برای کسب علم و دانش، از اساتید بسیاری برخوردار گشت؛ و در طول زندگانی خود دو مرتبه برای افزایش دانش، مسافرت نمود که یک مرتبه آن به عراق و دیگری به حجاز بوده است. همچنین در دوران تحصیل خود از حدود دو هزار استاد بهره برده است که؛ از آن جمله می توان به شخصیت هایی چون: «محمد بن یعقوب الشیبانی ابن الأخرم، محمد بن أحمد بن بالویه الجلاب، محمد بن أحمد الشعیبی الفقیه، إسماعیل بن محمد بن الشعرائی والدّار قطنی»^۱ اشاره کرد.

همچنین در طول زندگانی خود، شاگردان به نامی را در راه ترویج مذهب اهل سنت و مکتب سقیفه تربیت نموده است که می توان شخصیت هایی مثل: «أبو یعلی الخلیلی، أبوبکر البیهقی، أبو القاسم القشیری و أبوبکر أحمد بن علی بن خلف الشیرازی»^۲ را نام برد، که همگی آنان نزد اهل سنت از جایگاه ویژه ای برخوردار هستند.

افزون بر آن؛ حاکم نیشابوری دارای تألیفات ارزشمند و گران بهایی است که باعث شده است، ذهبی درباره وی چنین بنویسد:

«وصف و خرج، و جرح و عدل، و صحح و علل، و كان من بحور العلم»^۳.

از جمله تألیفات وی می توان کتاب های «المدخل إلى الصحیح»، «تاریخ نیشابور»، «المدخل إلى

۱. سیر أعلام النبلاء: ج ۱۷، ص ۱۶۳.

۲. همان: ص ۱۶۵.

۳. همان

الکتاب الإکلیل» و «معرفة علوم الحديث وتسمية من أخرجهم البخاری ومسلم» را نام برد. از مهم‌ترین آثار حاکم نیشابوری؛ کتاب «المستدرک علی الصحیحین» است که بسیار مورد توجه عالمان اهل سنت قرار گرفته است و همچنین سبب شده تا ما نیز در این مقاله به دنبال بررسی اعتبار این کتاب باشیم.

عالمان اهل سنت با توجه به جایگاه رفیع علمی حاکم، مطالب بس عجیب و والایی را مطرح کرده‌اند که؛ همگی نشان از عظمت و مقام بلند این عالم، در نزد اهل سنت است. از جمله کسانی که در مدح حاکم سخن بر زبان آورده، ذهبی است. وی درباره حاکم نیشابوری الفاضلی؛ چون امام، حافظ، علامه، شیخ المحدثین را بیان می‌کند و می‌نویسد:

«الحاکم محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه، الامام، الحافظ، الناقد، العلامة، شیخ المحدثین، أبو عبدالله ابن البیع الضبی، الطهمانی، النیسابوری، الشافعی، صاحب التصانیف».

همچنین وی در ادامه با نقل مطلبی از خلیل بن عبدالله الحافظ به بیان جایگاه و مقام حاکم می‌پردازد:

«قرأت علی ابی علی بن الخلال: أخبرکم جعفر بن علی، أخبرنا السلفی، أخبرنا إسماعیل بن عبد الجبار، سمعت الخلیل بن عبدالله الحافظ ذکر الحاکم وعظمه، وقال: له رحلتان إلى العراق والحجاز، الثانية فی سنة ثمان وستین، وناظر الدارقطنی فرضیه، وهو ثقة واسع العلم، بلغت تصانیفه قریبا من خمس مائة جزء، يستقصی فی ذلك، یؤلف الغث والسمین، ثم یتکلم علیه، فبین ذلك»^۱.

و ابن صلاح درباره وی می‌نویسد او شخصیتی است که هیچ کس از تصانیف و علم او بی نیاز

۴. البداية و النهایة: ج ۱۵، ص ۵۶۱؛ سیر أعلام النبلاء: ج ۱۷، ص ۱۷۰؛ إكمال تهذیب الکمال: ج ۶، ص ۶۸۵.

۵. سیر أعلام النبلاء: ج ۱۷، ص ۱۶۲.

۶. همان: ج ۱۷، ص ۱۶۶.

نیست:

«الحافظ الّذی لا یستغنی عن تصانیفه فی الحدیث و علمه»^۷.

در کتاب «الدّر الثّمین»، وی از عالمان یگانه و بی‌بدیل زمانه خود معرفی شده و نگاشته‌های او بی‌سابقه خوانده شده است:

«امام أهل الحدیث فی عصره، و واحد زمانه، فی معرفة علومه، و المؤلّف فیها کتب الّتی لم یسبق إلی مثلها. و کان قد أكثر من سماع الحدیث، و جمع لنفسه معجماً یشتمل علی ألفی شیخ. وله کتاب الصّحیحین،... و کتاب المستدرک علی الصّحیحین»^۸.

از همه مهم‌تر، حاکم نیشابوری به عنوان مرجع علمی برای تشخیص صحّت یا ابطال نظریّات بوده است، در این باره ابو حازم می‌نویسد:

«أقمت عند الشّیخ أبی عبد الله العصمی قریباً من ثلاث سنین ولم أر فی جملة مشایخنا أتقن منه ولا أكثر تنقیراً، و کان إذا أشکل علیه شیء أمرنی أن أکتب إلی الحاکم أبی عبد الله، فإذا أورد جواب کتابه حکم به و قطع بقوله»^۹.

همچنین خطیب بغدادی در مدح وی چنین می‌نویسد:

«کان من أهل الفضل و العلم و المعرفة و الحفظ»^{۱۰}.

ابن کثیر هم درباره وی می‌نویسد:

«وقد کان من أهل العلم و الحفظ، و الأمانة، و الدّیانة، و الصّیانة، و الضّبط، و الثّقة، و التّحرّز،

۷. طبقات الفقهاء الشافعية: ج ۱، ص ۱۹۸.

۸. الدّر الثّمین: ص ۱۰۱.

۹. تاریخ الإسلام: ج ۹، ص ۸۹.

۱۰. تاریخ بغداد و ذیوله: ج ۳، ص ۹۳.

والورع، رحمه الله»^{۱۱}.

سُبکی نیز می نویسد:

«کان إماماً جليلاً وحافظاً حفيلاً إتفق على إمامته وجلالته وعظم قدره»^{۱۲}.

همچنین ابوعلی حافظ چنین می نگارد:

«إذا رأيته رأيت ألف رجل من أصحاب الحديث»^{۱۳}.

لازم به تذکر است؛ اینکه ذهبی نام حاکم را در «میزان الاعتدال» ذکر کرده است، دلالت بر

ضعف وی نمی کند؛ زیرا ذهبی در مقدمه کتاب خود می نویسد:

«در این کتاب اسم بعضی اشخاص ثقه که کمترین جرح را دارند بیان کردم که اگر ابن عدی و

دیگر جرح کنندگان اسم آنها را در کتابهای خود بیان نمی کردند، من نیز به خاطر وثاقت آنها،

نام ایشان را ذکر نمی کردم. از آنجا که بر من اشکال نشود؛ نام ایشان را ذکر کردم و این به معنای

ضعف این راویان نزد من نیست»^{۱۴}.

و ابن حجر نیز به دنبال کلام او در «لسان المیزان» چنین می نویسد:

«صاحب التصانيف امام صدوق... والحاكم أجل قدرا وأعظم خطرا وأكبر ذكرا من أن يذكر

۱۱. البداية و النهاية: ج ۱۵، ص ۵۶۱.

۱۲. طبقات الشافعية: ج ۴، ص ۱۵۶.

۱۳. سير أعلام النبلاء: ج ۱۷، ص ۱۷۶.

۱۴. ميزان الاعتدال: ج ۱، ص ۲؛ وفيه من تكلم فيه مع ثقته وجلالته بأدنى لين، وبأقل ترجيح، فلولا أن ابن عدی أو

غيره من مؤلفي كتب الجرح ذكروا ذلك الشخص، لما ذكرته لثقتي، ولم أر من الرأي أن أحذف إسم أحد ممن له ذكر

بتلبيخ ما في كتب الأئمة المذكورين، خوفا من أن يتعقب علي، لا أني ذكرته لضعف فيه عندی.

فی الضعفاء^{۱۰}.

همان‌گونه که از کلمات عالمان اهل سنت مشخص است شخصیت حاکم نزد علماء اهل سنت شخصیت والا و قابل احترامی است که هیچ‌گونه خدشه‌ای نمی‌توان به آن وارد کرد.

تشییع حاکم

یکی از جرح‌هایی که به حاکم نسبت داده شده، نسبت تشییع و رفض است. بر اساس این اشکال برخی اعتبار تمام کتاب «المستدرک» را زیر سؤال برنده‌اند؛ از جمله کسانی که با وجود توثیق حاکم در حدیث، نسبت رفض به او داده، عبدالله بن محمد هروی است.

ذهبی چنین نقل می‌کند:

«أبناؤی أحمد بن سلامة، عن محمد بن إسماعیل الطرسوسی، عن ابن طاهر: أنه سأل أبا إسماعیل عبدالله بن محمد الهروی، عن أبي عبدالله الحاکم فقال: ثقة في الحديث رافضی خبیث»^{۱۱}.

در حالی که حاکم رافضی نیست؛ زیرا او نیز عده‌ای از روایان را به واسطه رفض مجروح خوانده است، پس چگونه خود او رافضی باشد؟

به عبارت روشن‌تر؛ ذهبی در کتاب «سیر» خود نقل می‌کند؛ حاکم نسبت به استاد و شیخ خود؛ ابن ابی دارم أبوبکر أحمد بن محمد، نسبت رفض داده است:

«هورافضی، غیر ثقة»^{۱۲}.

افزون برآن؛ حاکم در باب بندی کتاب «المستدرک» بابتی با عنوان: «ذكر البيان الواضح أنّ أمير المؤمنين علی بن أیطالب [عليه السلام] بقى من خواصّ أولیائه جماعة وهجرهم لذكرهم أبا بكر و عمر

۱۰. لسان المیزان: ج ۷، ص ۲۵۶.

۱۱. سیر أعلام النبلاء: ج ۱۷، ص ۱۷۴.

۱۲. همان: ج ۱۵، ص ۵۷۸.

و عثمان رضی الله عنهم بیا لیسوا بأهل»^{۱۸} قرار داده است.

اما عالمان اهل سنت این موضوع را انکار کردند که ذهبی در کتاب «سیر» خود در جواب عبدالله بن محمد هروی می نویسد:

«قلت: کلاً لیس هو رافضياً، بل یشیع»^{۱۹}.

و همچنین در کتاب «تذکره الحفاظ» در جواب هروی می نویسد:

«قلت: أما إنحرافه عن خصوم علی فظاهر، وأما أمر الشیخین فمعظم لهما بکل حال فهو شیعی

لا رافضی»^{۲۰}.

و ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» در جواب عبدالله بن محمد انصاری می نویسد:

«قلت: إن الله یحب الإنصاف ما للرجل برافضی بل شیعی فقط»^{۲۱}.

مسأله ای که لازم است به آن توجه شود؛ بررسی معنای تشیع نزد عالمان اهل سنت است، در

این باره ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«التشیع فی عرف المتقدمین هو إعتقاد تفضیل علی علی عثمان... مع تقدیم الشیخین

وتفضیلها»^{۲۲}.

از جمله اموری که نشان می دهد، حاکم شیعه نبوده است؛ شروع کردن کتاب «معرفة الصحابة»

با مناقب ابوبکر و عمر و عثمان و در مرتبه چهارم مناقب امیر المؤمنین و حسنین و دیگر اهل بیت علیهم السلام

۱۸. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳، ص ۱۵۷.

۱۹. سیر أعلام النبلاء: ج ۱۷، ص ۱۷۴.

۲۰. تذکره الحفاظ: ج ۳، ص ۱۶۶.

۲۱. لسان المیزان: ج ۵، ص ۳۳۳.

۲۲. تهذیب التهذیب: ج ۱، ص ۹۴.

است.

همچنین حاکم نیشابوری در کتاب «معرفة علوم الحديث» نیز درباره مراتب صحابه در اسلام آوردن، امیر مؤمنان علیه السلام را در مرتبه چهارم بیان می‌کند و می‌نویسد:

«معرفة الصحابة على مراتبهم، فأولهم قوم أسلموا بمكة مثل أبي بكر وعمر وعثمان وعلي وغيرهم رضی الله عنهم».^{۲۳}

از دیگر شواهد مبنی بر شیعه نبودن حاکم نیشابوری، نوع باب‌بندی کتاب «المستدرک» است؛ چنانکه باب بندی کتاب «المستدرک على الصحیحین» را طبق باب‌بندی کتاب‌های اهل سنت قرار داده است؛ به‌عنوان نمونه:

«ذكر مناقب حواری رسول الله وابن عمته الزبير بن العوام...»، و «ذكر مناقب طلحة بن عبيدالله التيمي رضی الله عنه»، و «ذكر مناقب المغيرة بن شعبة رضی الله عنه».

همچنین در کتاب «الأربعین» بایبی را گشوده با عنوان؛ برتری ابوبکر و عمر و عثمان بین صحابه و این عنوان، دلالت بر آن دارد که حاکم نیشابوری گرایش به تشیع نداشته و از عالمان اهل سنت شمرده می‌شود.^{۲۴}

نهایت مطلبی که درباره تشیع او می‌توان بیان کرد؛ نقل بعضی از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و انحراف او از معاویه و اتباع او است.

ذهبی در کتاب خود از قول ابن طاهر می‌نویسد:

«كان شديد التعصب للشيعة في الباطن، وكان يظهر التسنن في التقديم والخلافة، وكان منحرفاً غالباً عن معاوية رضی الله عنه وعن أهل بيته يتظاهر بذلك ولا يعتذر منه».^{۲۵}

۲۳. معرفة علوم الحديث: ص ۲۲.

۲۴. رک: طبقات الشافعية الكبرى: ج ۴، ص ۱۶۷.

۲۵. سير أعلام النبلاء: ج ۱۷، ص ۱۷۴.

ابن تیمیه نیز حاکم را منسوب به شیعه می‌داند و علّت را عدم بیان فضائل معاویه می‌داند:
«إنّ الحاکم منسوب إلى التّشیع، وقد طلب منه أن یروی حدیثا فی فضل معاویة، فقال: ما یجیء
من قلبی ما یجیء من قلبی، وقد ضربوه علی ذلک فلم یفعل»^{۲۶}.

در ادامه ذهبی از قول سلمی می‌نویسد:

«سمعت أبا عبد الرحمن السّلمی یقول: دخلت علی الحاکم وهو فی داره، لا یمکنه الخروج إلى
المسجد من أصحاب أبی عبد الله بن کرام، وذلک أنّهم کسروا منبره، ومنعوه من الخروج. فقلت له: لو
خرجت وأملت فی فضائل هذا الرّجل (أی معاویة) حدیثاً، لأسترحت من المحنة. فقال: لا یجیء
من قلبی، لا یجیء من قلبی»^{۲۷}.

و این مطلب بر کسی مخفی نیست که تشیع به این معنا، جرح محسوب نمی‌شود، بلکه تشیعی که
به معنای تقدیم امیر مؤمنان علیه السلام بر عثمان باشد نیز جرح محسوب نمی‌شود، بلکه بر تقدیم امیر مؤمنان
علیه السلام بر ابوبکر و عثمان نیز جرح محسوب نمی‌شود، چگونه این موارد جرح باشد با وجود اینکه
بزرگان صحابه که از آنها دین خود را اخذ می‌کنید، امیر مؤمنان علیه السلام را بر آن دو مقدم می‌کنند.

در نهایت، امر همان است که محققان چاپ دار التّأصیل بیان کرده‌اند:

«وبعد فقد تبین أن تشیع الإمام أبی عبد الله الحاکم رحمه الله تشیع معتدل، شارکه فی غیره من
العلماء فی القرون الثلاثة فهو معظم للشیخین أبی بکر وعمر رضی الله عنهما، معترف بخلافتهما ولم
یأت عنه ما فیہ نیل منهما أو تقدیم لعلی علیهما بل ولا علی عثمان رضی الله عنهم أجمعین»^{۲۸}.

نهایت امر این است که حاکم فضائل ساختگی معاویه را نقل نکرده است، و درباره این

۲۶. منهاج السنة النبویة: ج ۷، ص ۳۷۳.

۲۷. سیر أعلام النبلاء: ج ۱۷، ص ۱۷۵.

۲۸. مقدمه طبع دار التّأصیل: ص ۳۴.

حاکم نیشابوری و کتاب المستدرک

موضوع باید گفت: حاکم، عالمی دقیق بوده که روایات نبوی را به خوبی بررسی کرده است. بنابراین متوجه این نکته بوده است که؛ معاویه نزد رسول خدا ﷺ نه تنها ممدوح نبوده، بلکه مذموم بوده، پس حق این است که؛ مذمت‌ها و مطاعن او را نقل کند، نه فضائل ساختگی او را. قبل از حاکم نیز عالم بزرگ اهل سنت؛ یعنی نسائی نیز اینگونه عمل کرد؛ تا جایی که او را کتک زدند و به قتل رسید، و در نهایت او را متهم به تشیع کردند. بر این اساس ذهبی درباره نسائی می‌نویسد:

«أَنَّ فِيهِ قَلِيلٌ تَشِيْعٌ وَإِنْحِرَافٌ عَنِ خِصْمِ الْإِمَامِ عَلِيٍّ، كَمَعَاوِيَةَ وَعُمْرُو، وَاللَّهِ يَسَامِحُهُ»^{۲۹}

در کل از اینجا فتح بابی می‌شود، برای اتهام و طرد حاکم و هر کس که با سلطه بنی‌امیه ملعونه مخالفت نماید.

مهم‌ترین دلیلی که هرگونه نسبت شیعی و رافضی بودن حاکم را رد می‌کند؛ لعن نامحسوس امیر مؤمنان عليه السلام توسط حاکم است؛ چنانکه در کتاب «المستدرک» روایتی را نقل می‌کند که در آن بیان شده است: امیر مؤمنان، عليه السلام جاریه‌ای را فروختند و بین جاریه و فرزندش فاصله انداختند، بعد بلافاصله روایتی را بیان می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: کسی که فاصله اندازد ملعون است.

نص روایات مذکور اینگونه است:

«حدثنا أبو الفضل الحسن بن يعقوب العدل، من أصل كتابه غير مرة، ثنا يحيى بن أبي طالب عن عبد الوهاب بن عطاء أنبا شعبة عن الحكم عن عبد الرحمن بن أبي ليلى عن علي رضي الله عنه، قال: قدم النبي صلى الله عليه وسلم سبي، فأمرني ببيع أخوين، فبعتهما، وفرقت بينهما، ثم أتيت النبي صلى الله عليه وسلم فأخبرته، فقال: أدركهما فارتجعهما وبعهما جميعا ولا تفرق بينهما؛ هذا حديث غريب صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه وقد قيل عن الحكم عن ميمون بن أبي شبيب عن علي وهو

۲۹. سير أعلام النبلاء: ج ۱۴، ص ۱۳۳.

صحیح ایضا.

حدثنا أبو علي الحسين بن علي الحافظ، أنبا عبد الله بن محمد بن ناجية، ثنا عبد الرحمن بن يونس السراج، ثنا أبو بكر بن عياش، عن سليمان التيمي، عن طليق بن محمد، عن عمران بن حصين، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ملعون من فرق» هذا إسناد صحيح ولم يخرجاه وتفسيره في حديث أبي أيوب الأنصاري الذي».

حاصل آنکه روشن شد؛ حاکم نه تنها رافضی نیست، حتی شیعی مصطلح نزد عامه نیز نیست بلکه از عالمان بزرگ و مرجع اهل سنت است؛ همچنان که ذهبی او را شافعی مذهب دانسته است.^{۳۰} و باید گفت: حاکم نیشابوری به صرف نقل «حدیث طیر» و فضائل اهل البیت عليهم السلام و عدم نقل فضائل ساختگی معاویه، چنین مورد بی لطفی هم کیشان خود قرار گرفته است.

المستدرک علی الصحیحین

پژوهش اصلی در این نوشتار، بررسی اعتبار کتاب «المستدرک علی الصحیحین» و میزان اعتبار آن است.

۱. مقدمه حاکم

ابتدایی ترین راه برای شناخت اعتبار و جایگاه یک کتاب، نظر شخص نویسنده است. به صورت معمول هر نویسنده‌ای در مقدمه، هدف از نوشتن کتاب و طریقه جمع‌آوری اطلاعات و هر آنچه که ما را با تألیف وی بیشتر آشنا کند را بیان می‌کند. کتاب «المستدرک علی الصحیحین» نیز از این امر مستثنی نیست؛ بنابراین برای بررسی اعتبار این کتاب ابتدا به مقدمه «المستدرک علی الصحیحین» مراجعه می‌کنیم.

حاکم در مقدمه کتاب خود، هدف از جمع‌آوری و نوشتن این کتاب را اینگونه بیان می‌کند که:

۳۰. همان: ج ۱۷، ص ۱۶۳؛ أبو عبد الله بن البیع الضبی، الطهانی، النیسابوری، الشافعی، صاحب التصانیف.

حاکم نیشابوری و کتاب المستدرک

مسلم نیشابوری و محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب خود، احادیث صحیح را جمع آوری کرده‌اند؛ در این بین برخی ایراد و طعن وارد کردند که؛ کل احادیثی که این دو نفر تصحیح کرده‌اند به ده هزار روایت هم نمی‌رسد و لازمه‌ی آن کنار گذاشتن مقدار زیادی از روایات است.

وی کلام خود را چنین می‌نویسد:

«وقد نبغ فی عصرنا هذا جماعة من المبتدعة يشمتون برواة الأثر، بأن جمیع ما یصح عندکم من الحدیث لا یبلغ عشرة آلاف حدیث، وهذه الأسانید المجموعة المشتملة علی ألف جزء أو أقل أو أكثر منه کلها سقيمة غیر صحیحة».^{۳۱}

سپس حاکم نیشابوری ادامه می‌دهد که؛ عده‌ای از اهل علم از من درخواست کردند تا کتابی را بنویسم که مشتمل بر اسانیدی باشد که شیخین بر طبق آنان روایت کرده‌اند، و کلام خود را چنین بیان می‌کند:

«وقد سألتی جماعة من أعیان أهل العلم بهذه المدینة و غیرها أن أجمع کتابا یشتمل علی الأحادیث المرویه بأسانید یحتج محمد بن إسماعیل، و مسلم بن الحجاج بمثلها».^{۳۲}

در ادامه حاکم نسبت به احادیث کتاب خود مدعی می‌شود؛ احادیثی را تخریج می‌کنم که راویان آنها ثقة هستند و شیخین به مثل این روایات احتجاج کرده‌اند:

«و أنا أستعین الله علی إخراج أحادیث رواتها ثقات، قد إحتج بمثلها الشیخان رضی الله عنهما أو أحدهما، وهذا شرط الصحیح عند كافة فقهاء أهل الإسلام أن الزیادة فی الأسانید والمتون من الثقات مقبولة».^{۳۳}

با توجه به شخصیت حاکم نزد اهل سنت و توضیحات و شرطی که خود حاکم در مقدمه

۳۱. المستدرک علی الصحیحین: مقدمه مؤلف.

۳۲. همان.

۳۳. همان.

کتاب بیان می‌کند، نشان می‌دهد؛ روایان این کتاب همه ثقه و نزد اهل سنت مورد اعتماد هستند، در نتیجه تمامی روایات این کتاب از نظر اهل سنت صحیح است.

۲. دیدگاه عالمان اهل سنت

در این بخش سخنانی از عالمان اهل سنت، درباره کتاب «المستدرک علی الصحیحین» بیان می‌شود:

سیوطی کتاب «المستدرک» حاکم نیشابوری را جزء کتاب‌های صحاح معرفی می‌کند و البته مقداری از روایت‌های المستدرک را که ذهبی در تعلیق خود بر المستدرک صحیح ندانسته است، صحیح نمی‌داند، سیوطی می‌نویسد:

«ورمزت للبخاری (خ) و لمسلم (م) و لابن حبان (حب) و للحاکم فی المستدرک (ک) وللضیاء المقدسی فی المختارة (ض) و جمیع ما فی هذه الخمسة صحیح فالعزو إليها معلم بالصحة، سوی ما فی المستدرک من المتعقب فأنبه علیه»^{۳۴}

ابن تیمیه در کتاب «التوسل و الوسيلة»، بعد از بیان اشکال‌هایی نسبت به کتاب «المستدرک» حاکم نیشابوری در نهایت به این نکته اعتراف می‌کند که غالب تصحیح‌های حاکم، صحیح و درست است؛ وی می‌نویسد:

«وإن كان غالب ما يصححه فهو صحیح»^{۳۵}

همچنین ذهبی در جواب ابی سعد که قائل به بطلان تمام کتاب «المستدرک» است می‌نویسد:

«بل فی المستدرک شیء کثیر علی شرطها، و شیء کثیر علی شرط أحدهما... و بکل حال فهو

۳۴. جمع الجوامع: ج ۱، ص ۴۴.

۳۵. قاعدة جلیلة فی التوسل و الوسيلة: ج ۱، ص ۱۸۴.

کتاب مفید^{۳۶}

ابن صلاح درباره کتاب «المستدرک علی الصحیحین» می نویسد: اگر روایات آن صحیح نباشد حسن هستند و روایت حسن هم مورد احتجاج قرار می گیرد، وی کلام خود را چنین بیان می کند:

«فقول: ما حکم بصحّته، ولم نجد ذلك فيه لغيره من الأئمة، إن لم يكن من قبيل الصحیح فهو من قبيل الحسن، ینتج به ویعمل به، إلا أن تظهر فيه علة توجب ضعفه»^{۳۷}

در اینجا کلماتی از بزرگان اهل سنت وجود دارد که، تصریح به تساهل حاکم در تصحیحات کرده اند:

نووی می گوید:

«الحاکم متساهل كما سبق بيانه مرّات»^{۳۸}

و ابن تیمیّه ادعای اتفاق بر تساهل حاکم می کند:

«فإنّ أهل العلم متفقون علی أنّ الحاکم فيه من التساهل والتسامح فی باب التصحیح حتّى إنّ تصحیحه دون تصحیح الترمذی والدارقطنی وأمثالهم»

ذهبی نیز می نویسد:

«أبی عیسی الترمذی وأبی عبد الله الحاکم وأبی بکر البیهقی متساهلون»^{۳۹}

و البانی درباره تساهل حاکم می نویسد:

«وتساهل الحاکم فی التصحیح معروف»^{۴۰}

۳۶. سیر أعلام النبلاء: ج ۱۷، ص ۱۷۵.

۳۷. مقدمة ابن صلاح: ص ۲۲.

۳۸. المجموع شرح المهذب: ج ۷، ص ۶۴.

۳۹. ذکر من یعتمد قوله فی جرح و التعديل: ص ۱۷۲.

ما نیز در اتهام حاکم، به تساهل با بزرگان اهل سنت موافق هستیم و همان کلام ابن تیمیّه را می‌گوییم که؛ غالب تصحیحات حاکم صحیح است و همه‌ی این کتاب صحیح نیست. چگونه می‌توان گفت همه احادیث «المستدرک» صحیح هستند در حالی که در آن احادیث موضوعی مثل حدیث: «إقتدوا باللذین من بعدی أبی بکر وعمر» را تخریح کرده است؟! اما این تساهل باعث نمی‌شود که کتاب «المستدرک» غیر معتبر باشد، بلکه همواره کتاب مرجع در علوم مختلف محسوب می‌شود و بزرگان مذاهب مختلف به آن تمسک می‌نمایند.

۳. ارجاعات به کتاب المستدرک علی الصحیحین

از اموری که به کتاب یا مقاله‌ای اعتبار و ارزش می‌دهد؛ میزان مراجعات و نقل مطلب از آن کتاب یا مقاله است؛ یعنی هر چه مراجعه و نقل مطلب از آن کتاب یا مقاله بیشتر باشد اعتبار و ارزشمندی آن کتاب و مقاله بالاتر است.

یکی از کتاب‌هایی که نزد عالمان اهل سنت، در هر موضوع و بحث علمی مورد توجه و عنایت است و از آن مطلب نقل می‌شود یا به آن ارجاع می‌دهند؛ کتاب «المستدرک علی الصحیحین» حاکم نیشابوری است.

بیش از هزار مورد را می‌توان یافت که نقل از کتاب «المستدرک»، و یا ارجاع به آن در هر باب علمی نزد عالمان اهل سنت وجود دارد؛ از باب نمونه مثال‌هایی از ارجاعات و نقل مطلب از کتاب «المستدرک» در موضوع عقاید و مسائل فقهی را نزد مذاهب اربعه اهل سنت بیان می‌کنیم.

۳.۱. کتاب‌های اعتقادی

تعدادی از کتاب‌های اعتقادی اهل سنت را که از کتاب «المستدرک علی الصحیحین» حاکم، در

بيان و تبين عقايد خود بهرہ برده اند، به عنوان نمونه ذکر می شوند:

۱، ۱، ۳. عقد الدرر فى أخبار المنتظر ليوسف بن يحيى المقدسى

الفصل الأول فى أحاديث متفرقة مشتملة على ما قصدنا بيانه فى هذا الباب وبه متعلقة عن أبى سعيد الخدرى رضى الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «ينزل بأمتى فى آخر الزمان بلاء شديد من سلطانهم، لم يسمع ببلاء أشد منه، حتى تضيق عليهم الأرض الرحبة، حتى تملأ الأرض جورا وظلما، لا يجد المؤمن ملجأ يلتجى إليه من الظلم فيبعث الله عز وجل رجلا من عترتى، فيملأ الأرض قسطا، وعدلا، كما ملئت جورا وظلما، يرضى عنه ساكن السماء وساكن الأرض، لا تدخر الأرض من بذرها شيئا إلا أخرجته، ولا السماء من قطرها شيئا إلا صبّه الله عليهم مدرارا، يعيش فيهم سبع سنين أو ثمان أو تسع يتمى الأحياء الأموات مما صنع الله عز وجل بأهل الأرض من خيره». أخرجه الامام الحافظ أبو عبد الله الحاكم، فى مستدرکه على البخارى ومسلم رضى الله عنهما. وقال: هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه.^{٤١}

۱، ۲، ۳. الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح لابن تيمية

«رواه الحاكم فى مستدرکه على الصحيحين. وفى الصحيحين عن علقمة، قال: سألت عائشة: كيف كان عمل رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ وهل كان يخص شيئا من الأيام؟ قالت: «لا، كان عمله ديمة، وأيكم يستطيع ما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يستطيع». وروى مسلم فى صحيحه عن سعد بن هشام، وقد سأل عائشة رضى الله عنها عن خلق رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقالت: «ألست تقرأ القرآن؟ قال: بلى، قالت: فإن خلق نبي الله القرآن وفى صحيح الحاكم عن أبى هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: بعثت لأتمم صالح الأخلاق».^{٤٢}

٤١. عقد الدرر فى اخبار المنتظر: ص ١١٣.

٤٢. الجواب الصحيح: ج ٥، ص ٤٦٤.

٣, ١, ٣. منهاج السنة لابن تيمية

«وعن النعمان بن بشير قال: خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال: نصر الله وجه امرئ سمع مقالتي فحملها، فرب حامل فقه غير فقيه، ورب حامل فقه إلى من هو أفقه منه. ثلاث لا يغل عليهن قلب مؤمن: إخلاص العمل لله ومناصحة ولاة الأمر ولزوم جماعة المسلمين روى هذه الأحاديث الحاكم في «المستدرک» وذكر أنها على شرط الصحيح. وذلك يقتضى أن إجتماع الأمة لا يكون إلا على حق وهدى وصواب، وأن أحق الأمة بذلك هم أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم، وذلك يقتضى أن ما فعلوه من خلافة الصديق كان حقاً وهدى وصواباً»^{٤٣}.

٣, ١, ٤. قاعدة جلييلة فى التوسل والوسيلة لابن تيمية

«ومثل ذلك الحديث الذى رواه عبدالرحمن بن زيد بن أسلم عن أبيه عن جدّه عن عمر بن الخطاب مرفوعاً وموقوفاً عليه «أنه لما إقترف آدم الخطيئة قال: يا رب أسألك بحق محمد لما غفرت لى. قال: وكيف عرفت محمداً؟ قال: لأنك لما خلقتنى بيدك ونفخت فى من روحي رفعت رأسى فرأيت على قوائم العرش مكتوباً: لا إله إلا الله محمد رسول الله، فعلمت أنك لم تضيف إلى اسمك إلا أحب الخلق إليك. قال: صدقت يا آدم، ولو لا محمد ما خلقتك».

وهذا الحديث رواه الحاكم فى مستدرکه من حديث عبدالله بن مسلم الفهرى عن إسماعيل بن مسلمة عنه. وقال الحاكم: وهو أول حديث ذكرته لعبدالرحمن فى هذا الكتاب. وقال الحاكم: هو صحيح^{٤٤}.

٣, ١, ٥. العرش للذهبي

«وعن أبى هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم قال: «إن الميت تحضره الملائكة، فإذا كان الرجل

٤٣. منهاج السنة النبوية: ج ٨، ص ٣٥٤.

٤٤. قاعدة جلييلة: ج ١، ص ١٨١.

الصّاح قالوا: أخرجى أيتها النفس الطّيبة كنت فى الجسد الطّيب، أبشرى بروح وريحان وربّ غير غضبان، فلا يزال يقال لها ذلك، حتى تخرج، ثم يعرج بها إلى السّماء فيستفتح، فيقال: من؟ فيقال: فلان، فيقال: مرحبا بالنّفس الطّيبة، فلا يزال يقال لها ذلك، حتى يتّهى بها إلى السّماء ألتى فيها الله تعالى و ذكر الحديث. هذا حديث صحيح على شرط البخارى ومسلم، رواه أحمد فى مسنده والحاکم فى مستدرکه»^{۴۵}

۶، ۱، ۳. السّيف المسلول للسّبکی

«الفصل الثالث: فيما ورد فى الأحاديث من تعظیم الله تعالى وثنائه عليه والآيات والمعجزات الظّاهرة على يديه روى الحاکم فى «المستدرک» والبيهقى فى «دلائل النّبوة» أنّ آدم عليه السّلام قال: يا ربّ أسألك بحقّ محمّد لما غفرت لى، فقال الله عزّ وجلّ يا آدم وكيف عرفت محمّدا ولم أخلقه؟ قال: يا ربّ لأنّك لما خلقتنى بيدك ونفخت فى من روحك رفعت رأسى فرأيت على قوائم العرش مكتوبا: لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله، فعلمت أنّك لم تضيف إلى اسمك إلاّ أحبّ الخلق إليك، فقال الله عزّ وجلّ: صدقت يا آدم، إنه لأحبّ الخلق إلى، وإذ سألتنى بحقه فقد غفرت لك، ولولا محمّد ما خلقتك. قال الحاکم: هذا حديث صحيح الإسناد: وهو أوّل حديث ذكرته لعبد الرحمن بن زيد بن أسلم فى هذا الكتاب»^{۴۶}.

۲.۳. کتب فقهي

مذاهب اهل سنت در مسائل فقهي، به چهار مذهب مشهور هستند؛ اکنون این مذهب چهارگانه، سخنان خویش را به کتاب «المستدرک على الصّحیحين» حاکم نیشابورى استناد داده‌اند.

۴۵. العرش: ج ۲، ص ۴۵.

۴۶. السّيف المسلول: ص ۴۷۷.

۱، ۲، ۳. فقه حنفی

از کتب فقهی که بر طبق مذهب حنفی هستند و از کتاب «المستدرک علی الصحیحین» بهره برده‌اند به عنوان نمونه چند مطلب نقل می‌کنیم.

۱، ۲، ۲. تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق لعثمان الزیلعی

«قوله: فعله تفاؤلاً إلى آخره) قال الکمال - رحمه الله - وإعلم أن كون التحويل كان تفاؤلاً جاء

مصرّحاً به في المستدرک من حديث جابر وصحّحه قال وحول رداءه ليتحوّل القحط...»^{۴۷}.

۱، ۲، ۳. منحة السلوك في شرح تحفة الملوك لبدرالدين العيني

«وهي آية أنزلت للفصل بين السور، ليست من الفاتحة ولا من كل سورة. وقال الشافعي: هي

من الفاتحة قولاً واحداً، وكذا من غيرها على الصحيح. ولنا ما روى عن ابن عباس رضي الله عنه

قال: «كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يعرف فصل السورة حتى ينزل عليه بسم الله الرحمن الرحيم»

رواه أبو داود والحاكم في المستدرک»^{۴۸}.

۱، ۲، ۳. فتح القدير لابن الهمام

«وإعلم أن كون التحويل كان تفاؤلاً جاء مصرّحاً به في المستدرک من حديث جابر وصحّحه

قال: «حول رداءه ليتحوّل القحط»^{۴۹}.

۱، ۲، ۳. درر الحکام شرح غرر الأحكام للمولى خسرو

«قوله وبالصبر على القتل أثم) أي إنّ علم بالحلّ وإلا فلا يأثم وعن أبي يوسف أنه لا يأثم مطلقاً

۴۷. تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق: ج ۱، ص ۲۱۳.

۴۸. منحة السلوك في شرح تحفة الملوك: ص ۱۳۱.

۴۹. فتح القدير: ج ۲، ص ۹۶.

كذا فى البرهان والتبيين (قوله لحديث عمار بن ياسر رضى الله عنه هو ما رواه الحاكم فى المستدرک فى تفسير سورة النحل عن أبى عبيدة بن محمد بن عمار بن ياسر عن أبیه قال أخذ المشركون عمار بن ياسر فلم يتركوه حتى سب النبي صلى الله عليه وسلم وذكر آهتهم بخير ثم تركوه فلما أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما وراءك قال شري يا رسول الله ما تركت حتى نلت منك وذكرت آهتهم بخير قال كيف تجد قلبك قال مطمئنا بالإيمان قال فإن عادوا فعد. وقال صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه»^{٥٠}.

٥, ١, ٢, ٣. البحر الرائق شرح كنز الدقائق لابن نجيم المصرى

«قوله: ومسه إلا بغلافه) أى تمنع الحائض مس القرآن لما روى الحاكم فى المستدرک وقال صحيح الإسناد عن حكيم بن حزام قال لما بعثنى رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى اليمن قال لا تمس القرآن إلا وأنت طاهر» واستدلوا له أيضا بقوله تعالى {لا يمسه إلا المطهرون} [الواقعة: ٧٩].^{٥١}

٦, ١, ٢, ٣. حاشية الطحطاوى على مراقى الفلاح

«والحاصل أنهم اختلفوا فى نجاسة الميت فقيل نجاسة خبث وقيل حدث ويشهد للثانى ما روينا من تقيله صلى الله عليه وسلم عثمان بن مظعون وهو ميت قبل الغسل إذ لو كان نجسا وضع فاه الشريف على جسده ولا ينافى ذلك ما ذكروه من أنه لو حمله إنسان قبل الغسل فصلى به لا تصح صلاته وكذا كراهة القراءة عنده قبل الغسل لجواز أن يكون ذلك لعدم خلوه عن نجاسة غالبا والغالب كالمحقق وروى البخارى تعليقا عن ابن عباس «المسلم لا ينجس حيا ولا ميتا» ووصله الحاكم فى المستدرک عن ابن عباس أيضا قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لا تنجسوا موتاكم فإن المؤمن لا ينجس حيا ولا ميتا»^{٥٢}.

٥٠. درر الحکام: ج ٢، ص ٢٧٠.

٥١. البحر الرائق: ج ١، ص ٢١١.

٥٢. حاشية الطحطاوى: ص ٥٦٤.

۳.۳. فقه مالکى

در کتاب‌های فقه مالکى نیز به کتاب «المستدرک» حاکم استناد شده است.

۱, ۳, ۳. المختصر الفقهى لابن عرف

«المازرى عن ابن القصار: إنما يكره عليها، أو حولها في الأرض المباحة للتضييق، وهو في المملوكة جائز، وضعف عياض تحريج بعضهم جواز البناء عليه من تجويز أشهب ترفيعه، وقال الحاكم في مستدركه إثر تصحيحه أحاديث النهى عن البناء، والكتب على القبر: ليس العمل عليها فإن أئمة المسلمين شرقا، وغربا مكتوب على قبورهم، وهو عمل أخذه الخلف عن السلف. وأفتى ابن رشد بوجوب هدم ما بنى في مقابر المسلمين من السقائف، والقرب، والروضات، وألا يبقى من جدرانها إلا قدر ما يميز به الرجل قبر قريبه»^{۵۳}.

۲, ۳, ۳. شرح زروق على متن الرسالة لشهاب الدين البرنسى

«وقال ابن الحاجب هو الأصح، وقال ابن عطاء الله الأصح فضيلة، وروى عن ابن المواز الوجوب مثل قول الشافعى وظاهر كلام الشيخ والاستحباب لتخيره في الزيادة ألتى في الصلاة منها وقال ابن العربى حذرا من قول ابن أبى زيد (وإرحم محمدا) فإنه قريب من بدعة ورد بحديث ابن مسعود رضى الله عنه إذا تشهد أحدكم فى صلاته فليقل اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وإرحم محمدا وآل محمد كما صليت ورحمت وباركت على إبراهيم إلى آخره. رواه الحاكم فى المستدرک على الصحيحين فلا وجه لإنكاره»^{۵۴}.

۳, ۳, ۳. مواهب الجليل فى شرح مختصر خليل للحطاب الرعيني

«وجزم ابن العربى بطهارته ولم يحك فيه خلافا وقال فى كتاب الجنائز من التسيهات وهو

۵۳. المختصر الفقهى: ج ۱، ص ۴۶۲.

۵۴. شرح زروق على متن الرسالة لابن أبى زيد القيروانى: ج ۱، ص ۲۴۱.

الصحيح الذى تعضده الآثار سواء كان مسلماً، أو كافراً لحرمة الأدمية وكرامتها وتفضيل الله لها وذهب بعض أشيخنا إلى التفرقة بين المسلم والكافر ولا أعلم أحداً من المتقدمين ولا من المتأخرين قرق بينهما وفي كلام ابن عبد السلام ترجيح القول بطهارته أيضاً ونقل ذلك فى التوضيح وقبلة وصدر به فى الشامل واستظهره فقال: والظاهر طهارة الأدمى كقول سحنون وابن القصار خلافاً لابن القاسم وابن شعبان وقال ابن الفرات الظاهر طهارة الميت المسلم لتثقيبه - صلى الله عليه وسلم - عثمان بن مظعون وصلاته على ابني بيضاء فى المسجد وصلاة الصحابة على أبي بكر وعمر فيه وقوله - صلى الله عليه وسلم - لا تنجسوا موتاكم فإن المؤمن لا ينجس حياً ولا ميتاً. رواه الحاكم فى مستدرکه على الصحيحين إنتهى^{٥٥}.

٤, ٣, ٣. شرح المنهج المنتخب إلى قواعد المذهب للمنجور

«قال النووي: كما هو عندنا اليوم، وأخذ من حديث الصلاة جامعة، وقيل غير ذلك وقد بسطنا القول فيه فى غير هذا، وإجماع هذا القطر مع قطر المشرق على جواز هذا دليل واضح على صحته، لأن الشرح شهد بإعتبار جنسه لا لإغائه وقد قال الحاكم المحدث فى مستدرکه: ما جرى عليه العمل من المتقدمين والمتأخرين من نقش الحجارة عند رؤوس الموتى^{٥٦}».

٥, ٣, ٣. الفواكه الدوانى للشهاب النفرأوى

«ومما ردّ به على ابن العريى حديث ابن مسعود: إذا تشهد أحدكم فى الصلاة فليقل: اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وإرحم محمدًا وآل محمد كما صليت ورحمت على إبراهيم؛ الحديث رواه الحاكم فى المستدرک^{٥٧}».

٥٥. مواهب الجليل: ج ١، ص ٩٩.

٥٦. شرح المنهج المنتخب: ج ٢، ص ٧٠٧.

٥٧. الفواكه الدوانى: ج ١، ص ١٨٨.

۳.۴. فقه شافعی

به عنوان نمونه؛ تعدادی از کتاب‌هایی را که در فقه شافعی، از کتاب «المستدرک علی الصّحیحین» بهره برده‌اند، ذکر می‌شوند:

۱، ۴، ۳. المجموع شرح المهذب للتّووی

«وأما الأوزاعي ومن وافقه فاحتجّ لهم بما روى أبوالمليح عامر بن أثامة عن أبيه رضى الله عنه أنّ رسول الله صلى الله عليه وسلّم نهي عن جلود السباع رواه أبو داود والترمذی والنسائی وغيرهم بأسانيد صحيحة ورواه الحاكم في المستدرک وقال حديث صحيح وفي رواية الترمذی وغيره نهي عن جلود السباع أن تفترش قالوا فلو كانت تطهر بالدباغ لم ينه عن إفتراشها مطلقاً»^{۵۸}.

۲، ۴، ۳. المهّمات في شرح الروضة للإسنوی

«الأمر الثاني: أنّ التّووی قد زاد في «الروضة» لفظة «أشهد» مع قوله: وأنّ محمّداً فقال: وأشهد أنّ محمّداً وزادها أيضاً الرّافعی في «المحرّر». والدعاء المذكور روى أوله مسلم في «صحيحه» ولفظه: عن عمر أنّ رسول الله - صلى الله عليه وسلّم - قال: «من توضأ فقال أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله فتحت له أبواب الجنة الثمانية يدخل من أيها شاء» وفي رواية للترمذی بعد قوله: «ورسوله»: «اللهم إجعلني من التّوابين وإجعلني من المتطهّرين»، وأما باقي الدّعاء فرواه الحاكم في «المستدرک» من رواية أبي سعيد الخدری ولفظه: «من توضأ ثم قال: سبحانك اللهم ويحمدك لا إله إلا أنت أستغفرک وأتوب إليك كتب برق ثم طبع بطابع فلم يكسر إلى يوم القيامة»، وهذا حديث صحيح الإسناد»^{۵۹}.

۵۸. المجموع شرح المهذب: ج ۱، ص ۲۲۰.

۵۹. المهّمات في شرح الروضة: ج ۲، ص ۱۸۳.

۳, ۴, ۳. عجاله المحتاج إلى توجيه المنهاج لابن الملقن

«ولأم؛ يحجه أب وجدّ وولد، أى ذكرًا كان أو أنثى، وولد ابن، لقوله تعالى ﴿وإن كان رجل يورث كلالة أو امرأة﴾ (۲۴۲) وهى ما عدا الوالد والولد لأنه عليه الصّلاة والسّلام سئل عن الكلالة فقال: [أما سمعت الآية التى نزلت فى الصّيف {يستفتونك قل الله يفتيكم فى الكلالة} والكلالة من لم يترك ولدا ولا والدا] رواه الحاكم فى مستدرکه من حديث أبى هريرة، ثم قال: صحيح على شرط مسلم (۲۵۲)، فدّل على أنّهم إنّما يرثون عند عدمهما»^{۶۰}

۳, ۴, ۴. النجم الوهاج فى شرح المنهاج للدّميرى

«ومن المأثور فى (المستدرک) [۱/ ۴۴۵] عن ابن عبّاس رضى الله عنهما أنّ النّبى صلى الله عليه وسلّم كان يقول فى طوافه: (اللهم؛ قنّنى بما رزقتنى، وبارك لى فيه، وأخلف لى فى كلّ غائبة لى منك بخير)»^{۶۱}

۳.۴. فقه حنبلى

از كتابهاى فقهى حنبلى كه؛ در آنها از كتاب «المستدرک على الصّحيحين» حاكم نيشابورى بهره برده‌اند، به عنوان نمونه مواردى ذكر مى شود:

۳, ۵, ۱. تحفة الرّاع والسّاجد بأحكام المساجد لأبى بكر الصّالحى

«الثّالث والسّبعون: يستحبّ لداخل المسجد أن يقدمّ رجله اليمنى فى الدّخول واليسرى فى الخروج؛ لحديث أنس، قال: من السّنة إذا دخلت المسجد أن تبدأ برجلك اليمنى، وإذا خرجت أن تبدأ برجلك اليسرى، رواه الحاكم فى المستدرک، وقال: صحيح على شرط مسلم»^{۶۲}

۶۰. عجاله المحتاج إلى توجيه المنهاج: ج ۳، ص ۱۰۵۰.

۶۱. النجم الوهاج: ج ۳، ص ۴۸۹.

۶۲. تحفة الرّاع والسّاجد: ص ۳۷۰.

٢, ٥, ٣. النکت والفوائد السنّية لإبن مفلح

«أنّه قد صحّ له طريق عنده وهو كما قال المصنّف لأنّ كلام الامام يعطى أنّه ترك قياسا وأصلا لهذا الحديث فلا بد وأن يكون الناقل له عن الأصل صالحا للحجة وقد روى الحاكم فى المستدرک هذا الحديث من طرق ثلاثة وقال أسانيدھا صحيحة وروى غير واحد من الأئمّة هذا المعنى عن إبن مسعود وإبن عمر»^{٦٣}.

٣, ٥, ٣. المبدع فى شرح المقنع لإبن مفلح

«ويسقط ولد الأم بأربعة بالولد ذكرا كان أو أنثى، وولد الإبن، والأب والجدّ لقوله تعالى: {وإن كان رجل يورث كلالة} [النساء: ١٢] وقد سئل النّبى - صلى الله عليه وسلّم - عنها، فقال: «أما سمعت الآية أتى أنزلت فى الصّيف {يستفتونك قل الله يفتيكم فى الكلالة} [النساء: ١٧٦] وهى من لم يترك ولدا ولا والدا» رواه الحاكم فى المستدرک من حديث أبى هريرة، ثمّ قال: صحيح على شرط مسلم، فدّل على أنّه إنّما يرث عند عدمها، والجدّ أب، وولد الإبن إبن، وقد روى عن إبن عباس فى أبوين وأخوين لأمّ: للأمّ الثلث، وللأخوين الثلث، وقيل عنه: لها ثلث الباقي، وهذا بعيد جدّا، قاله فى «المغنى» و«الشّرح»، فإنّه يسقط الإخوة كلّهم بالجدّ، فكيف يورثهم مع الأب»^{٦٤}.

٤, ٥, ٣. شرح منتهى الإرادات للبهوتى

«(ويقول) فى ركوعه (سبحان ربّى العظيم) لحديث عقبه بن عامر قال «لما نزلت: فسبح باسم ربّك العظيم، قال النّبى صلى الله عليه وسلّم: إجعلوها فى ركوعكم، فلما نزلت: سبح اسم ربّك الأعلى، قال: إجعلوها فى سجودكم» رواه أبو داود وإبن ماجه وإبن حبان فى صحيحه والحاكم فى

٦٣. النکت والفوائد: ج ١، ص ١٥٦.

٦٤. المبدع فى شرح المقنع: ج ٥، ص ٣٤٤.

۵، ۵، ۳. مطالب اولی النهی فی شرح غایة المنتهی لمصطفی الحنبلی

«- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ-، إِذَا سَجَدَ وَضَعَ رِكْبَتَهُ قَبْلَ يَدَيْهِ، وَإِذَا نَهَضَ رَفَعَ يَدَيْهِ قَبْلَ رِكْبَتِهِ» رواه أبو داود والنسائي وابن ماجه والترمذی، وقال: حسن غريب، وأخرجه ابن خزيمة، وابن حبان في صحيحهما «والحاكم في مستدرکه» قال الخطابي: هو أصح من حديث أبي هريرة أي: الذي فيه وضع اليدين قبل الركبتين، ورواه الأثرم عنه «إِذَا سَجَدَ أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِرِكْبَتِهِ، وَلَا يَبْرِكْ بِرُوكِ الْبَعِيرِ»^{۶۶}

۶، ۵، ۳. الأسئلة والأجوبة الفقهية لعبدالعزیز السلمان

«عن بريدة - رضی الله عنه - قال: قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : لا تقولوا للمناق سیدنا؛ فإنه إن یک سید فقد إسخطتم ریکم عز وجل. رواه الحاكم في مستدرکه و صححه»^{۶۷}

۴. اجازات

اجازه: یعنی طالب علم از استاد خود درخواست می کند؛ به وی نسبت به نقل مسموعات و مرویات خویش اجازه دهد تا بتواند آنها را نقل کند.
از اموری که نشان دهنده ارزش و جایگاه یک کتاب بوده، قرار گرفتن آن کتاب در اجازات عالمان است. این امر نشان از توجه عالمان به این کتاب است.
کتاب «المستدرک علی الصحیحین» همواره مورد توجه عالمان اهل سنت بوده و به همین جهت در اجازات علما نقل شده است.

۶۵. شرح منتهی الإرادات: ج ۱، ص ۱۹۴.

۶۶. مطالب اولی النهی: ج ۱، ص ۴۵۰.

۶۷. الأسئلة والأجوبة الفقهية: ج ۳، ص ۲۱۹.

کتاب «مستدرک» از مرویات سیوطی، ثعالبی، کردی، عجمی، بصری، شوکانی، امیر، شاه ولی الله دهلوی و سایرین است.

اجازه اول

«عن شیخنا عبدالفتاح بن حسین راوه رحمه الله (۵ / ۲ / ۱۴۲۴)، والشیخ المعمر عبدالله بن أحمد النّاحبی رحمه الله (۲۴ / ۵ / ۱۴۲۸)، کلاهما: عن عمر بن حمدان المحرسي (۱۳۶۸)، وهو عن أبي النّصر محمد بن عبدالقادر بن صالح الدمشقي الخطيب (۱۳۲۴)، عن الوجیه عبدالرحمن بن محمد الكزیری (۱۲۶۲)، عن مصطفى بن محمد الشّامي الرّحمتی (۱۲۰۵)، عن عبدالغنی بن إسماعیل النّابلسی (۱۱۴۳)، عن النّجم محمد بن محمد الغزّی (۱۰۶۱)، عن أبيه البدر الغزّی (۹۸۴)، عن أبي الفتح محمد بن محمد بن علی بن صالح الإسكندرانی، ثمّ المزّی (۹۰۶)، عن الشّیخة الصّالحة عائشة بنت محمد بن عبدالهادی المقدسیة، ثمّ الصّالحیة (۸۱۶)، عن الحافظ محمد بن أحمد بن عثمان الذّهبی الشّافعی (۷۴۸)، قرأت علی أبي علی الحسن بن علی بن أبي بكر ابن الخلال، أخبرنا جعفر بن علی، أخبرنا أبوطاهر أحمد بن محمد بن أحمد السلفی (۵۷۶)، أخبرنا إسماعیل بن عبدالجبار، سمعت الخلیل بن عبدالله الحافظ، عنه. وبهذا السّند یكون بینی وین الامام الحاکم النّیسابوری رحمه الله سنّة عشر رجلا، وهو سند عال. وصلّى الله وسلّم علی خیر خلقه محمد بن عبدالله، وعلی آله، وصحبه أجمعین»^{۶۸}.

اجازه دوم

شهاب الدین بوصیری:

«فأخبرني به شيخنا الحافظ أبو الفضل بن الحسين، وأبو الحسن علي الحافظ سماعا لبعضه، وإجازة لباقيه قالوا: أبنا البياني، أخبرني علي بن أحمد بن عبدالواحد إذنا عن أبي المكارم اللبان كتابه،

۶۸. الوجزه: ص ۱۳۱.

أبنا أبو الحسن طريف بن محمد بن عبدالعزيز الحيري النيسابوري فيما أذن لي أن أروي عنه في غالب الظن، أبنا والدي أبو بكر محمد بن عبدالعزيز بن أحمد بن محمد بن شاذان الحيري سمعا عليه لجميع الكتاب، أبنا الحاكم أبو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد ابن حمدويه الحافظ الضبي، قال البيهقي: وأخبرني بكتاب الدعوات منه أبو الفضل أحمد بن هبة الله بن عساكر وغيره إذنا، عن القاسم بن عبدالله بن عمر الصفار، أبنا جدي أبو حفص عمر بن أحمد بن منصور النيسابوري، أبنا أبو بكر أحمد بن خلف، أبنا الحاكم أبو عبدالله الحافظ».^{۶۹}

اجازه سوم

ابن حجر عسقلانی در کتاب «المعجم المفهرس» می نویسد:

«وهو المستدرک علی الصحیحین لأبی عبدالله محمد ابن عبدالله الضبی النیسابوری وقع لنا منه جزء لطیف سیاتی فی المفردات وأنبأنا به أبوهريرة ابن الذهبي إجازة عن القاسم بن مظفر عن أبي الحسن بن المقيبر عن أبي الفضل الميهني عن أبي بكر أحمد بن علي بن خلف عن الحاكم وهذا السند كله إجازات».^{۷۰}

اجازه چهارم

سیوطی در «زاد المسیر» می نویسد: «بالإسناد السابق والمتأخر إلى ابن المقيبر، عن أبي الفضل الميهني، عن أبي بكر أحمد بن علي بن خلف، عن الحاكم به وسائر كتبه، والسند كله إجازات».^{۷۱}

اجازه پنجم

امیر در «رسالة الأسانيد» می نویسد:

۶۹. تحاف الخيرة: ج ۸، ص ۲۸۴.

۷۰. المعجم المفهرس: ص ۴۶.

۷۱. زاد المسير - مخطوط - ص ۷، ب.

«المستدرک للحاکم أبى عبدالله محمد ابن عبدالله النيسابورى- ويقال له ابن البيع، بفتح الموحدة وكسر المثناة التحتية وتشديدها، بعدها عين مهملة-... أرويه بالسند السابق إلى ابن المقير، عن أبى الفضل أحمد بن طاهر الميهنى، عن أبى بكر أحمد بن على ابن خلف الشيرازى، عن الحاكم، إجازة بسائر كتبه».^{۷۲}

اجازه ششم

شوكانى در «إتحاف الأكابر» مى نويسد:

«مستدرک الحاكم: أرويه عن شيخنا يوسف بن محمد بن علاء الدين المزجاجى، عن أبيه، عن جدّه، عن الشيخ إبراهيم الكردى.

(ح) وأرويه عن شيخنا السيد عبدالقادر بن احمد، عن شيخه عبدالحالق بن أبى بكر المزجاجى عن محمد ابراهيم الكردى، عن أبيه.

(ح) وأرويه عن شيخنا السيد المذكور، عن الشيخ علاء الدين بن عبدالباقى، عن محمد بن علاء الدين، عن أبيه، عن إبراهيم الكردى.

(ح) وأرويه عن شيخنا المذكور، عن شيخه محمد حياى السندى، عن سالم بن عبدالله ابن سالم البصرى، عن أبيه، عن إبراهيم الكردى.

(ح) وأرويه عن شيخنا السيد العلامة على بن إبراهيم بن عامر، عن شيخه أبى الحسن السندى، عن شيخه محمد حياى السندى، عن سالم بن عبدالله البصرى، عن أبيه، عن إبراهيم الكردى.

(ح) وأرويه عن شيخنا صدّيق بن على المزجاجى، عن شيخه سليمان ابن يحيى الأهدل، عن أحمد بن محمد الأهدل، عن أحمد بن محمد النخلى، عن إبراهيم الكردى.

وإبراهيم الكردى يرويه عن شيخه أحمد بن محمد المدنى، عن الشمس الرّملى، عن الزّين زكريا، عن عبدالرحيم بن محمد بن الفرات، عن محمود بن خليفة المنيحى، عن عبدالمؤمن بن خلف

۷۲. رسالة الامير - مخطوط - : ص ۴۹، آ.

الدمياطى، عن على بن الحسين بن المقر، عن أحمد بن طاهر الميهنى، عن أحمد بن على بن خلف الشيرازى، عن المؤلف» ٧٣.

اجازه هفتم

شاه ولى الله در «الإرشاد» مى نويسد:

«و أمّا المستدرک للحاكم، فرواه الّدمياطى، عن ابن المقر، عن أبى الفضل أحمد بن طاهر الميهنى، عن أبى بكر أحمد بن على بن خلف الشيرازى، عن الحاكم» ٧٤.

اجازه هشتم

عراقى:

«ولم يتصل لنا كتاب المستدرک بالسمع لأنه إنما حدّث منه الحاكم بالنّصف سمعه منه محمّد بن عبدالعزيز الحيرى النيسابورى وحدّث به إينه ظريف بن محمّد المذكور بجميع الكتاب وما علمته إتصل من طريقه فيما وقفت عليه وإنما يقع لنا بالأجاز:

أخبرنى به محمّد بن ابراهيم الخزرجى إجازة معيّنة بجميع الكتاب المستدرک قال حدّثنا على بن أحمد بن عبدالواحد المقدسى إذنا عن أبى المكارم أحمد بن محمّد بن محمّد اللبان كتابة أخبرنا ظريف بن محمّد بن عبدالعزيز فيما أذن لى أن أرويه فى غالب الظنّ قال أخبرنا والدى سمعا عليه بجميع الكتاب قال أخبرنا الحاكم سمعا عليه النّصف الأول منه وإجازة الباقية.

وقد إتصل لنا منه أحاديث فى سنن البيهقى الكبرى يقول فيها البيهقى حدّثنا أبو عبدالله الحافظ فى المستدرک.

وأتصلت منه قطعة وهى كتاب الدعوات: أخبرنى أبو الفداء إسماعيل بن على الذهبى بقرائتى عليه لبعض المستدرک وأجازى الباقية قال أخبرنا أبو الفضل أحمد بن هبة الله بن عساكر قراءة عليه وأنا

٧٣. إتحاف الأكابر: ص ٢١٠.

٧٤. الإرشاد إلى مهات علم الاسناد: ص ٤٩.

أسمع لبعضه وإجازة لباقيه قال أخبرنا أبو القاسم بن عبد الله بن عمر الصّفار في كتابه أخبرنا جدّي أبو حفص عمر بن أحمد بن منصور سماعاً لبعضه وإجازة لنا فيه قال أخبرنا الحاكم أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحافظ سماعاً عليه لبعضه وإجازة لنا فيه»^{۷۵}.

اجازه نهم

سند چاپ دارالتأصيل:

«عبدالرحمن بن عبدالله بن عقيل أنبانا سباحة الوالد شيخ الحنابلة العلامة المعمر عبدالله بن عبدالعزيز العقيل إجازة مرارا عن الشيخ المعمر على بن ناصر أبو وادي عن نذير حسين الدهلوي عن الشاه محمد إسحاق الدهلوي سماعاً عليه لحديثين منه إن لم يكن أكثر وإجازة بالباقي عن الشاه عبدالعزيز الدهلوي لحديث منه إن لم يكن أكثر وإجازة عن أبيه الشاه ولي الله كذلك عن أبي طاهر بن إبراهيم الكوراني كذلك عن أبيه كذلك عن النجم محمد بن البدر محمد الغزي عن أبيه عن إبراهيم القلقشندی عن الحافظ ابن حجر عن أبي هريرة ابن الذهبي عن القاسم بن مظفر عن أبي الحسن بن المقير عن أبي الفضل الميهني عن أبي بكر احمد بن علي بن خلف الشيرازي عن الحاكم»^{۷۶}.

۵. توجه عالمان به کتاب المستدرک

مرجعیت علمی کتاب «المستدرک علی الصحیحین» نزد اهل سنت به اندازه ای است که؛ کتاب های مختلفی با محوریت آن تألیف شده است؛ مانند:

- تلخیص المستدرک للشمس الدین الذهبی؛
- حواش علی تلخیص المستدرک لسبط ابن العجمی؛
- مختصر استدراک الحافظ الذهبی لابن الملقن؛

۷۵. محجة القرب: ص ۴۳۷.

۷۶. مقدمه چاپ دارالتأصيل.

- آمالی المستخرج علی المستدرک للحافظ العراقي؛
- توضیح المدرک فی تصحیح المستدرک للسیوطی؛
- بغیة الحازم فی فهرسة مستدرک الحاکم للألبانی؛
- رجال الحاکم فی المستدرک لمقبل بن هادی الوادعی؛
- مرویات فضائل علی بن ابی طالب فی مستدرک الحاکم لأحمد الجابری.

با توجه به آنچه بیان شد؛ کتاب «المستدرک علی الصحیحین» نوشته عالم بزرگ و جلیل القدری است که هم کتاب و هم مؤلف نزد بزرگان اهل سنت جایگاه ویژه‌ای دارند و همانطور که بیان کردیم ما نیز تمام این کتاب را صحیح نمی‌دانیم، اما این به این معنا نیست که این کتاب غیر معتبر باشد، بلکه این کتاب به عنوان مرجع، محسوب می‌شود. اکنون شماری از کتاب‌هایی که بر اساس کتاب «المستدرک» نوشته شده‌اند، نام برده می‌شود:

۱, ۵. مختارات من فضائل أمير المؤمنين عليه السلام

ثم بعد ما عرفت الحاکم النيسابوري وعلو شأنه في علم الحديث وكتابه المستدرک علی الصحیحین وقيمته وإهتمام العلماء به؛ إختارنا بعض فضائل أمير المؤمنين عليه السلام. وهذه أحاديث أخرجهما الحاکم في كتابه هذا وصححه ووافقه شمس الدين الذهبي بالتصريح علی تصحيحه؛ فلا شك في صحة هذه الأحاديث بعد إتفاقها علی التصحيح، فهي أحاديث صحيحة معتمد عليها يصح الإحتجاج بها علی الخصم ويجب عليهم العمل بها والاعتقاد بمضمونها.

۲, ۵. حديث الولاية

«حدَّثنا أبو أحمد بكر بن محمد بن حمدان الصيرفي بمرور من أصل كتابه، ثنا أبو قلابة عبد الملك بن محمد الرقاشي، ثنا يحيى بن حماد، ثنا أبو عوانة، عن الأعمش، عن سعد بن عبيدة، حدَّثني عبد الله بن بريدة الأسلمي، قال:

إني لأمشي مع أبي إذ مرّ بقوم ينقصون علياً رضي الله عنه، يقولون فيه، فقام فقال: إني كنت أنال

من على وفي نفسى عليه شيء وكنت مع خالد بن الوليد في جيش فأصابوا غنائم، فعمد على إلى جارية من الخمس، فأخذها لنفسه، وكان بين على وبين خالد شيء. فقال خالد: هذه فرصتك وقد عرف خالد الذي في نفسى على على. قال: فانطلق إلى النبي صلى الله عليه وسلم فاذكر ذلك له. فأثبت النبي صلى الله عليه وسلم، فحدثته وكنت رجلا مكبابا، وكنت إذا حدثت الحديث أكببت، ثم رفعت رأسي، فذكرت للنبي صلى الله عليه وسلم أمر الجيش، ثم ذكرت له أمر على فرفعت رأسي، وأوداج رسول الله صلى الله عليه وسلم قد أحمرت. قال: قال النبي صلى الله عليه وسلم: من كنت وليه فإن عليا وليه، وذهب الذي في نفسى عليه. هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه بهذه السبابة.

إثنا أخرجه البخارى من حديث على بن سويد بن منجوف عن عبدالله بن بريدة عن أبيه مختصرا. وليس في هذا الباب أصح من حديث أبي عوانة هذا عن الأعمش عن سعد بن عبيدة وهذا رواه وكيع بن الجراح عن الأعمش؛ أخبرناه أبو بكر بن إسحاق الفقيه، أنبا موسى بن إسحاق القاضي، ثنا عبدالله بن أبي شيبة، ثنا وكيع، عن الأعمش، عن سعد بن عبيدة، عن ابن بريدة، عن أبيه، أنه مر على مجلس ثم ذكر الحديث بطوله.

قال الذهبي: «على شرط البخارى ومسلم»^{۳۷}

۳، ۵. نزول آية التّطهير

«حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا العباس بن محمد الدوري، ثنا عثمان بن عمر، ثنا عبدالرحمن بن عبدالله بن دينار، ثنا شريك بن أبي نمر، عن عطاء بن يسار، عن أم سلمة رضی الله عنها، أنّها قالت:

في بيتي نزلت هذه الآية «إثنا يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت» [الأحزاب: ۳۳] قالت: فأرسل رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى على وفاطمة والحسن والحسين رضی الله عنهم

۷۷. المستدرک على الصّحیحین: ۲ / ۱۴۱ ح ۲۵۸۹

أجمعين، فقال: اللهم هؤلاء أهل بيتى. قالت أم سلمة: يا رسول الله، ما أنا من أهل البيت؟ قال: إنك
أهلى خير وهؤلاء أهل بيتى اللهم أهلى أحق.
هذا حديث صحيح على شرط البخارى ولم يخرجاه.

قال الذهبي:

«على شرط مسلم»^{٧٨}.

و

«حدثنا أبو بكر أحمد بن سلمان الفقيه، وأبو العباس محمد بن يعقوب قالوا: ثنا الحسن بن مكرم
البيزار، ثنا عثمان بن عمر، ثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار، عن شريك بن أبي نمر، عن عطاء بن
يسار، عن أم سلمة قالت:

فى بيتى نزلت: «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت» [الأحزاب: ٣٣] قالت: فأرسل
رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى على وفاطمة والحسن والحسين، فقال: هؤلاء أهل بيتى.
هذا حديث صحيح على شرط البخارى ولم يخرجاه.

قال الذهبي: «على شرط البخارى»^{٧٩}.

و

«حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا الربيع بن سليمان المرادى، ويحمر بن نصر الخولانى، قالوا:
ثنا بشر بن بكر، وثنا الأوزاعى، حدثنى أبو عمّار، حدثنى وائلة بن الأسقع، قال:
أتيت عليا فلم أجده، فقالت لى فاطمة: إنطلق إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعوه، فجاء
مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخلنا ودخلت معها، فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم
الحسن والحسين فأقعد كل واحد منهما على فخذه، وأدنى فاطمة من حجره وزوجها، ثم لفّ عليهم

٧٨ . المستدرک على الصّحيحين: ٢ / ٤٥١ ح ٣٥٥٨

٧٩ . المستدرک على الصّحيحين: ٣ / ١٥٨ ح ٤٧٠٥

ثوبا وقال: >إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا< [الأحزاب: ۳۳] ثم قال: هؤلاء أهل بيتى، اللهم أهل بيتى أحق. هذا حديث صحيح على شرط الشيخين، ولم يخرجاه.» قال الذهبي: «على شرط مسلم»^{۸۰}.

و

«حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا الربيع بن سليمان المرادى، وبحر بن نصر الخولانى، قالوا: ثنا بشر بن أحمد المجوبى بمرو، ثنا سعيد بن مسعود، ثنا عبيد الله بن موسى، أنا زكريا بن أبى زائدة، ثنا مصعب بن شيبة، عن صفية بنت شيبة، قالت: حدثتني أم المؤمنين عائشة رضی الله عنها قالت: خرج النبي صلى الله عليه وسلم غداة وعليه مرط مرحل من شعر أسود، فجاء الحسن والحسين فأدخلهما معه، ثم جاءت فاطمة فأدخلها معها، ثم جاء على فأدخله معهم ثم قال: «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا» [الأحزاب: ۳۳]. هذا حديث صحيح على شرط الشيخين، ولم يخرجاه.» قال الذهبي: «على شرط البخارى ومسلم»^{۸۱}.

٤, ٥. ثلاث فضائل لأمير المؤمنين عليه السلام عند سعد بن أبى وقاص

«حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا محمد بن سنان القزاز، ثنا عبيد الله بن عبد المجيد الحنفى. وأخبرنى أحمد بن جعفر القطيعى، ثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، حدثنى أبى، ثنا أبو بكر الحنفى، ثنا بكير بن مسمار قال: سمعت عامر بن سعد يقول: قال معاوية لسعد بن أبى وقاص رضى الله عنها: ما يمنعك أن تسب ابن أبى طالب؟ قال: فقال: لا أسب ما ذكرت ثلاثا قالهنّ له رسول الله صلى الله عليه وسلم، لأن تكون لى واحدة منهنّ أحبّ إلى من حمر النعم. قال له معاوية: ما هنّ يا أباسحاق؟ قال: لا أسبه ما ذكرت

٨٠. المستدرک على الصّحیحین: ۳/ ۱۵۹ ح ۴۷۰۶

٨١. المستدرک على الصّحیحین: ۳/ ۱۵۹ ح ۴۷۰۷

حين نزل عليه الوحى، فأخذ عليا وابنيه وفاطمة فأدخلهم تحت ثوبه، ثم قال: ربّ، إنّ هؤلاء أهل بيتى. ولا أسبّه ما ذكرت حين خلفه فى غزوة تبوك غزّاه رسول الله صلى الله عليه وسلّم، فقال له على: خلفتني مع الصبيان والنساء، قال: ألا ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى، إلا أنّه لا نبوة بعدى. ولا أسبّه ما ذكرت يوم خيبر، قال رسول الله صلى الله عليه وسلّم: لأعطينّ هذه الرّاية رجلا يحب الله ورسوله، ويفتح الله على يديه. فتناولنا لرسول الله صلى الله عليه وسلّم، فقال: أين على؟ قالوا: هو أرمده، فقال: ادعوه. فدعوه فبصق فى وجهه، ثم أعطاه الرّاية، ففتح الله عليه. قال: فلا والله ما ذكره معاوية بحرف حتى خرج من المدينة.

هذا حديث صحيح على شرط الشّيعين، ولم يخرجاه بهذه السّياقة، وقد إتفقا جميعا على إخراج حديث المؤاخاة وحديث الرّاية»

قال الدّهمي: «على شرط مسلم فقط»^{۸۲}

۵, ۵. أمير المؤمنين عليه السلام أول من آمن وصلى

«حدّثنا أبو العباس محمّد بن يعقوب، ثنا أحمد بن عبد الجبار، ثنا يونس بن بكير، عن يوسف بن صهيب، عن عبد الله بن بريدة، عن أبيه، قال:

إنطلق أبوذر ونعيم ابن عمّ أبى ذر، وأنا معهم نطلب رسول الله صلى الله عليه وسلّم وهو بالجبل مكتّم، فقال أبوذر: يا محمّد، أتيناك نسمع ما تقول، وإلى ما تدعو، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلّم: أقول لا إله إلا الله، وإنى رسول الله. فأمن به أبوذر وصاحبه وأمنت به، وكان على فى حاجة لرسول الله صلى الله عليه وسلّم أرسله فيها. وأوحى إلى رسول الله صلى الله عليه وسلّم يوم الإثنين وصلى على يوم الثلاثاء. صحيح الإسناد، ولم يخرجاه».

قال الدّهمي: «صحيح»^{۸۳}

۸۲. المستدرک على الصّحیحین: ۳/ ۱۱۷ ح ۴۵۷۵

۸۳. المستدرک على الصّحیحین: ۳/ ۱۲۱ ح ۴۵۸۶

٥, ٦. أمير المؤمنين من رسول الله ورسول الله منه ﷺ

«أخبرنا أبو العباس محمد بن أحمد المجبوبي، ثنا سعيد بن مسعود، ثنا عبيد الله بن موسى، أنبأ إسرائيل، عن أبي إسحاق، عن هبيرة بن يريم، وهانئ بن هانئ، عن علي رضي الله عنه قال: لما خرجنا من مكة أتبعتنا إينة حمزة فنادت: يا عمّ، يا عمّ، فأخذت بيدها فناولتها فاطمة، قلت: دونك إينة عمّك، فلما قدمنا المدينة إختصمنا فيها أنا وزيد وجعفر، فقلت: أنا أخذتها وهي إينة عمّي، وقال: زيد إينة أخى، وقال جعفر: إينة عمّي وخالتها عندي، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لجعفر: أشبهت خلقى وخلقى. وقال لزيد: أنت أخونا ومولانا. وقال لى: أنت منى وأنا منك. إدفعوها إلى خالتها، فإن الخالة أمّ. فقلت: ألا تزوّجها يا رسول الله؟ قال: أنّها إينة أخى من الرضاة. هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه بهذه الألفاظ إنّما إتّفقا على حديث أبي إسحاق، عن البراء مختصراً».

قال الذّهبى: «صحيح»^{٨٤}

٥, ٧. من سبّ أمير المؤمنين سبّ رسول الله ﷺ

«أخبرنا أحمد بن كامل القاضى، ثنا محمد بن سعد العوفى، ثنا يحيى بن أبى بكر، ثنا إسرائيل، عن أبي إسحاق، عن أبي عبد الله الجدللى قال: دخلت على أم سلمة رضي الله عنها فقالت لى: أيسبّ رسول الله صلى الله عليه وسلم فيكم؟ فقلت: معاذ الله، أو سبحان الله، أو كلمة نحوها. فقالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: من سبّ عليا فقد سبّنى. هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه. وقد رواه بكر بن عثمان البجلي، عن أبي إسحاق بزيادة ألفاظ». قال الذّهبى: «صحيح»^{٨٥}

٨٤. المستدرک على الصّحیحین: ٣/ ١٣٠ ح ٤٦١٤

٨٥. المستدرک على الصّحیحین: ٣/ ١٣٠ ح ٤٦١٥

٨, ٥. إطاعة أمير المؤمنين وعصيانه ﷺ

«أخبرنا أبو أحمد محمد بن محمد الشيباني من أصل كتابه، ثنا على بن سعيد بن بشير الرازي بمصر، ثنا الحسن بن حماد الحضرمي، ثنا يحيى بن يعلى، ثنا بسام الصيرفي، عن الحسن بن عمرو الفقيمي، عن معاوية بن ثعلبة، عن أبي ذر رضى الله عنه قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من أطاعنى فقد أطاع الله، ومن عصانى فقد عصى الله، ومن أطاع عليا فقد أطاعنى، ومن عصى عليا فقد عصانى.
هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه».

قال الذهبي: «صحيح»^{٨٦}.

٩, ٥. من آذى أمير المؤمنين فقد آذى رسول الله ﷺ

«حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا أبو زرعة الدمشقي، ثنا محمد بن خالد الوهبي، ثنا محمد بن إسحاق.

وأخبرناه أحمد بن جعفر البزار، ثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا يعقوب بن إبراهيم بن سعد، ثنا أبي، عن محمد بن إسحاق، عن أبان بن صالح، عن الفضل بن معقل بن سنان، عن عبدالله بن نيار الأسلمي، عن عمرو بن شاس الأسلمي، وكان من أصحاب الحديبية، قال:
خرجنا مع على رضى الله عنه إلى اليمن فجعفاني في سفره ذلك حتى وجدت في نفسي، فلما قدمت أظهرت شكايته في المسجد حتى بلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال: فدخلت المسجد ذات غداة، ورسول الله صلى الله عليه وسلم في ناس من أصحابه، فلما رأني أبدنى عينيه، قال: يقول: حدّد إلى النظر حتى إذا جلست، قال: يا عمرو، أما والله لقد آذيتني.

فقلت: أعود بالله أن أؤذيك يا رسول الله.

قال: بلى، من آذى عليا فقد آذاني.

٨٦. المستدرک على الصّحيحين: ٣/ ١٣٠ ح ٤٦١٧

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه».

قال الذهبي: «صحيح».^{۸۷}

۱۰، ۵. كثر أمير المؤمنين عليه السلام في الجنة

«حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا الحسن بن على بن عفان العامري، ثنا عبد الله بن نمير، أخبرنا أحمد بن سهل الفقيه ببخارى، ثنا أبو عصمة سهل بن المتوكل البخارى، ثنا عفان، وسليان بن حرب قالوا: ثنا حماد بن سلمة، عن محمد بن إسحاق، عن محمد بن إبراهيم التيمي، عن سلمة بن أبي الطفيل، أظنه عن أبيه، عن على بن رضى الله عنه قال:

قال لى رسول الله صلى الله عليه وسلم: يا على إن لك كثر فى الجنة، وإنك ذو قرنيها فلا تبعن النظره نظره، فإن لك الأولى وليست لك الآخرة.

هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه».

قال الذهبي: «صحيح».^{۸۸}

۱۱، ۵. على مع القرآن والقرآن مع على عليه السلام

«أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله الحفيد، ثنا أحمد بن محمد بن نصر، ثنا عمرو بن طلحة القناد الثقة المأمون، ثنا على بن هاشم بن البريد، عن أبيه قال: حدثنى أبو سعيد التيمى، عن أبى ثابت، مولى أبى ذر قال:

كنت مع على بن رضى الله عنه يوم الجمل، فلما رأيت عائشة واقفة دخلنى بعض ما يدخل الناس، فكشف الله عنى ذلك عند صلاة الظهر، فقاتلت مع أمير المؤمنين، فلما فرغ ذهبت إلى المدينة فأثيت أم سلمة فقلت: إني والله ما جئت أسأل طعاما ولا شرابا ولكنى مولى لأبى ذر.

۸۷. المستدرک على الصّحيحين: ۳/ ۱۳۱ ح ۶۱۹

۸۸. المستدرک على الصّحيحين: ۳/ ۱۳۳ ح ۶۲۳

فقلت: مرحبا.

فقصصت عليها قصتي.

فقلت: أين كنت حين طارت القلوب مطايرها؟

قلت: إلى حيث كشف الله ذلك عني عند زوال الشمس.

قالت: أحسنت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: على مع القرآن والقرآن مع على

لن يتفرقا حتى يردا على الحوض.

هذا حديث صحيح الإسناد وأبوسعيد التيمي هو عقيصاء ثقة مأمون، ولم يخرجاه.

قال النهي: «صحيح»^{۸۹}.

۱۲, ۵. سدّ الأبواب إلّا باب على عليه السلام

«أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر البزاز ببغداد، ثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل، حدّثنى أبي، ثنا محمد بن

جعفر، ثنا عوف، عن ميمون أبي عبدالله، عن زيد بن أرقم قال:

كانت لنفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم أبواب شارعة في المسجد، فقال يوما:

سدّوا هذه الأبواب إلّا باب على.

قال: فتكلّم في ذلك ناس فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم، فحمد الله، وأثنى عليه، ثم قال:

أمّا بعد: فإنّي أمرت بسدّ هذه الأبواب غير باب على، فقال فيه قائلكم، والله ما سدّدت شيئا ولا

فتحتّه، ولكن أمرت بشيء فاتّبعته.

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

قال النهي: «صحيح»^{۹۰}.

۸۹. المستدرک على الصّحیحین: ۳/ ۱۳۴ ح ۶۶۲۸

۹۰. المستدرک على الصّحیحین: ۳/ ۱۳۵ ح ۶۶۳۱

١٣, ٥. حبّ أمير المؤمنين عليه السلام و بغضه

«أخبرني أحمد بن عثمان بن يحيى المقرئ ببغداد، ثنا أبو بكر بن أبي العوام الرّياحى، ثنا أبو زيد سعيد بن أوس الأنصارى، ثنا عوف عن أبي عثمان النهدي قال:
قال رجل لسلمان: ما أشدّ حبّك لعلى.
قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلّم يقول: من أحبّ عليا فقد أحبّنى، ومن أبغض عليا فقد أبغضنى.

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين، ولم يخرجاه». قال الذهبي: «على شرط البخارى ومسلم»^{١١}.

١٤, ٥. خصائص أمير المؤمنين عليه السلام العشرة

«أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان القطيعى ببغداد من أصل كتابه، ثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا يحيى بن حمّاد، ثنا أبو عوانة، ثنا أبو بليج، ثنا عمرو بن ميمون قال:
إنى لجالس عند ابن عباس، إذ أتاه تسعة رهط، فقالوا: يا ابن عباس، إنا أن تقوم معنا، وإنا أن نخلو بنا من بين هؤلاء.

قال: فقال ابن عباس: بل أنا أقوم معكم، قال: وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمى.
قال: فابتدءوا فتحدّثوا فلا ندرى ما قالوا.

قال: فجاء ينفض ثوبه ويقول: أف وتف وقعوا فى رجل له بضع عشرة فضائل ليست لأحد غيره.

وقعوا فى رجل قال له النبى صلى الله عليه وسلّم: لأبعثنّ رجلا لا يخرجه الله أبدا، يحبّ الله ورسوله ويحبّه الله ورسوله. فاستشرف لها مستشرف فقال: أين على؟ فقالوا: إنه فى الرّحى يطحن،

٩١ . المستدرک على الصّحیحین: ٣/ ١٤١ ح ٤٦٤٨

قال: وما كان أحدهم ليطحن. قال: فجاء وهو أرمد لا يكاد أن يبصر، قال: فنفت في عينيه، ثم هزّ الرّاية ثلاثا فأعطاها إياه، فجاء على بصفية بنت حبي.

قال ابن عباس: ثم بعث رسول الله صلى الله عليه وسلّم فلانا بسورة التّوبة، فبعث عليا خلفه فأخذها منه، وقال: لا يذهب بها إلّا رجل هو منّى وأنا منه.

فقال ابن عباس: وقال النّبي صلى الله عليه وسلّم لبنى عمّه: أيكم يواليني في الدّنيا والآخرة؟ قال: وعلىّ جالس معهم، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلّم وأقبل على رجل منهم، فقال: أيكم يواليني في الدّنيا والآخرة؟ فأبوا، فقال لعلي: أنت وليّ في الدّنيا والآخرة.

قال ابن عباس: وكان علىّ أوّل من آمن من النّاس بعد خديجة رضى الله عنها.

قال: وأخذ رسول الله صلى الله عليه وسلّم ثوبه فوضعه على علي وفاطمة وحسن وحسين وقال: «إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا» [الأحزاب: ۳۳].

قال ابن عباس: وشري على نفسه، فلبس ثوب النّبي صلى الله عليه وسلّم، ثم نام في مكانه.

قال: ابن عباس: وكان المشركون يرمون رسول الله صلى الله عليه وسلّم، فجاء أبو بكر رضى الله عنه وعلى نائم، قال: وأبو بكر يحسب أنّه رسول الله صلى الله عليه وسلّم، قال: فقال: يا نبي الله، فقال له على: إنّ نبي الله صلى الله عليه وسلّم قد إنطلق نحو بئر ميمون فأدركه، قال: فانطلق أبو بكر فدخل معه الغار، قال: وجعل على رضى الله عنه يرمى بالحجارة كما كان رمى نبي الله صلى الله عليه وسلّم وهو يتضمّور، وقد لفّ رأسه في الثّوب لا يخرج حنّى أصبغ، ثم كشف عن رأسه فقالوا: إنك للثيم وكان صاحبك لا يتضمّور ونحن نرّميه، وأنت تتضمّور وقد إستكرنا ذلك.

فقال ابن عباس: وخرج رسول الله صلى الله عليه وسلّم في غزوة تبوك وخرج بالنّاس معه، قال: فقال له على: أخرج معك؟ قال: فقال النّبي صلى الله عليه وسلّم لا. فبكى على فقال له: أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلّا أنّه ليس بعدى نبي، إنّّه لا ينبغي أن أذهب إلّا وأنت خليفتي.

قال ابن عباس: وقال له رسول الله صلى الله عليه وسلّم: أنت وليّ كلّ مؤمن بعدى ومؤمنة.

قال ابن عباس: وسدّ رسول الله صلى الله عليه وسلّم أبواب المسجد غير باب علي فكان يدخل

المسجد جنباً، وهو طريقه ليس له طريق غيره.

قال ابن عباس: وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من كنت مولاه، فإنّ مولاه على.

قال ابن عباس: وقد أخبرنا الله عزّ وجلّ في القرآن أنّه رضى عن أصحاب الشجرة، فعلم ما فى قلوبهم، فهل أخبرنا أنّه سخط عليهم بعد ذلك، قال ابن عباس: وقال نبي الله صلى الله عليه وسلم لعمر رضى الله عنه حين قال: إئذنى لى فاضرب عنقه، قال: وكنت فاعلا وما يدريك لعلّ الله قد إطلع على أهل بدر، فقال: إعملوا ما شئتم.

هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرّجاه بهذه السّياقة.

وقد حدّثنا السيّد الأوحى أبو يعلى حمزة بن محمد الزيدى رضى الله عنه، ثنا أبو الحسن على بن محمد بن مهرويه القزوينى القطّان، قال: سمعت أبا حاتم الرّازى، يقول: كان يعجبهم أن يجدوا الفضائل من رواية أحمد بن حنبل رضى الله عنه.

قال الذّهبى: «صحيح»^{١١}.

١٥، ٥. أمير المؤمنين عليه السلام لأخشن فى ذات الله وفى سبيل الله

«أخبرنا أحمد بن جعفر القطيعى، ثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، حدّثنى أبى، ثنا يعقوب بن إبراهيم بن سعد، ثنا أبى، عن ابن إسحاق قال: حدّثنى عبد الله بن عبد الرحمن بن معمر أبو طوالة الأنصارى، عن سليمان بن محمد بن كعب بن عجرة، عن زينب بنت أبى سعيد، عن أبى سعيد الخدرى رضى الله عنه قال:

شكا على بن أبى طالب الناس إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام فىنا خطيباً، فسمعته يقول:

أيها الناس، لا تشكوا علياً فوالله إنّهُ لأخشن فى ذات الله وفى سبيل الله.

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرّجاه. قال الذّهبى: «صحيح»^{١٢}.

٩٢. المستدرک على الصّحیحین: ٣/ ١٤٣ ح ٤٦٥٢

٩٣. المستدرک على الصّحیحین: ٣/ ١٤٤ ح ٤٦٥٤

١٦, ٥. أمير المؤمنين عليه السلام والقضاء

«حدثني على بن حمشاذ، ثنا العباس بن الفضل الأسفاطى، ثنا أحمد بن يونس، ثنا أبو بكر بن عياش، عن الأعمش، عن عمرو بن مرة، عن أبي البختري قال:
قال على رضى الله عنه: بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى اليمن.
قال: فقلت: يا رسول الله، إني رجل شاب، وأنه يرد على من القضاء ما لا علم لى به.
قال: فوضع يده على صدرى، وقال: اللهم ثبت لسانه، واهد قلبه. فما شككت فى القضاء أو فى قضاء بعد.

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه.»
قال الذهبي: «على شرط البخارى ومسلم.»^{٩٤}

١٧, ٥. مقام أمير المؤمنين عليه السلام ورسول الله صلى الله عليه وسلم فى القيامة

«أخبرنى أبو بكر إسماعيل بن الفقيه بالرى، ثنا أبو حاتم محمد بن إدريس، ثنا كثير بن يحيى، ثنا أبو عوانة داود بن أبى عوف، عن عبدالرحمن بن أبى زياد، أنه سمع عبدالله بن الحارث بن نوفل، يقول:
ثنا أبو سعيد الخدرى رضى الله عنه:

أن النبى صلى الله عليه وسلم دخل على فاطمة رضى الله عنها فقال: إني وإياك وهذا التائم -
يعنى عليا- وهما -يعنى الحسن والحسين- لفي مكان واحد يوم القيامة.

هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه.»

قال الذهبي: «صحيح.»^{٩٥}

١٨, ٥. اشتياق الجنة إلى أمير المؤمنين عليه السلام

«حدثنا أبو بكر بن إسحاق، أنبا محمد بن عيسى بن السكن الواسطى، ثنا شهاب بن عباد، ثنا محمد

٩٤. المستدرک على الصّحیحین: ٣/١٤٥ ح ٤٦٥٨

٩٥. المستدرک على الصّحیحین: ٣/١٤٧ ح ٤٦٦٤

بن بشر، ثنا الحسن بن حى، عن أبى ربيعة الأيادى، عن الحسن، عن أنس قال:
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إشتاقت الجنة إلى ثلاثة على وعمار وسلمان.
هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه». ^{١١}
قال الذهبي: «صحيح».

١٩, ٥. نزول آية المبالغة

«أخبرنى جعفر بن محمد بن نصير الخلدى ببغداد، ثنا موسى بن هارون، ثنا قتيبة بن سعيد، ثنا
حاتم بن إسماعيل، عن بكير بن مسمار، عن عامر بن سعد، عن أبيه قال: لما نزلت هذه الآية: >ندع
أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم» [آل عمران: ٦١] دعا رسول الله صلى الله عليه
وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسبنا رضى الله عنهم، فقال: اللهم هؤلاء أهلى.
هذا حديث صحيح على شرط الشيخين، ولم يخرجاه». ^{١٢}
قال الذهبي: «على شرط البخارى ومسلم».

٢٠, ٥. أمير المؤمنين عليه السلام أحب الرجال إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم

«حدّثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا العباس بن محمد الدورى، ثنا شاذان الأسود بن عامر، ثنا
جعفر بن زياد الأحمر، عن عبدالله بن عطاء، عن عبدالله بن بريدة، عن أبيه قال: كان أحب النساء إلى
رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة ومن الرجال على.
هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه، قال الذهبي: «صحيح».

٩٦ . المستدرک على الصّحیحین: ٣/ ١٤٨ ح ٤٦٦٦

٩٧ . المستدرک على الصّحیحین: ٣/ ١٦٣ ح ٤٧١٩

٩٨ . المستدرک على الصّحیحین: ٣/ ١٦٨ ح ٤٧٣٥

نتیجه

حاکم نیشابوری از عالمان معتبر اهل سنت است که توثیق فراوانی درباره‌ی او بیان شده است. با توجه به این توثیقات، نسبت تشیع به حاکم صحیح نیست و شواهد دیگری؛ همچون استفاده از این جرح برای رویان دیگر توسط شخص حاکم، عدم تطبیق معنای تشیع بر حاکم نیشابوری، اقرار وی به مرتبه چهارم امیر مؤمنان علیه السلام و گذاردن بابی با عنوان برتری خلفا؛ نشان از شیعه نبودن حاکم نیشابوری دارد.

علاوه بر جایگاه ویژه نویسنده، کتاب او؛ یعنی «المستدرک علی الصحیحین» نیز از کتاب‌های معتبر محسوب می‌شود؛ چرا که نویسنده ملزم به نقل احادیث صحیح شده است. همچنین نگرش عالمان عامه نسبت به آن، مثبت است؛ اگر چه که نویسنده در نقل برخی احادیث سهل انگاری کرده است؛ مانند: حدیث «اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر». افزون بر آن؛ نه اجازه برای این کتاب نقل شده است و مهم‌تر آنکه؛ بسیاری از عالمان عامه همچون ذهبی، سیوطی و ألبانی... کتاب‌هایی را بر محور کتاب «المستدرک» تألیف کرده‌اند.

فهرست منابع

۱. إتحاف الأكابر بإسناد الدفاتر: الشوكاني محمد بن علي (١٢٥٠ هـ)، تحقيق: السبيعي خليل بن عثمان الجبور، دار ابن حزم، الطبعة الأولى، بيروت لبنان.
۲. إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة: البوصيري الكنانى أبو العباس شهاب الدين أحمد بن أبي بكر (٨٤٠ هـ)، دار المشكاة للبحث العلمى بإشراف أبو تميم ياسر بن إبراهيم، دار الوطن للنشر، الرياض، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م.
۳. الإرشاد إلى مهّمات علم الإسناد: ولي الله الدهلوى احمد بن عبدالرحيم (١١٧٦ هـ)، بدر بن على بن طامى العتيبي، دار الآفاق، الطبعة الأولى، ١٤٣٠ هـ - ٢٠٠٩ م.
۴. الإستيعاب فى معرفة الأصحاب: القرطبي أبو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبرّ بن عاصم (٤٦٣ هـ)، البجاوى على محمد، دار الجليل، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
۵. الأسئلة والأجوبة الفقهية: أبو محمد عبدالعزيز بن محمد بن عبدالرحمن بن عبدالمحسن السلمان (١٤٢٢ هـ).
۶. إكمال تهذيب الكمال فى أسماء الرجال: علاء الدين مغطاي بن قليج الحنفى (٧٦٢ هـ)، تحقيق: محمد عثمان، دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة الأولى، ٢٠١١ م.
۷. البحر الرائق شرح كنز الدقائق: ابن نجيم المصرى زين الدين بن إبراهيم بن محمد (٩٧٠ هـ)، الحاشية: منحة الخالق لابن عابدين، دار الكتاب الإسلامى، الطبعة الثانية - بي تا.
۸. البداية والنهاية: ابن كثير القرشى أبو الفداء إسماعيل بن عمر (٧٧٤ هـ)، التركى عبدالله بن عبدالمحسن، دار هجر للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.
۹. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام: شمس الدين الذهبى أبو عبدالله محمد بن أحمد

- بن عثمان بن قايياز (۷۴۸هـ)، بشار عواد معروف، دار الغرب الإسلامى، الطبعة الأولى، ۲۰۰۳ م.
۱۰. تاريخ بغداد: الخطيب البغدادي أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت بن أحمد بن مهدي (۴۶۳هـ)، دار الكتب العلمية، بيروت، دراسة وتحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷هـ.
۱۱. تبين الحقائق شرح كنز الدقائق وحاشية الشلبي: الزيلعي الحنفى عثمان بن علي بن محجن (۷۴۳هـ)، الحاشية: شهاب الدين أحمد بن محمد بن أحمد بن يونس بن إسماعيل بن يونس الشلبي (۱۰۲۱هـ)، المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق، القاهرة، الطبعة الأولى، ۱۳۱۳هـ.
۱۲. تحفة الزايع والساجد بأحكام المساجد: الجراعى الصالحى أبو بكر بن زيد (۸۸۳هـ)، اعتنى به: التهام صالح سالم - المطيرى محمد بنانى - العنزى صباح عبدالكريم - فيصل يوسف العلى، وزارة الأوقاف الكويتية - إدارة مساجد محافظة الفروانية - المراقبة الثقافية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵هـ - ۲۰۰۴ م.
۱۳. تذكرة الحفاظ: شمس الدين الذهبي أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايياز (۷۴۸هـ)، دار الكتب العلمية بيروت، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۸ م.
۱۴. ثبت الأمير (رسالة الأمير): الأمير الكبير محمد بن محمد بن أحمد بن عبدالقادر بن عبدالعزيز السنباوى، جامعة الامام محمد بن مسعود الإسلامية، مخطوط الرقم ۹۹۵.
۱۵. جمع الجوامع المعروف بالجامع الكبير: السيوطى جلال الدين (۹۱۱هـ)، مختار إبراهيم الهائج - عبد الحميد محمد ندا - حسن عيسى عبدالظاهر، الأزهر الشريف، القاهرة، الطبعة الثانية، ۱۴۲۶هـ - ۲۰۰۵ م.
۱۶. الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح: ابن تيمية الحرانى أحمد بن عبد الحليم بن عبدالسلام

- بن عبدالله بن أبى القاسم (۷۲۸هـ)، على بن حسن - عبدالعزيز بن إبراهيم - حمدان بن محمد، دار العاصمة، السعودية، الطبعة الثانية، ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۹م.
۱۷. حاشية الطحطاوى على مراقى الفلاح شرح نور الإيضاح: الطحطاوى الحنفى أحمد بن محمد بن إسماعيل (۱۲۳۱هـ)، الخالدى محمد عبدالعزيز، دار الكتب العلمية بيروت، الطبعة الأولى ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۷م.
۱۸. الدر الثمين فى أسماء المصنّفين: تاج الدين ابن السّاعى على بن أنجب بن عثمان بن عبدالله أبوطالب (۶۷۴هـ)، أحمد شوقى بنين - محمد سعيد حنشى، دار الغرب الاسلامى، تونس، الطبعة الأولى، ۱۴۳۰هـ - ۲۰۰۹م.
۱۹. درر الحکام شرح غرر الأحكام: محمد بن فرامرز بن على الشهير بملا - أو منلا أو المولى - خسرو (۸۸۵هـ)، دار إحياء الكتب العربية، بدون طبعة وبدون تاريخ.
۲۰. ذكر من يعتمد قوله فى الجرح والتعديل، مطبوع ضمن كتاب «أربع رسائل فى علوم الحديث»: شمس الدين الذهبى أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز (۷۴۸هـ)، أبوغدة عبدالفتاح، دار البشائر - بيروت، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۰هـ - ۱۹۹۰م.
۲۱. زاد المسير فى الفهرست الصغير: السيوطى عبدالرحمن بن أبى بكر (۹۱۱هـ)، مخطوط بالأزهر، مصر، الرقم ۳۳۱۸۶۹.
۲۲. سلسلة الأحاديث الصحيحة وشىء من فقهها وفوائدها: الألبانى محمد ناصر الدين بن الحاج نوح (۱۴۲۰هـ)، مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض، الطبعة الأولى، ج ۱ - ۴: ۱۴۱۵هـ - ۱۹۹۵م؛ ج ۶: ۱۴۱۶هـ - ۱۹۹۶م؛ ج ۷: ۱۴۲۲هـ - ۲۰۰۲م.
۲۳. سير أعلام النبلاء: شمس الدين الذهبى أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز (۷۴۸هـ)، مجموعة من المحققين بإشراف الشيخ شعيب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة،

الطبعة الثالثة، ۱۴۰۵ هـ - ۱۹۸۵ م.

۲۴. السيف المسلول على من سب الرسول: السبكي تقى الدين على بن عبد الكافي (۷۵۶ هـ)، إيداد أحمد الغوج، دار الفتح، عمان، الطبعة الأولى، ۱۴۲۱ هـ - ۲۰۰۰ م.
۲۵. شرح المنهج المنتخب إلى قواعد المذهب: المنجور أحمد بن على (۹۹۵ هـ)، دراسة وتحقيق: محمد الشيخ محمد الأمين، أصل التحقيق: أطروحة دكتوراة - الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة، شعبة الفقه، بإشراف حمد بن حماد بن عبدالعزيز الحماد، دار عبدالله الشنقيطى.
۲۶. شرح زروق على متن الرسالة لابن أبي زيد القيروانى: أبو العباس البزروق شهاب الدين أحمد بن أحمد بن محمد بن عيسى البرنسى الفاسى (۸۹۹ هـ)، أعتنى به: المزيدي أحمد فريد، دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة الأولى، ۱۴۲۷ هـ - ۲۰۰۶ م.
۲۷. شرح منتهى الإرادات - المسمى: «دقائق أولى النهى لشرح المنتهى»: البهوتى منصور بن يونس بن إدريس (۱۰۵۱ هـ)، عالم الكتب، بيروت، الطبعة الأولى، ۱۴۱۴ هـ - ۱۹۹۳ م.
۲۸. طبقات الشافعية الكبرى: السبكي تاج الدين عبد الوهاب بن تقى الدين (۷۷۱ هـ)، محمود محمد الطنحاني، عبدالفتاح محمد الحلوى، هجر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ۱۴۱۳ هـ.
۲۹. طبقات الفقهاء الشافعية: ابن الصلاح تقى الدين عثمان بن عبدالرحمن (۶۴۳ هـ)، محبى الدين على نجيب، دار البشائر الإسلامية، بيروت، الطبعة الأولى، ۱۹۹۲ م.
۳۰. عجالة المحتاج إلى توجيه المنهاج: ابن الملقن سراج الدين أبو حفص عمر بن على بن أحمد (۸۰۴ هـ)، ضبطه على أصوله وخرج حديثه وعلق عليه: البدراني عز الدين هشام بن عبدالكريم، دار الكتاب، إربد، ۱۴۲۱ هـ - ۲۰۰۱ م.
۳۱. العرش: شمس الدين الذهبي محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز (۷۴۸ هـ)، محمد بن خليفة بن على التميمي، عمادة البحث العلمى بالجامعة الإسلامية، المدينة المنورة، الطبعة الثانية،

١٤٢٤هـ - ٢٠٠٣م.

٣٢. عقد الدرر فى أخبار المنتظر وهو المهدي: المقدسى السلمى يوسف بن يحيى بن على (بعد ٦٥٨هـ)، الشيخ البورينى مهيب بن صالح بن عبدالرحمن، مكتبة المنار، الزرقاء، الطبعة الثانية، ١٤١٠هـ - ١٩٨٩م.

٣٣. فتح القدير على الهداية: ابن الهمام السيواسى كمال الدين محمد بن عبدالواحد (٨٦١هـ)، شركة مكتبة ومطبعة مصفى البابى الحلبي وأولاده بمصر، صورتها دار الفكر، لبنان، الطبعة الأولى، ١٣٨٩هـ = ١٩٧٠م.

٣٤. الفواكه الدوانى على رسالة ابن أبى زيد القيروانى: التفراوى الأزهرى أحمد بن غانم (أو غنيم ١١٢٦هـ)، دار الفكر، بدون طبعة، ١٤١٥هـ - ١٩٩٥م.

٣٥. قاعدة جلييلة فى التوسل والوسيلة: ابن تيمية الحرانى تقي الدين أحمد بن عبدالحليم بن عبدالسلام بن عبدالله بن أبى القاسم (٧٢٨هـ)، المدخلى ربيع بن هادى عمير، مكتبة الفرقان - عجمان، الطبعة الأولى، ١٤٢٢هـ - ٢٠٠١م.

٣٦. لسان الميزان: ابن حجر العسقلانى أبو الفضل أحمد بن على بن محمد بن أحمد (٨٥٢هـ)، دائرة المعارف النظامية الهند، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، بيروت، الطبعة الثانية، ١٣٩٠هـ / ١٩٧١م.

٣٧. المبدع فى شرح المقنع: برهان الدين إبراهيم بن محمد بن عبدالله بن محمد ابن مفلح (٨٨٤هـ)، دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م.

٣٨. مجموع الفتاوى: ابن تيمية الحرانى تقي الدين أحمد بن عبدالحليم (٧٢٨هـ)، عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدينة النبوية، ١٤١٦هـ - ١٩٩٥م.

۳۹. المجموع شرح المهذب مع تكملة السبكي والمطيعي: النووى محيى الدين يحيى بن شرف (٦٧٦هـ)، دار الفكر.
٤٠. محجة القرب الى محبة العرب: العراقى زين الدين أبى الفضل عبدالرحيم بن الحسين، (٥٨٠٦هـ)، الزير آل حمد عبدالعزيز بن عبدالله بن ابراهيم، دار العاصمة لنشر والتوزيع، الرياض.
٤١. المختصر الفقهي لابن عرف: الورغمي محمد بن محمد ابن عرفة (٨٠٣هـ)، حافظ عبدالرحمن محمد خير، مؤسسة خلف أحمد الخبتور للأعمال الخيرية، الطبعة: الأولى، ١٤٣٥هـ - ٢٠١٤م.
٤٢. المستدرک على الصحيحين: أبو عبدالله الحاكم محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدويه بن نعيم بن الحكم الضبي الطههاني النيسابورى (٤٠٥هـ)، مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤١١ - ١٩٩٠.
٤٣. مطالب أولى النهى فى شرح غاية المنتهى: الرحيباني مصطفى بن سعد بن عبده السيوطى (١٢٤٣هـ)، المكتب الإسلامى، الطبعة الثانية، ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.
٤٤. المعجم المفهرس أو تجريد أسانيد الكتب المشهورة والأجزاء المشورة: ابن حجر العسقلانى أحمد بن على بن محمد بن أحمد (٨٥٢هـ)، الميادينى محمد شكور، مؤسسة الرسالة، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.
٤٥. معرفة أنواع علوم الحديث، ويعرف بمقدمة ابن الصلاح: ابن الصلاح عثمان بن عبدالرحمن (٦٤٣هـ)، نورالدين عتر، دار الفكر - سوريا، دار الفكر المعاصر - بيروت، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
٤٦. معرفة علوم الحديث: أبو عبدالله الحاكم محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدويه بن نعيم بن الحكم الضبي الطههاني النيسابورى (٤٠٥هـ)، السيد معظم حسين، دار الكتب العلمية،

بيروت، الثانية، ١٣٩٧ هـ - ١٩٧٧ م.

٤٧. منحة السلوك فى شرح تحفة الملوك: بدرالدين العيني أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد بن حسين (٨٥٥ هـ)، الكيسى أحمد عبدالرزاق، وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية، قطر، الطبعة: الأولى، ١٤٢٨ هـ - ٢٠٠٧ م.

٤٨. منهاج السنّة النبوية فى نقض كلام الشيعة القدرية: ابن تيمية الحراني تقي الدين أحمد بن عبدالحليم بن عبدالسلام بن عبدالله بن أبي القاسم بن محمد (٧٢٨ هـ)، محمد رشاد سالم، جامعة الامام محمد بن سعود الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م.

٤٩. مواهب الجليل فى شرح مختصر خليل: الخطاب الرعيني شمس الدين أبو عبدالله محمد بن محمد بن عبدالرحمن الطرابلسي المغربي (٩٥٤ هـ)، دار الفكر، الطبعة الثالثة، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.

٥٠. ميزان الاعتدال فى نقد الرجال: شمس الدين الذهبي محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز (٧٤٨ هـ)، البجاوى على محمد، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت، الطبعة الأولى، ١٣٨٢ هـ - ١٩٦٣ م.

٥١. النجم الوهاج فى شرح المنهاج: أبوالبقاء الدميمري محمد بن موسى بن عيسى بن على (٨٠٨ هـ)، دار المنهاج، جدة، لجنة علمية، الطبعة: الأولى، ١٤٢٥ هـ - ٢٠٠٤ م.

٥٢. النكت والفوائد السنّية على مشكل المحرر لمجدالدين ابن تيمية: شمس الدين المقدسى محمد بن مفلح بن محمد بن مفرج (٧٦٣ هـ)، مكتبة المعارف، الرياض، الطبعة الثانية، ١٤٠٤.

٥٣. الوجازة فى الأثبات والإجازة: أبوصفوان ذياب بن سعد بن على بن حمدان بن أحمد بن محفوظ آل حمدان الغامدى الأزدي، ثم الطائفى مولدا، تقرّبط: فضيلة الشيخ العلامة زهير

(۴)

روش شناسی مقابله با نفاق در رفتار و سخنان حضرت زهرا علیها السلام

سید علی تقوی

چکیده

به گواه تاریخ، امت اسلام بعد از شهادت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، آماج فتنه و اختلاف افکنی از سوی منافقین قرار گرفت. حرص و طمع بر سر جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله موجب شد تا منافقین وصی معین شده از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را کنار زده و با قهر و غلبه، کرسی حکومت را از آن خود کنند. آن‌ها که تلاش می‌کردند این اقدام غاصبانه‌ی خود را مشروع و به نفع اسلام قلمداد کنند؛ به یکباره با اقدامات غافلگیرانه‌ی یگانه دختر پیغمبر گرامی اسلام علیها السلام مواجه شدند. حضرت زهرا علیها السلام به عنوان تنها کسی که می‌توانست منافقین را رسوا کند در طی مدت کوتاه عمر شریف خود با عملکرد مناسب، نفاق دستگاه حاکمیتی و غاصب بودن آن‌ها را بر همگان روشن ساخت و در راه این هدف مقدس، که هدایت بشر تا قیامت را به دنبال داشت جان خود را فدا کرد. در این نوشتار به دنبال کشف اقدامات رفتاری و گفتاری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مقابل منافقین، به بررسی عملکرد آن حضرت در دو محور؛ اقدامات رفتاری و گفتاری، خواهیم پرداخت.

کلیدواژه‌ها: نفاق، منافق، ولایت و امامت، رفتار و گفتار.

مقدمه

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در طول رسالت خود، بارها به جنگ و قتال با دشمنان اسلام، چه در جبهه مشرکین و چه در جبهه اهل کتاب، پرداخته است. اما به شهادت تاریخ هیچ گاه مأمور به قتال با منافقین نشده است؛ چرا که پیچیدگی و ظاهر مقدس نهای این گروه، اجازه نمی دهد تا قبل از رسیدن فرصت مناسب و بهانه ای محکمه پسند به مقابله با آن‌ها پرداخت.

گروه منافقین که منتظر فرصتی مناسب برای عملیاتی کردن نقشه های خود بودند، بعد از شهادت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هدف پلید خود را آشکار و در طی عملیات های روانی؛ همچون تهدید و ترعیب و از طرف دیگر حذف فیزیکی برخی مخالفین، حکومت را به نفع خود مصادره کردند، اما چون بقاء خود را در حفظ رویکرد منافقانه خود می دیدند سعی نمودند تا به بهانه ای تقویت و حفظ اسلام، حکومت غاصبانه خود را مشروع جلوه دهند.

از آنجا که این شروع ظالمانه می توانست بر اهداف بلند اسلام که؛ هدایت بشر به آن گره خورده بود خاتمه دهد، در این میان تنها کسی که می توانست با تکیه بر جایگاه عظیم خود در میان امت اسلام نفاق این جریان را آشکار و در تاریخ ثبت نماید و مسیر دیگری که؛ همان مسیر معین شده از جانب خدای متعال و معرفی شده توسط نبی اکرم صلی الله علیه و آله بود را به همگان نشان دهد، یگانه دختر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بود. ایشان که بقاء اسلام و ادامه پیدا کردن هدایت در طول تاریخ بشر را در گرو رسوایی این جریان می دید از هیچ اقدامی در این مسیر دریغ نمود و به عنوان اولین مدافع حریم ولایت با تدابیر بی نظیر خود که آثار آن تا به امروز هم باقی است؛ سر خط راه حق و هدایت را بدست داده است.

اقدامات رفتاری

رفتن به خانه مهاجر و انصار

یکی از شاخصه‌های رفتاری منافق، بهانه‌جویی و بهانه‌تراشی برای فرار از مسئولیت است. به طور کلی شخص منافق، اعتقادی به ارزش‌ها ندارد؛ از این رو همیشه درصدد کناره‌گیری از پذیرفتن مسئولیت‌هایی است که برای او هزینه‌های جانی، مالی و اعتباری دارد.

او برای کناره‌گیری خود، سعی دارد بهترین توجیه و بهانه‌ها را به کار گیرد؛ به همین جهت دروغ‌گویی به عنوان ویژگی شاخص منافق است که در روایات از آن نام می‌برند.

سکوت مرگبار حاکم بر مدینه، بعد از جریان غضب خلافت حکایت از یک سستی و کوتاهی در احقاق حق اهل بیت علیهم السلام داشت. بهترین بهانه نزد این قشر این بود که امیر المؤمنین علیه السلام در جهت احقاق حق خود اقدامی نکرده و ما را به یاری نخوانده است از این رو تکلیفی بر عهده ما نیست.

صدیق‌ه طاهره علیها السلام طبق نقل تاریخ در شب‌های متعدد همراه امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام به در خانه مهاجر و انصار رفته و تحلف آن‌ها از وصایت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مبنی بر جانشینی علی بن ابیطالب علیه السلام را به آنها گوشزد می‌کرد و از ایشان طلب یاری می‌کرد تا این عذر و بهانه را از دست منافقین بریاید.

در این باره سلیم بن قیس نقل می‌کند:

«فلما كان الليل حمل علي عليه السلام فاطمة عليها السلام علي حمار وأخذ بيدي ابنيه الحسن والحسين عليهما السلام ، فلم يدع أحدا من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم إلا أتاها في منزله، فناشدهم الله حقه ودعاهم إلى نصرته. فما استجاب منهم رجل غيرنا الأربعة، فإنا حلقنا رؤوسنا وبذلنا له نصرتنا، وكان الزبير أشدنا بصيرة في نصرته»^۱.

۱. سلیم بن قیس: ج ۱، ص ۱۴۸.

روش شناسی مقابله با نفاق در رفتار و سخنان حضرت زهرا علیها السلام

در گزارش دیگری آمده است که تنها از میان مهاجرین و انصار چهار نفر به وعده خود وفا کردند:

«فلما كان الليل حمل علي عليها السلام فاطمة علي حمار وأخذ بيد ابنه حسن وحسين فلم يدع أحدا من أهل بدر من المهاجرين ولا من الانصار إلا أتاه في منزله، وذكره حقه، ودعاه إلى نصرته، فما استجاب له من جميعهم إلا أربعة وعشرون رجلا، فأمرهم أن يصحبوا بكرة محلقين رؤسهم مع سلاحهم قد بايعوه على الموت، فأصبح ولم يوافه منهم أحد غير أربعة قلت لسليمان: من الاربعة؟ قال: أنا وأبوذر والمقداد والزيبر بن العوام، ثم أتاهم من الليل فناشدهم فقالوا: نصبحك بكرة فما منهم أحد وفي غيرنا، ثم ليلة الثالثة فما وفي غيرنا فلما رأى علي غدرهم وقلة وفائهم لزم بيته وأقبل على القرآن يؤلفه ويجمعه الخبر»^۲.

شکوه‌های حضرت زهرا علیها السلام

در فرهنگ شیعی گریه و بکاء در قالب توسل و انابه و استغاثه به خداوند متعال و معصومین علیهم السلام، حکم یک سلاح جنگی را دارد که؛ به وسیله آن مؤمن قادر است با دست خالی دشمن را شکست دهد.

امیر مؤمنان علیه السلام در دعای کمیل این سلاح را به ما یادآوری و گوشزد می‌کنند آنجا که می‌فرماید:

«إرحم من رأس ماله الرجا و سلاحه البكاء».

صدیقه طاهره علیها السلام از همین حربه و سلاح برای شکست منافقین و رسوایی آنها بهره برد. تاریخ از گریه‌ها و شکوه‌های مستمر آن حضرت از بعد شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مواضع مختلف خبر می‌دهد که؛ ما آن‌ها را در سه محور ارائه می‌کنیم.

۲. بحار الأنوار: ج ۲۲، ص ۳۲۹.

گریه‌های دائمی

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«مَا زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ نَاحِلَةَ الْجَسَمِ مُنْهَدَّةَ الرُّكْنِ بَاكِيَةَ الْعَيْنِ مُحْتَرِقَةَ الْقَلْبِ...»^۲.

شکوه کناره قبر پدر

«وَدَخَلَتْ فَاطِمَةَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَطَافَتْ بِقَبْرِ أَبِيهَا وَهِيَ تَبْكِي وَتَقُولُ:

وَاخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدَهُمْ وَلَا تَغِيبْ	إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَإِبِلَهَا
لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكُنْ الْخَطْبُ	قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَهَنْبَةٌ
فَغَابَ عَنَّا وَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجَبٌ	قَدْ كَانَ جِرْيَلُ بِالْآيَاتِ يُوْنُسْنَا
عَلَيْكَ تَنْزِيلٌ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ	وَكَنتَ بَدْرًا وَنُورًا يَسْتَضَاءُ بِهِ
إِذْ غِبتَ عَنَّا فَنَحْنُ الْيَوْمَ نُعْتَصِبُ	فَقَمَصْنَا رِجَالَ وَاسْتُخِفَّ بِنَا
عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَذْيَانِ يَقْتَرِبُ	فَكُلُّ أَهْلِ لَهُ قُورْبٌ وَمَنْزِلَةٌ
لَمَّا مَضَيْتَ وَحَالَتْ دُونِكَ الْكُتُبُ	أَبَدْتَ رِجَالَ لَنَا فَحَوَى صُدُورِهِمْ
مِنَ الْبَرِيَّةِ لَا عَجَمَ وَلَا عَرَبٌ	فَقَدْ رَزِينَا بِمَا لَمْ يَرْزَاهُ [يَزْرُهُ] أَحَدٌ
صَافِي الضَّرَائِبِ وَالْأَعْرَاقِ وَالنَّسَبِ	وَ قَدْ رَزِينَا بِهِ مُحْضًا خَلِيقَتُهُ
وَأَصْدَقُ النَّاسِ جِينَ الصِّدْقِ وَالْكَذِبِ	فَأَنْتَ خَيْرُ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
مِنَّا الْعُيُونُ بِهَمَّالٍ لَهَا سَكْبٌ	فَسَوْفَ نَبْكِيكَ مَا عَشْنَا وَمَا بَقِيَتْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنِّي [عَنَّا] كَيْفَ يَنْقَلِبُ» ^۳ .	سَيَعْلَمُ الْمُتَوَلَّى ظَلَمَ خَامَتِنَا

۳. همان: ج ۴۳، ص ۱۸۱.

۴. تفسیر القمی: ج ۲، ص ۱۰۸.

گریه بر سر مزار شهدای اُحد

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که؛

«..تَأْتِي قُبُورَ الشُّهَدَاءِ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ مَرَّتَيْنِ الْإِثْنَيْنِ وَالْخَمِيسَ فَتَقُولُ هَاهُنَا كَانَ رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَاهُنَا كَانَ الْمَشْرُكُونَ».

همچنین در منابع اهل سنت نقل شده است:

«أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ، ثنا أَبُو حُمَيْدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ حَامِدٍ الْعَدَلُ بِالطَّائِبِينَ ثنا
عُثْمَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثنا أَبُو مُضْعَبٍ الزُّهْرِيُّ، حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي فُدَيْكٍ، أَخْبَرَنِي
سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ،... عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ فَاطِمَةَ
بِنْتَ النَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَتْ تَزُورُ قَبْرَ عَمَّهَا حَمْرَةَ كُلِّ جُمُعَةٍ فَتُصَلِّي وَتَبْكِي
عِنْدَهُ»^۱.

گریه‌های آن بانو تا رسوایی و شکست منافقین ادامه پیدا کرد. این شکست آنجا معلوم شد که؛ منافقین گلایه خود را از آن حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام بردند و گفتند: به فاطمه علیها السلام بگو یا شب، یا روز بگرید؛ به گونه‌ای که آن حضرت مجبور می‌شوند، سنگر مبارزه را از خانه، به قبرستان بقیع منتقل کنند و در منظر عابرین به گریه‌های خود ادامه دهند.

اما از آنجا که این نحو گریه در ملاء عام ممکن بود، برای دستگاه حکومتی خسارت بیشتری را وارد نماید، این بار با قطع سایبان آن حضرت، خواستند ایشان را خلع سلاح کنند تا بیش از این رسوایی به بار نیآورد.

علی‌رغم تلاش منافقین و مانع تراشی‌های آنان، این گریستن‌ها ادامه یافت تا آنجا که؛ سؤال

۵. الکافی: ج ۳، ص: ۲۲۸.

۶. السنن الکبری: ج ۴، ص ۱۳۱.

بزرگ در ذهن مردم مدینه رقم بزند و امت با رهگیری پاسخ این سؤال، به نتیجه‌ای که فاطمه علیها السلام آن را دنبال می‌کرد؛ برسند.

پرسشگری محمود بن لبید در قبرستان بقیع و اسماء بنت عمیس در عیادت از آن حضرت، نمونه‌ای از پیروزی فاطمه علیها السلام بر منافقین در این محور است که؛ تنها با سلاح گریه مبتنی بر ارائه معارف رقم خورد.

مقابله با مهاجمان به بیت

منافقین مدینه بعد از غصب خلافت به دنبال همراه کردن شخصیت‌های با نفوذ و سرشناس در میان صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند تا به واسطه اعتبار آنها برای حکوت غاصبانه خود ارزش و اعتبار بخرند.

به طور طبیعی، عدم بیعت امیر مؤمنان علیه السلام به عنوان تنها مدعی به حق این منصب، می‌توانست برای جایگاه آنها بین امت، خطر ساز باشد از این رو یا باید آن حضرت را از سر راه خود به طور کلی حذف کنند و یا آنکه به اجبار هم شده از او بیعت بستانند.

در همین راستا طبق نقل تاریخ، جریان حاکمیتی نیز بارها به بیت فاطمه زهرا علیها السلام هجوم آورده و بعد از تهدید اهل خانه به احراق بیت، در صورت عدم بیعت، به این هدف گستاخانه خود جامه عمل پوشاندند.

خطر مهمی که در این میان، امت اسلامی را در طول تاریخ تهدید می‌کرد این بود که؛ این عمل شنیع منافقانه به اسم اسلام و دفاع از انحراف در امت پیغمبر از سوی منافقین شکل می‌گرفت. در واقع شاخصه اصلی منافق همین است که؛ جنایت‌های خود را در یک قالب ارزشی می‌ریزد و با نقاب دین، ذره ذره ارکان دین را موربانه‌وار می‌جود. منافقان مدینه به دنبال این بودند که؛ عمل خود را وجیه و لازم جلوه دهند که؛ نتیجه آن در مجموع به نفع اسلام رقم می‌خورد.

روش شناسی مقابله با نفاق در رفتار و سخنان حضرت زهرا علیها السلام

این هدف از سخنان مهاجمین به صورت واضح قابل اثبات است؛ چنانکه «أنساب الأشراف» بلاذری نقل می‌کند: وقتی یگانه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقابل مهاجمان قرار گرفت، سردسته آنها را خطاب قرار داد و پرسید:

او در پاسخ گفت:

«این کار سبب تقویت آنچه پدر تو برای آن مبعوث شد، شکل گرفت».^۷

این عبارت گویای این مطلب است که؛ منافقین از بار سنگینی که هجوم بر بیت وحی روی دوش آنها می‌گذارد کاملاً خبر داشتند؛ بنابراین تقویت بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را بهانه کرده و با این توجیه تهدید خود را عملی کردند.

حضرت زهرا علیها السلام این بار نیز برای آنکه چهره منافقانه مهاجمین را رسوا کند، پا به میدان جنگ نهاد و این بار از جان خود و فرزند در رحم خود گذشت تا هم موضع خود را در این نزاع به همگان اعلام کند و هم عدم اعتقاد و التزام جریان حاکمیتی به فرمایش‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را اثبات نمایند؛ چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها به جایگاه رفیع بیت فاطمه علیها السلام و اهل آن خانه به خصوص، یگانه دختر خود، نزد خداوند متعال و گره خوردن غضب و رضایت او به غضب و رضایت خدا و رسول تأکید کرده بودند.

واضح است که؛ تهدید و ترعیب به تنهایی مستوجب غضب آن حضرت و به دنبال آن خرید سَخَط الهی برای انسان است؛ چه برسد به آنکه درب خانه‌ای که اهل آن مصداق آیه تطهیر است به آتش کشیده شود.

در برخی از گزارش‌های تاریخی موجود در منابع اهل سنت، تنها به تهدید اهل خانه، به آتش

۷. أنساب الأشراف: ج ۱، ص ۵۸۶؛ نعم، و ذلک أفری فیها جاء به أبوک.

زدن آن و در مقابل ایستادگی فاطمه زهرا علیها السلام در برابر مهاجمان اشاره شده است؛ به عنوان نمونه:

احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری (در گذشته‌ی ۲۷۰) نویسنده معروف این واقعه تاریخی را در کتاب «أنساب الأشراف» بدین شکل نقل می‌کند:

«انّ أبابکر أرسل إلى علی یريد البيعة فلم یبایع، فجاء عمر و معه فتيلة! فتلقته فاطمة علی الباب. فقالت فاطمة: یا بن الخطاب، أتراک محرّقاً علی بابی؟ قال: نعم، و ذلك أقوى فیما جاء به أبوک...»^۸

همچنین شهاب الدین احمد معروف به «ابن عبد ربه اندلسی» (م. ۴۶۳ هـ) در کتاب «العقد الفرید» چنین می‌نویسد:

«فأمّا علی و العباس و الزبیر فقعدوا فی بیت فاطمة حتی بعثت إلیهم أبوبکر، عمر بن الخطاب لیخرجهم من بیت فاطمة و قال له: إن أبوا فقاتلهم، فاقبل بقبس من نار أن یضرم علیهم الدار، فلقیته فاطمة فقال: یا ابن الخطاب أجمت لتحرق دارنا؟! قال: نعم، أو تدخلوا فیما دخلت فیها الأمة!»^۹

ابن قتیبه نیز دنباله این داستان را سوزناک‌تر نقل می‌کند؛ او در «الإمامة و السیاسة» خود می‌نویسد:

«ثمّ قام عمر فمشی معه جماعة حتی أتوا فاطمة فدقوا الباب فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها یا أبتاه رسول الله ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب، و ابن أبی قحافة فلما سمع القوم صوتها و بكائها انصرفوا. و بقى عمر و معه قوم فأخرجوا علیاً فمضوا به إلى أبی بکر فقالوا له بایع، فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟ فقالوا: إذا و الله الذى لا إله إلا هو

۸. أنساب الأشراف: ج ۱، ص ۵۸۶.

۹. العقد الفرید: ج ۵، ص ۱۳.

نضرب عنقک...! ۱۰

آنچه تا به اینجا از منابع اهل سنت به اثبات رسید، تنها تهدید به هجوم است؛ اما منابع دیگری از عملی شدن این تهدیدها نیز خبر می‌دهد؛ همچنان که ابن عبد ربّه در «عقد الفرید» می‌نویسد:

«وددت أنّی لم أكشف بیت فاطمة و ترکته و ان اغلق علی الحرب» ۱۱.

مسعودی نیز در «مروج الذهب» می‌نویسد:

«فوددت أنّی لم أکن فتشت بیت فاطمة و ذکر فی ذلک کلاماً کثیراً» ۱۲.

«أما الثلاث اللائی و ددت أنّی لم أفعلهنّ، فوددت أنّی لم أکن أكشف بیت فاطمة و

ترکته» ۱۳.

همین مقدار جنایت کافی است تا حکم به نفاق و کفر کسانی کنیم که اینگونه بر بیت وحی بی‌مهالبا تاختند و حریم کسی را شکستند که؛ غضب او آتش غضب خدا را شعله ور می‌کرد. اما چه می‌شود کرد، وقتی گزارش‌های تاریخی از جنایت‌های فجیعی خبر می‌دهد که چشم روزگار باید بر آن خون بگرید.

گویا یگانه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای رسوا کردن چهره سیاه منافقین، این بار باید به خون بنشیند و چون شمعی بسوزد تا مسیر هدایت را برای ما روشن کند. ما نیز در این مقاله به حسب رسالتی که دنبال می‌کنیم؛ در راستای اقدامات رفتاری حضرت زهرا علیها السلام به گوشه‌ای از مصائب آن حضرت که در این محور متحمل شدند اشاره می‌کنیم تا خواننده محترم با اوج فداکاری و جان‌فشانی

۱۰. ابن قتیبة الدینوری: ج ۱، ص ۳۰.

۱۱. العقد الفرید: ج ۵، ص ۲۱.

۱۲. مروج الذهب ومعادن الجواهر: ج ۲، ص ۳۰۱.

۱۳. المعجم الکبیر: ج ۱، ص ۶۲.

آن حضرت به جهت رسوانمودن باطن پلید و شیطانی منافقین آشنا شود.

آمدن پشت در و برخورد با مهاجمین

«انّ أبابکر أرسل إلى علی یرید البیعة فلم یباع، فجاء عمر و معه فتیلة! فتلقته فاطمة علی الباب. فقالت فاطمة: یا بن الخطاب، أتراک محرّقاً علی بابی؟ قال: نعم، و ذلك أقوى فیها جاء به أبوک...»^{۱۴}

[قال عمر لفاطمة الزهراء سلام الله علیها] فَأَخْتَارِي إِنْ شِئْتَ خُرُوجَهُ لِبَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ أَوْ إِخْرَاقِكُمْ جَمِيعاً قَالَتْ وَ هِيَ بَاكِيَةٌ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ تَشْكُو فَقَدْ نَبِيكَ وَ رَسُولِكَ وَ صَفِيكَ وَ اِزْتِدَادَ أُمَّتِي عَلَيْنَا وَ مَنَعُهُمْ إِيَّانَا حَقَّنَا الَّذِي جَعَلْتَهُ لَنَا فِي كِتَابِكَ الْمُتَزَلِّ عَلَى نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ.^{۱۵}

قرار گرفتن بین در و دیوار

«عصروها وراء الباب، فألقت ما فی بطنها، من سماء رسول الله صلی الله علیه و آله محسناً»^{۱۶}.

نویسنده کتاب «الصراط المستقیم» از بلاذری سنی مذهب نقل می کند:

«ومنها: ما رواه البلاذری واشتهر فی الشيعة أنه حصر فاطمة فی الباب حتی أسقطت

محسناً مع علم كل أحد بقول أبيها لها: فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی»^{۱۷}.

«فركلت الباب، وقد ألصقت أحشاءها بالباب تترسه.. إلى أن قال: فدفعت الباب

فدخلت، فأقبلت إلى بوجه غشی بصری»^{۱۸}.

۱۴. أنساب الأشراف: ج ۱، ص ۵۸۶.

۱۵. بحار الأنوار: ج ۵۳، ص: ۱۹.

۱۶. مأساة الزهراء علیها السلام: ج ۲، ص ۱۴۲.

۱۷. الصراط المستقیم: ج ۳، ص ۱۲.

۱۸. مأساة الزهراء علیها السلام: ج ۱، ص ۳۱۸؛ بحار الأنوار: ج ۳۰، ص ۲۹۴.

روش شناسی مقابله با نفاق در رفتار و سخنان حضرت زهرا علیها السلام

قرار گرفتن در میان آتش

«فَسَقَطْتُ لِوَجْهِی وَ النَّارُ تُسْعَرُ وَ تَسْمَعُ وَجْهِی»^{۱۹}

آتش زدن درب بیت فاطمه علیها السلام در منابع اهل سنت نیز آمده است:

«فوجهوا إلی منزله فهجموا علیه، وأحرقوا بابه، واستخرجوه منه کرها»^{۲۰}

تحمل جراحت‌های شدید

«... إن عمر ضرب بطن فاطمة...»^{۲۱}

«... و نبت مسمار الباب فی صدرها...»^{۲۲}

«... فَصَفَقْتُ صَفَقَةً عَلَی خَدَّيَا مِنْ ظَاهِرِ الْخِجَارِ فَأَنْقَطَعَ قُرْطُهَا وَ تَنَاءَثَرَتْ إلی

الْأَرْضِ...»^{۲۳}

«... فَضْرَبْتُ كَفَّيْهَا بِالسَّوْطِ فَأَلَمَهَا، فَسَمِعْتُ لَهَا زَفِيرًا وَ بُكَاءً...»^{۲۴}

«... فَرَفَعَ السَّيْفَ وَ هُوَ فِي غَمْدِهِ فَوَجَّأَ بِهِ جَنْبَهَا فَصَرَخَتْ فَرَفَعَ السَّوْطَ فَضْرَبَ بِهِ

ذِرَاعَهَا فَصَاحَتْ يَا أَبَتَاهُ»^{۲۵}

۱۹. الهدایة الکبری: ص ۱۷۹؛ بحار الأنوار: ج ۳۰، ص ۳۴۹.

۲۰. إثبات الوصیة للإمام علی بن أبی طالب: ص ۱۴۶.

۲۱. الوافی بالوفیات: ج ۶، ص ۱۵.

۲۲. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال: ج ۱۱ قسم ۲ فاطمة سلام الله علیها، ص ۵۵۵.

۲۳. همان: ج ۳۰، ص ۲۹۴.

۲۴. همان: ج ۳۰، ص ۲۹۳.

۲۵. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ج ۲، ص ۸۶۴.

فدا کردن فرزند خود

«...إِنَّ عَمْرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ لَبِيعَةَ حَتَّى أَلْقَتْ الْمَحْسَنَ مِنْ بَطْنِهَا...»^{۲۶}.

«... وَضَخَطُوا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ بِالْبَابِ حَتَّى أَسْقَطَتْ (مَحْسَنًا)»^{۲۷}.

«إِنَّ عَمْرَ رَفَسَ فَاطِمَةَ حَتَّى أَسْقَطَتْ بِمَحْسَنٍ»^{۲۸}.

فرياد و استغاثه

به عنوان نمونه در عبارت ابن قتیبہ گذشت:

«...حَتَّى أَتَوْا فَاطِمَةَ فَدَقُّوا الْبَابَ فَلَمَّا سَمِعَتْ أَصْوَاتَهُمْ نَادَتْ بِأَعْلَى صَوْتِهَا يَا أَبَتَاهُ

رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَقِينَا بَعْدَكَ مِنْ ابْنِ الْخَطَابِ»^{۲۹}.

«... فَنَادَتْ وَآ أَبَتَاهُ وَارَسُولَ اللَّهِ يَا أَبَتَاهُ فَلَبِئْسَ مَا خَلَّفَكَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ... وَعُمَرُ

يَقُولُ إِنَّا لَنَسْنَا مِنَ النِّسَاءِ وَرَأَيْنَ فِي شَيْءٍ»^{۳۰}.

قهر و غضب

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها امت را از قهر و غضب یگانه دختر خود بر حذر داشته‌اند به گونه‌ای که

قهر و غضب فاطمه را قهر و غضب خود و خدا؛ و اذیت ایشان را به طور کلی مساوی با اذیت و

آزار خود و خداوند متعال معرفی نموده‌اند.^{۳۱}

۲۶. الوافی بالوفیات: ج ۶، ص ۱۵.

۲۷. إثبات الوصية للامام علي بن أبي طالب عليه السلام: ص ۱۴۶.

۲۸. میزان الاعتدال: ج ۱، ص ۱۳۹.

۲۹. الإمامة والسياسة: ج ۱، ص ۳۰.

۳۰. سليم بن قيس الهلالي: ج ۲، ص ۵۸۷.

۳۱. صحيح البخاری: ج ۵، ص ۲۱؛ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ۶، قَالَ: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، فَمَنْ أَعْضَبَهَا أَعْضَبَنِي».

روش شناسی مقابله با نفاق در رفتار و سخنان حضرت زهرا علیها السلام

احادیث زیادی در منابع فریقین بر این مضمون دلالت دارد، که در جای خود به آن پرداخته می شود.

حضرت زهرا علیها السلام با تکیه بر این احادیث، قهر و غضب خود را از منافقان بارها در مواضع مختلف ابراز کرده و از هر فرصتی برای نشان دادن این مسأله استفاده کردند تا بدین وسیله، پرده از چهره‌ی واقعی دستگاه حاکمیتی بردارند.

در این نوشتار به برخی از آنها اشاره می شود:

در جریان غضب فدک

اولین موضعی که طبق نقل تاریخ حضرت زهرا علیها السلام آشکارا غضب و قهر خود را ابراز نمودند در جریان غضب فدک است.

به نقل ابن حبان حضرت زهرا علیها السلام بعد از غضب فدک تا آخر عمر شریف خود با ابوبکر کلمه‌ای حرف نزدند:

«فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ، أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا، فَوَجَدْتُ فَاطِمَةَ، عَلَى أَبِي بَكْرٍ مِنْ ذَلِكَ، فَهَجَرْتُهُ فَلَمْ تَكَلِّمْنِي، حَتَّى تُؤْفَيْتِ». ۳۲

«فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا تُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً»، فَغَضِبْتُ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَهَجَرْتُ أَبَا بَكْرٍ، فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُؤْفَيْتِ». ۳۳

عیادت سیاسی مهاجمان جنایتکار

اگرچه دستگاه حاکمیتی در پشت پرده این عیادت می خواستند اهداف سیاسی خود را جلو

۳۲. صحیح ابن حبان: ج ۱۱، ص ۱۵۳.

۳۳. صحیح البخاری: ج ۴، صفحه ۷۹.

ببرند، ولی فاطمه زهرا علیها السلام به گونه‌ای از این موقعیت علیه آنها استفاده کرد که؛ جز پشیمانی برای آنها ثمره‌ای نداشت.

اقدامات فاطمه زهرا علیها السلام در جریان عیادت

۱. راه ندادن منافقین به خانه

«فاستذنا علی فاطمة فلم تأذن لهما»

۲. روگرداندن از منافقین

«فلما قعدا عندها حولت وجهها الی الحائط»

۳. ندادن جواب سلام

«فسلما علیها فلم ترد علیها السلام».

احتجاج حضرت زهرا علیها السلام با آن دو نفر و رسوایی آنها

«نشدتکما الله ألم تسمعا رسول الله يقول: رضی فاطمة من رضای، وسخط فاطمة من سخطی فمن أحب فاطمة أبتی فقد أحبنی، ومن أرضی فاطمة فقد ارضانی، ومن أسخط فاطمة فقد أسخطنی قالوا: نعم سمع انه من رسول الله صلی الله علیه و آله. قالت: فانی أشهد الله وملائکته إنکما أسخطتانی وما ارضیتانی، ولئن لقیت النبی لأشکونکما إلیه. فقال أبو بکر: انا عائذ بالله تعالی من سخطه وسخطک یا فاطمة، ثم انتحب أبو بکر بیکی...»

۱. نفرین آن دو نفر

«حتی کادت نفسه ان تزھق، وهی تقول: والله لادعون علیک فی کل صلاة اصلیها».^{۳۴}

۳۴. الامامة والسیاسة: ج ۱، ص ۳۱؛ افحام الأعداء والخصوم: ج ۱، ص ۸۶.

۲. گفتگو هرگز

«فَقَالَتْ..... وَ لَا أَكَلُمُهُمَا كَلِمَةً مِنْ رَأْسِي حَتَّى أَلْقَى أَبِي فَأَشْكُوهُمَا إِلَيْهِ بِمَا صَنَعَاهُ وَ

از تکباه منی».^{۳۵}

علاوه بر محورهای رفتاری حضرت زهرا علیها السلام که ذکر شد؛ اعتراف عیادت کنندگان بر اینکه فاطمه علیها السلام را به غضب درآوردیم، برای ما کافی است:

«فقال عمر لأبي بكر رضي الله عنهما: أنطلق بنا الى فاطمة فانا قد أغضبناها».^{۳۶}

وصیت

وصیت فاطمی نیز تنها یک وصیت نبود؛ بلکه آن حضرت با وصیت خود مقدمات هدایت بشر به راه مستقیم و بیرون راندن آن‌ها را از تاریکی رقم می‌زد. این وصیت به عنوان یک سند مکتوب مهره‌ی با ارزشی را از دست غاصبین منافق گرفت؛ تا نتوانند خیانت‌های خود را بعد از شهادت آن حضرت با حضور در تشییع جنازه ایشان مخفی کنند؛ چراکه صدیقه طاهره علیها السلام در وصیت خود به طور آشکارا حضور منافقان را در تشییع خود ممنوع اعلام کردند.

برخی از گزارشات تاریخی و روایی از وصیت فاطمی

«... وَ أَوْصَتْ إِلَى عَلِيٍّ بِثَلَاثٍ..... وَ أَنْ لَا يَشْهَدَ أَحَدٌ جَنَازَتَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ أَنْ لَا

يُتْرِكُ أَنْ يَصَلِّيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ».^{۳۷}

«... أَنْ فَاطِمَةَ لَمَّا حَضَرَتْهَا الْوَفَاةُ أَوْصَتْ عَلِيًّا أَنْ لَا يَصَلِّيَ عَلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَعَجَلَ

۳۵. علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۸۶.

۳۶. الامامة والسياسة: ج ۱، ص ۳۱.

۳۷. بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۱۸۲.

بوصیتها» ۳۸.

ابن عباس نیز نقل می‌کند:

«...أَوْصَتْ فَاطِمَةُ أَنْ لَا يَعْلَمَ إِذَا مَاتَتْ أَبُو بَكْرٍ وَلَا عُمَرُ وَلَا يَصَلِّيَا عَلَيْهَا قَالَ فَدَفَنَهَا

عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْلًا وَ لَمْ يَعْلَمْهُمَا بِذَلِكَ» ۳۹.

امیر مؤمنان علیه السلام در جواب اصبح بن نباته، وقتی علت دفن شبانه فاطمه علیها السلام را جویا شد،

فرمودند:

«فَقَالَ إِنَّهَا كَانَتْ سَاخِطَةً عَلَى قَوْمٍ كَرِهَتْ حُضُورَهُمْ جِنَازَتَهَا وَ حَرَامٌ عَلَى مَنْ يَتَوَلَّاهُمْ

أَنْ يَصَلُّوا عَلَيْهَا مِنْ وَرَثَتِهَا» ۴۰.

قبر مخفی

روز بعد از دفن شبانه، حضرت زهرا علیها السلام از شاهکار اقدامات خود رونمایی می‌کند و آن وقتی

است که؛ دستگاه حاکمیتی با قبر مخفی فاطمه علیها السلام مواجه می‌شوند و متحیر از تدبیر غافلگیر

کننده‌ی آن حضرت در پی پیدا کردن قبر ایشان دست و پا می‌زنند.

تأثیر عملی این اقدام نه تنها در صدر اسلام بلکه به وسعت تاریخ می‌تواند مفید باشد. این قبر

در عین حال که پنهان است؛ اما در واقع یک علامت سؤال آشکاری است که اگر حق جویی دنبال

پاسخ آن بگردد، جواب آن را در رسوایی منافقین و غاصبین خلافت پیدا می‌کند.

از آنجا که مخفی بودن قبر یگانه دختر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نیاز به دلیل ندارد و مثل روز روشن

۳۸. همان.

۳۹. همان.

۴۰. همان ص: ۱۸۳.

روش شناسی مقابله با نفاق در رفتار و سخنان حضرت زهرا علیها السلام

است، ما در این بخش فقط به شاهدهایی از تاریخ و روایت‌هایی که گواه بر این تدبیر بی نظیر فاطمه زهرا علیها السلام است، اشاره می‌کنیم:

«عَنِ الزُّهْرِيِّ أَنَّ فَاطِمَةَ علیها السلام دُفِنَتْ لَيْلًا وَ عَنْهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیهم السلام دَفَنُوا لَيْلًا وَ عَيَّبُوا قَبْرَهَا»^{۴۱}

اقدامات گفتاری

اعلام نارضایتی

سفارش‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به یگانه دختر خود، فاطمه زهرا علیها السلام مسأله‌ای روشن است؛ به نحوی که در جهان اسلام احدی نمی‌تواند آن را انکار کند.

پاره تن خود خواندن فاطمه علیها السلام، رضایت و غضب او را گره زدن به رضایت و غضب خود و خدای متعال، اذیت فاطمه علیها السلام را مساوی دانستن با اذیت خود و به دنبال آن اذیت خدای متعال، گوشه‌ای از سفارش‌های نبوی است که در منابع فریقین فراوان یافت می‌شود.

بخشی از این سفارش‌ها عبارت است از:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، قَالَ: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي»^{۴۲}؛

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : «إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا»^{۴۳}؛

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِفَاطِمَةَ علیها السلام : «إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعْضَبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ»^{۴۴}؛

«وقال رسول الله صلی الله علیه و آله : «فاطمة بضعة مني من آذاها فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى

۴۱. بحار الأنوار: ج ۴۳، ص ۱۸۳.

۴۲. صحيح البخاری: ج ۵، ص ۲۱.

۴۳. صحيح مسلم: ج ۴، ص ۱۹۰۳.

۴۴. المعجم الكبير: ج ۲۲، ص ۴۰۱.

الله ومن آذى الله أكبه الله فى النار»؛^{۴۵}

«وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله ﷺ ان فاطمة عليها السلام شعرة منى فمن آذى

شعرة منى فقد آذانى ومن آذانى فقد آذى الله ومن آذى الله لعنه ملاء السماوات والأرض».^{۴۶}

لازم به ذکر است؛ علامه امینی رحمه الله در کتاب «الغدیر»^{۴۷}، نام پنجاه تن از عالمان اهل سنت را

ذکر کرده‌اند که؛ این حدیث را در کتاب‌های خویش آورده‌اند.

عاقبت اذیت کنندگان پیغمبر ﷺ

خداوند متعال نیز در کتاب آسمانی خود عاقبت اذیت کنندگان پیغمبر خود را این گونه بیان

می‌کند:

لعنت خداوند

لعنت خدا در دنیا و آخرت شامل آزاردهندگان پیامبر ﷺ :

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...»^{۴۸}

عذاب الهی

عذاب الیم در انتظار اذیت کنندگان محمد ﷺ :

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ... وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ

۴۵. عوالی اللثالی: ج ۴، ص ۹۳.

۴۶. كشف الغمة: ج ۲، ص ۹۵.

۴۷. الغدیر: ج ۷، ص ۲۳۲.

۴۸. احزاب، ۳۳: ۵۷.

آییم^{۴۹}

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ... وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»^{۵۰}

حال که حکم اذیت کنندگان حضرت زهرا علیها السلام روشن شد، باید گفت: آن بانوی دو عالم بارها بر عدم رضایت و غضب خود نسبت به دستگاه حاکمیتی تصریح کرده‌اند به گونه‌ای که؛ علی‌رغم سانسور شدید منابع اهل سنت از جنایات صورت گرفته نسبت به آن حضرت توسط غاصبین، این مسأله را نتوانسته‌اند مخفی کنند؛ چنانکه در معتبرترین منابع اهل سنت یعنی صحیح بخاری آمده است: حضرت زهرا علیها السلام از ابابکر غضبناک شدند؛ به حدی که تا آخرین روز عمر شریف خود با او سخن نگفتند:

«فَعَصَبْتُ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَهَجَرْتُ أَبَا بَكْرٍ، فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى

تُوفِّيَتْ»^{۵۱}.

ابن قتیبه نیز نقل می‌کند که حضرت زهرا علیها السلام خطاب به آن دو نفر فرمود:

«قالت: فإني أشهد الله وملائكته أنكما أسخطتماني وما أرضيتاني، ولئن لقيت النبي

لأشكونكما إليه»^{۵۲}.

ابن ابی الحدید معتزلی بر اساس همین روایات تصریح می‌کند:

«والصحيح عندى أنها ماتت وهى واجدة على أبى بكر وعمر وأنها أوصت ألا يصليا

۴۹. توبه، ۹: ۶۱.

۵۰. احزاب، ۳۳: ۵۷.

۵۱. صحیح البخاری: ج ۴، ص ۷۹.

۵۲. الإمامة والسياسة، ج ۱، ص ۳۱.

علیها...»^{۵۳}.

«لا والله لا أرضی عنکما أبدا حتی ألقى أبی رسول الله وأخبره بما صنعتما، فیکون هو الحاکم فیکما قال: فعند ذلك دعا أبو بکر بالویل والثبور وجزع جزعا شديدا»^{۵۴}.

احقاق حق در ماجرای فدک

ماجرای غصب فدک از سوی دستگاه حکومتی بهانه‌ای شد تا با حق طلبی حضرت زهرا علیها السلام جریان غصب فدک از یک مسأله حقوقی به یک مسأله اعتقادی تبدیل شود. آن حضرت با خطبه خوانی و احتجاجات خود در طی چند مرحله نفاق، انکار آیات، دروغ‌گویی و غاصب بودن دستگاه حاکمیتی را بر همگان آشکار کردند و بدین وسیله عدم صلاحیت آنها را جهت تصدی امر حکومت روشن کردند.

در این قسمت به بخش‌های کلیدی و مهم از احتجاجات فاطمی اشاره می‌کنیم:

اثبات دروغ‌گویی و کفر

حضرت زهرا علیها السلام در بخشی از احتجاج خود، ابوبکر را این‌گونه مورد خطاب قرار دادند و بعد از گرفتن اقرارهای گوناگون کفر و دروغ‌گویی او را ثابت کردند:

«فَقَالَ: أَنشُدُكُمْ بِاللَّهِ أَمَا سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ:

إِنَّ ابْنَتِي سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنَاهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قَالَتْ: أَمْ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَدَّعِي الْبَاطِلَ وَتَأْخُذُ مَا لَيْسَ لَهَا؟! أَمْ رَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ أَرْبَعَةَ شَهِدُوا عَلَيَّ بِفَاحِشَةٍ أَوْ رَجُلَانِ بِسَرِقَةٍ أَمْ كُنْتُمْ مُصَدِّقِينَ عَلَيَّ؟! فَأَمَّا أَبُو بَكْرٍ فَسَكَتَ، وَأَمَّا عُمَرُ فَقَالَ: وَتُوقِعُ عَلَيْكَ الْحَدَّ».

۵۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۶، ص ۵۰.

۵۴. سلیم بن قیس، ج ۱، ص ۳۹۲.

روش شناسی مقابله با نفاق در رفتار و سخنان حضرت زهرا علیها السلام

بعد از اقرار عمر مبنی بر جاری کردن حد شرعی بر فاطمه زهرا علیها السلام این پاسخ قاطع را از آن حضرت دریافت کرد:

«فَقَالَتْ: كَذَّبْتَ وَ لَوُؤْمْتَ، إِلَّا أَنْ تُقِرَّ أَنَّكَ لَنْتَ عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ ﷺ»

آنکه گواهی دادن علیه حضرت زهرا علیها السلام و اقامه حد بر او را جایز بداند کافر و ملعون است:
 «إِنَّ الَّذِي يَجِيزُ عَلَى سَيِّدَةِ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ شَهَادَةً أَوْ يَقِيمُ عَلَيْهَا حَدًّا لَمَلْعُونٍ كَافِرٍ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ».

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ادعای خود را به آیه تطهیر مستند کردند و فرمودند:

«إِنَّ مَنْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً، لَا يَجُوزُ عَلَيْهِمْ شَهَادَةٌ، لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ، مُطَهَّرُونَ مِنْ كُلِّ فَاحِشَةٍ، حَدَّثَنِي عَنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ، لَوْ أَنَّ قَوْمًا شَهِدُوا عَلَيْهِمْ أَوْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ بِشِرْكَ أَوْ كُفْرٍ أَوْ فَاحِشَةٍ كَانَ الْمُسْلِمُونَ يَتَبَرَّءُونَ مِنْهُمْ وَ يُجَدُّوهُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ مَا هُمْ وَ سَائِرُ النَّاسِ فِي ذَلِكَ إِلَّا سَوَاءٌ. قَالَتْ: كَذَّبْتَ وَ كَفَرْتَ، لِأَنَّ اللَّهَ عَصَمَهُمْ وَ أَنْزَلَ عِصْمَتَهُمْ وَ تَطْهِيرَهُمْ وَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ، فَمَنْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ يَكْذِبُ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ - يَا عُمَرُ - لَمَا سَكَتَ»^{۵۵}.

اثبات کفر ابوبکر

علاوه بر فاطمه زهرا علیها السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بار دیگر با استناد به آیه تطهیر کفر غاصبین را ثابت نموده به گونه ای که مردم از احتجاج آن حضرت به گریه افتادند:

«فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَا أَبَا بَكْرٍ تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ - قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُم تَطْهِيراً فِيمَنْ نَزَلَتْ أَفِينَا أَمْ فِي غَيْرِنَا قَالَ بَلْ فِيكُمْ - قَالَ فَلَوْ أَنَّ شَاهِدِينَ شَهِدَا عَلَى فَاطِمَةَ بِفَاحِشَةٍ - مَا كُنْتَ صَانِعاً

۵۵. بحار الأنوار: ج ۳۰، ص ۳۰۶.

قَالَ كُنْتُ أُقِيمُ عَلَيْهَا الْحَدَّ - كَمَا أُقِيمُ عَلَى سَائِرِ الْمُسْلِمِينَ».

منکر عصمت فاطمه علیها السلام کافر است

«قَالَ كُنْتُ إِذَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَافِرِينَ، قَالَ: وَ لِمَ قَالَ: لِأَنَّكَ رَدَدْتَ شَهَادَةَ اللَّهِ هَا بِالطَّهَارَةِ- وَقَبِلْتَ شَهَادَةَ النَّاسِ عَلَيْهَا- كَمَا رَدَدْتَ حُكْمَ اللَّهِ وَ حُكْمَ رَسُولِهِ أَنْ جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَا فَذَكَ وَ قَبَضْتَهُ فِي حَيَاتِهِ- ثُمَّ قَبِلْتَ شَهَادَةَ أَعْرَابِي بَائِلٍ عَلَى عَقِبِهِ عَلَيْهَا- فَأَخَذْتَ مِنْهَا فَذَكَ وَ زَعَمْتَ أَنَّهُ فِي الْمُسْلِمِينَ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْبَيِّنَةُ عَلَى مَنْ ادَّعَى - وَ الْيَمِينُ عَلَى مَنْ ادَّعَى عَلَيْهِ، قَالَ: فَدَمَدَمَ النَّاسُ وَ بَكَى بَعْضُهُمْ فَقَالُوا صَدَقَ وَ اللَّهُ عَلَيَّ وَ رَجَعَ عَلَيَّ علیها السلام إِلَى مَنْزِلِهِ»^{۵۶}.

نفرین حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام

از اقدامات حضرت زهرا علیها السلام در جهت احقاق حق خود، اقامه شهود بود ولی از آنجا که دستگاه حاکمیتی کمر به ستاندن حق مسلم فاطمه زهرا علیها السلام بسته بود، با بهانه‌های بسیار واهی، این بار هم شهادت شاهدان آن بانوی بزرگوار را نپذیرفت.

اینجا بود که ابوبکر مورد نفرین امیرمؤمنان و حضرت فاطمه علیها السلام قرار گرفت و جلسه پایان یافت.

توجه شما را به قسمتی از این واقعه تاریخی جلب می‌کنم:

قبول نکردن شهادت شاهدان حضرت زهرا علیها السلام و نفرین آن حضرت

«قَالَ عُمَرُ: أَنْتُمْ كَمَا وَصَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ، وَ لَكِنْ شَهَادَةُ الْجَارِ إِلَى نَفْسِهِ لَا تُقْبَلُ. فَقَالَ

۵۶ تفسیر القمی: ج ۲، ص ۱۵۷.

روش شناسی مقابله با نفاق در رفتار و سخنان حضرت زهرا علیها السلام

عَلَى عليها السلام: إِذَا كُنَّا كَمَا نَحْنُ كَمَا تَعْرِفُونَ وَ لَا تُنْكُرُونَ، وَ شَهَادَتُنَا لِأَنْفُسِنَا لَا تُقْبَلُ، وَ شَهَادَةُ رَسُولِ اللَّهِ لَا تُقْبَلُ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، إِذَا ادَّعَيْنَا لِأَنْفُسِنَا تَسَأَلُنَا الْبَيْنَةَ؟! فَمَا مِنْ مُعِينٍ يَعِينُ، وَ قَدْ وَبَّئْتُمْ عَلَى سُلْطَانِ اللَّهِ وَ سُلْطَانِ رَسُولِهِ، فَأَخْرَجْتُمُوهُ مِنْ بَيْتِهِ إِلَى بَيْتِ غَيْرِهِ مِنْ غَيْرِ بَيْنَةٍ وَ لَا حُجَّةٍ: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَى مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. ثُمَّ قَالَ لِفَاطِمَةَ: انْصِرْفِي حَتَّى يَحْكَمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ».^{۵۷}

روشن شدن حقیقت برای مردم

نهایت روشنگری‌های حضرت زهرا و امیرمؤمنان علیهما السلام نتیجه داد و مردمی که تماشاگر این واقعه بودند همگی گواهی به صداقت آن دو بزرگوار دادند و این گواهی را با اشک خود امضا کردند.

«قَالَ: فَدَمَدَمَ النَّاسُ وَ بَكَى بَعْضُهُمْ فَقَالُوا صَدَقَ وَ اللَّهُ عَلَى وَ رَجَعَ عَلَى عليها السلام إِلَى

مَنْزِلِهِ».^{۵۸}

بیان خطبه فدکیه

خطبه فدکیه به تنهایی برای رسوایی منافقان و دستگاه حاکمیتی کافی است. امتیاز این خطبه آن است که؛ شیعه و سنی بر صدور این خطبه از یگانه دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق دارند؛ حتی قدیمی‌ترین سند این خطبه، مربوط به کتاب «بلاغات النساء» تألیف أحمد بن طیفور از علمای اهل سنت است که با سه سند این خطبه را نقل می‌کند.

مفاهیم بلند همراه با بلاغت و فصاحت بی‌نظیر این خطبه، موجب شده تا توجه همه‌ی عالمان و فصحیحان روزگار را به خود جلب کند و نگذارد این اثر با ارزش دست خوش فراموشی یا تحریف

۵۷. بحار الأنوار: ج ۲۹، ص ۱۹۹.

۵۸. همان.

قرار بگیرد.

آنچه برای ما بیش از هر چیزی اهمیت دارد این است که؛ خطبه فدکیه به شرح وقایع پیش آمده بعد از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ از جمله غضب خلافت می پردازد و بر تقابل جدی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که مصداق آیه تطهیر هستند، با دستگاه حاکمیتی گواهی می دهد.

روشن ترین مسأله ای که این خطبه به همگان القاء می کند، شکایت و غضب فاطمه زهرا علیها السلام از دستگاه حاکمیتی است که؛ ما در این نوشتار در جستجوی آن هستیم، اما علاوه بر روح خطبه که سراسر شکایت و گلایه است؛ تصریح بخش هایی از خطبه بر منافق بودن، گمراه و باطل بودن دستگاه حاکمیتی بسیار حائز اهمیت است که تنها به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. اشاراتی از خطبه

«فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَمَأْوَىٰ أَصْفِيَائِهِ»^{۵۹}

۲. منافق بودن

«ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَنَةُ التَّفَاقِقِ، وَ سَمَلٌ جِلْبَابُ الدِّينِ».

۳. گمراه بودن

«وَنَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ»

۴. باطل بودن

«وَهَدَرَ فَنَيْقُ الْمُبْطِلِينَ»

۵۹. بحار الأنوار: ج ۲۹، ص ۲۷۱.

۵. اجابت دعوت شیطان

«وَ أَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ، هَاتِفًا بِكُمْ، فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ»

۶. کنار گذاشتن احکام و دستورات خداوند

«... كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ، وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ، وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ، وَ زَوَاجِرُهُ لَاحِظَةٌ، وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ، وَ قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، أَرْغَبَ عَنْهُ تُرِيدُونَ؟ أَمْ بِغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ؟»

ظالم خواندن آن‌ها

«بَسَّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا، وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ، وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ».

ارتداد

«وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَبْصُرَ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»^{۱۱}

بیان خطبه، در جریان عبادت زنان مهاجر و انصار

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مدت کوتاه عمر شریف خود بعد از شهادت پدر بزرگوار خود هیچ فرصتی را برای شناساندن حق و باطل از دست ندادند، حتی ایشان یک جلسه عبادت و مهمانی زنانه را نیز به همین سمت جهت دهی کرد و حجّت را بر زنان مهاجر و انصار در عبادتی که از حضرت زهرا علیها السلام داشتند تمام کرد.

آنجا که پرسیدند:

۶۰. آل عمران، ۳: ۱۴۴.

«كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عِلَّتِكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ؟»

و حضرت همین سؤال را بهانه‌ای قرار داده و شروع به خطبه‌خوانی کردند و بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر رسول خدا فرمودند:

«أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكُنَّ، قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ، لَفْظَتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَ سَنَأْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ».

در همین چند جمله ابتدائی حرف آخر، اول زده شد و حضرت زهرا علیها السلام نهایت بغض و بیزاری خود را از مردان امت بیان نمودند.

در ادامه نیز حضرت به غضب خلافت از صاحب حقیقی آن؛ یعنی امیر مؤمنان علیه السلام نیز اشاره نمودند تا محل نزاع او با مردم مدینه کاملاً روشن شود. حضرت زهرا علیها السلام شدت غضب خود را از این ظلم آشکار اینگونه ابراز می‌کند:

«وَيُجِئُهُمْ أَنِّي زَعَزَعُوهَا عَنْ رِوَايَةِ الرِّسَالَةِ وَ قَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدَّلَالَةِ، وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الْإِيمَانِ وَ الْمُطَّلَعِينَ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ (أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ). وَ مَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام؟ نَقَمُوا مِنْهُ وَ اللَّهُ نَكِيرٌ سَنِيهِ، وَ قَلَّةٌ مُبَالَاةٍ بِحَنَّتِهِ، وَ شِدَّةٌ وَ طَأْتِيهِ، وَ نَكَالٌ وَ قَعْتِيهِ، وَ تَنَمَّرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ...».

تلاش دستگاه حاکمیتی برای تطهیر خود

تلاش دستگاه حاکمیتی جهت تطهیر خود بهترین گواه بر پیروزی حضرت زهرا علیها السلام بر منافقین است. آن‌ها که گمان نمی‌کردند فاطمه زهرا علیها السلام اینگونه پا به میدان نبرد نهد و با اقدامات خود زمینه رسوایی آنها را رقم بزنند. بعد از رسوایی آشکار در صدد شستشوی جنایت‌های خود از صفحه

روش شناسی مقابله با نفاق در رفتار و سخنان حضرت زهرا علیها السلام

تاریخ برآمدند که؛ البته تمام نقشه‌های آن‌ها در این جهت جز رسوایی بیشتر ثمره‌ای نداشت.

بخشی از این اقدامات

۱. نقشه قتل امیر مؤمنان علیه السلام

احتجاج‌های امیر مؤمنان و فاطمه زهرا علیهما السلام در جریان غضب فدک چنان ضربه‌ی مهلکی بر پیکره دستگاه حکومتی وارد کرد و برای آنها رسوایی به بار آورد که؛ ازین رفتن تاج و تخت خود را مقابل چشمان خود می‌دیدند؛ از این رو بدون معطلی بار دیگر تصمیم به حذف فیزیکی امیر مؤمنان علیه السلام گرفتند.

این مطلب از گفتگوی ابوبکر با عمر کاملاً پیدا می‌شود آنجا که؛ ابوبکر بعد از شکست در مقابل ادله قاطع امیر مؤمنان علیه السلام عمر را فرامی‌خواند و با او مشورت می‌کند:

«فَرَجَعَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى مَنْزِلِهِ - وَ بَعَثَ إِلَى عُمَرَ فَدَعَاهُ ثُمَّ قَالَ: أَمَا رَأَيْتَ مَجْلِسَ عَلِيٍّ مِنَّا الْيَوْمَ، وَ اللَّهُ لَإِنْ قَعَدَ مَقْعَدًا مِثْلَهُ لَيُفْسِدَنَّ أَمْرَنَا فَمَا الرَّأْيُ قَالَ عُمَرُ الرَّأْيُ أَنْ تَأْمُرَ بِقَتْلِهِ، قَالَ فَمَنْ يَقْتُلُهُ - قَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ فَبَعَثْنَا إِلَى خَالِدٍ....»^{۶۲}.

۲. نبش قبر

صبح روز بعد از شهادت حضرت زهرا علیها السلام منافقین که خود را برای تشییع و تدفین یگانه دختر پیغمبر اکرم آماده کرده بودند تا بتوانند در قالب این نقش، ظلم‌های روا داشته بر آن حضرت را از ذهن‌ها پاک سازند و وانمود کنند؛ رابطه‌ای نیکو بین آنها و یگانه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله برقرار بوده است، یکبار از تشییع شبانه و مخفیانه آن حضرت با خبر شدند.

عصبانیت دستگاه حاکمیتی آنجا شدت گرفت که متوجه شدند به سفارش خود آن حضرت اثری از قبر یگانه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبرستان وجود ندارد و بنا است این قبر برای همیشه مخفی

۶۲. تفسیر القمی: ج ۲، ص ۱۵۹.

باقی بماند.

منافقین که دستشان از هر چیزی کوتاه شده بود، در یک اقدام ناشیانه و نامشروع اقدام به نبش قبر آن بانوی بزرگ کردند که این عمل قبیح، با به میدان آمدن امیر مؤمنان علیه السلام به طور کلی خشی شد.

به گوشه‌ای از مستندات این واقعه تاریخی نیز اشاره می‌کنیم:

۱. دستور ابوبکر به نبش قبر

«فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: هَاتُوا مِنْ ثِقَاتِ الْمُسْلِمِينَ مَنْ يَنْبُشُ هَذِهِ الْقُبُورَ حَتَّى تَجِدُوا قَبْرَهَا فَتُصَلِّ عَلَيْهَا وَتُزَوَّرَهَا»^{۶۳}

۲. اقدام عمر بر نبش قبر

«... وَ قَالَ عُمَرُ دَعْ عَنْكَ هَذِهِ الْهُمَمَةَ أَنَا أَمْضِي إِلَى الْمَقَابِرِ فَأَنْبِشُهَا حَتَّى أَصَلِّي عَلَيْهَا...»^{۶۴}

«... فَقَالَ عُمَرُ وَاللَّهِ لَقَدْ هَمَمْتُ بِنَبْشِهَا وَالصَّلَاةَ عَلَيْهَا...»^{۶۵}

صاحب ذوالفقار به میدان می‌آید:

«فَبَلَغَ ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، فَخَرَجَ مِنْ دَارِهِ مُغَضَّباً وَقَدْ احْمَرَّ وَجْهُهُ وَقَامَتْ عَيْنَاهُ وَ دَرَّتْ أَوْدَاجُهُ، وَ عَلَى يَدِهِ قَبَاهُ الْأَصْفَرُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ يَلْبَسُهُ إِلَّا فِي يَوْمِ كَرِيمَةٍ - يَتَوَكَّأُ عَلَى سَيْفِهِ ذِي الْفَقَارِ حَتَّى وَرَدَ الْبَيْعِ، فَسَبَقَ النَّاسَ النَّذِيرُ، فَقَالَ هُمْ: هَذَا عَلَى قَدْ أَقْبَلَ كَمَا تَرَوْنَ يَقْسِمُ بِاللَّهِ لَئِنْ بُحِثَ مِنْ هَذِهِ الْقُبُورِ حَجْرٌ وَاحِدٌ لَأَضَعَنَّ السَّيْفَ عَلَى غَائِرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ،

۶۳. بحار الأنوار: ج ۳۰، ص ۳۵۰.

۶۴. علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۸۹.

۶۵. الإختصاص: ص ۱۸۵.

روش شناسی مقابله با نفاق در رفتار و سخنان حضرت زهرا علیها السلام

فَوَلَّى الْقَوْمَ هَارِبِينَ قِطْعًا قِطْعًا»^{۶۶}

«فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام أَمَا وَاللَّهِ مَا دَامَ قَلْبِي بَيْنَ جَوَانِحِي وَ ذُو الْفَقَارِ فِي يَدِي إِنَّكَ لَا تَصِلُ إِلَيَّ نَبِيهَا فَأَنْتَ أَعْلَمُ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَذْهَبَ فَإِنَّهُ أَحَقُّ بِهَا مِنَّا وَ انصَرَفَ النَّاسُ»^{۶۷}

«فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام وَاللَّهِ لَوْ ذَهَبَتْ تَرُومٌ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا وَ عَلِمْتُ أَنَّكَ لَا تَصِلُ إِلَيَّ ذَلِكَ حَتَّى يَنْدُرَ عَنْكَ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ فَإِنِّي كُنْتُ لَا أَعَامِلُكَ إِلَّا بِالسَّيْفِ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَيَّ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ»^{۶۸}.

نتیجه

از مجموع آنچه که گذشت روشن شد؛ تمام رفتار و گفتار حضرت زهرا علیها السلام در طی عمر کوتاه خود بعد از شهادت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یکپارچه ندای مخالفت با منافقین و دستگاه حاکمیتی را سرمی داد.

او که به دنبال اثبات عدم مشروعیت جریان حاکم بر امت اسلام بود، تنها راه هدایت را برگشت امت به مسیر ولایت و امامتی می دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر آن را به همگان معرفی نمود.

مشروعیت جریان حاکم با سیل عظیم ظلم های وارد شده بر حضرت زهرا علیها السلام و عدم رضایت او به هیچ عنوان قابل جمع نیست. از این رو بر اساس مجموع عملکرد آن حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باید حکم کرد که راه فاطمه علیها السلام از راه جریان حاکم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کاملاً جداست.

۶۶. بحار الأنوار: ج ۳۰، ص ۳۵۰.

۶۷. الإختصاص: ص ۱۸۵.

۶۸. علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۸۹.

فهرست منابع

۱. هلالی، سلیم بن قیس (۷۶. ق)، انصاری زنجانی - خوئینی محمد، الهادی، ایران - قم، ۱۴۰۵ ق.
۲. مفید محمد بن محمد (۴۱۳. ق)، الإختصاص، غفاری علی اکبر - محرمی زرنندی محمود، المؤتمر العالمي لالقية الشيخ المفيد، ایران - قم، ۱۴۱۳ ق.
۳. قمی علی بن ابراهیم (۳. ق)، تفسیر القمی، موسوی جزائری طیب، دار الكتاب، قم، ۱۴۰۴ ق.
۴. مجلسی محمد باقر بن محمد تقی (۱۱۱۰. ق)، بحار الأنوار، جمعی از محققان، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۵. علی بن یونس العاملی النباطی البیاضی عليه السلام (۸۷)، الصراط المستقیم إلى مستحقی التقدیم، محمد الباقر البهودی، المكتبة المرتضوية - مطبعة الحيدري.
۶. خصیسی حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى (۳۳۴ ق)، البلاغ، بیروت، ۱۴۱۹ ق.
۷. ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۱ ق)، علل الشرائع، کتاب فروشی داوری، قم، ۱۳۸۵ ش - ۱۹۶۶ م چاپ: اول.
۸. بحرانی اصفهانی عبد الله بن نور الله، عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال (قرن ۱۲)، موحد ابطحي اصفهانی محمد باقر، مؤسسة الامام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف.
۹. أبی الحسن علی بن عیسی بن أبی الفتح الاریلی، كشف الغمة فی معرفة الائمة (۶۹۳ هـ)، دار الاضواء، بیروت - لبنان.
۱۰. الموسوی الهندی السید ناصر حسین، افحام الأعداء و الخصوم.
۱۱. ابن أبی جمهور، عوالمی اللثالی العزیزية فی الاحادیث الدینیة (۹۰۱. ق)، عراقی مجتبی،

دار سيد الشهداء للنشر، قم، ١٤٠٥ ق.

١٢. الطبرانی أبو القاسم (٣٦٠هـ)، المعجم الكبير، حمدى بن عبد المجيد السلفى، مكتبة ابن تيمية - القاهرة، الطبعة الثانية.

١٣. المسعودى أبو الحسن على بن الحسين بن على الهذلى (٣٤٦)، اثبات الوصية للامام على بن أبى طالب.

١٤. الصفدى صلاح الدين خليل بن أيبك بن عبد الله (ت ٧٦٤هـ)، الوافى بالوفيات، أحمد الأرنؤوط - تركى مصطفى، دار إحياء التراث، بيروت، ١٤٢٠هـ - ٢٠٠٠م.

١٥. شمس الدين الذهبى (ت ٧٤٨هـ)، ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، على محمد البجاوى، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت - لبنان، الطبعة الأولى، ١٣٨٢ هـ - ١٩٦٣ م.

١٦. ابن عبد ربه الأندلسى (٣٢٨هـ)، عقد الفريد، دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٠٤ هـ.

١٧. بلاذرى، الانساب الاشراف، سهيل زكار - رياض الزركلى، دار الفكر، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.

١٨. محمد بن إسماعيل أبو عبد الله البخارى الجعفى، صحيح البخارى، محمد زهير بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي).

١٩. أبو القاسم الطبرانى (٣٦٠هـ)، المعجم الكبير، حمدى بن عبد المجيد السلفى، مكتبة ابن تيمية، القاهرة، الطبعة الثانية.

٢٠. مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيرى النيسابورى (٢٦١هـ)، المسند الصحيح المختصر

بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، محمد فؤاد عبد الباقي، دار
إحياء التراث العربي، بيروت.

۲۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي (ره).

۲۲. ابن قتيبة الدينوري، الإمامة والسياسة.

۲۳. المسعودي، مروج الذهب ومعادن الجوهر.

(۵)

«غیرتِ علوی در نُطقِ حسنی»

«حسین غفوربان»

چکیده

تحقیق حاضر با هدف تبیین دفاع‌های امام حسن علیه السلام از مقام امیر مؤمنان و اهل بیت علیهم السلام انجام گرفته است. در این پژوهش، با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از گزارش‌های تاریخی، ثابت می‌شود؛ امام حسن علیه السلام از کودکی تا شهادت، همواره با خلفای جور زمان خود، در حال مبارزه بوده و با سخنان روشنگرانه خویش، جانانه از حریم امامت و اهل بیت علیهم السلام دفاع می‌نموده است. با اثبات این یافته‌ها، پژوهش به این نتیجه می‌رسد که؛ ادّعای صلح طلب و عافیت طلب بودن امام حسن علیه السلام، اتهامی بیش نیست و دفاع از حق و عدم سکوت در مقابل ظلم حاکمان وقت، همواره از دغدغه‌های اصلی امام حسن علیه السلام بود.

کلیدواژه‌ها: امام حسن علیه السلام، غیرت، نطق، علوی، امیر مؤمنان علیه السلام.

صلح امام حسن علیه السلام با معاویه در سال چهل و یک قمری، یکی از مهم‌ترین وقایع صدر اسلام است. پس از این واقعه، دست تحریف‌گر، همواره در طول تاریخ کوشیده است؛ امام حسن علیه السلام را بر خلاف امیر مؤمنان و امام حسین علیه السلام، یک شخصیت ضدّ جنگ، صلح طلب، عافیت طلب و دنیا دوست معرفی کند تا از این طریق به خلافت حاکمان اموی مشروعیت بخشد و آن حضرت را موافق برنامه‌های حکومت بنی‌امیه نشان دهد.

این در حالی است که وقتی تاریخ زندگانی امام حسن علیه السلام که چند ماه به طول انجامید را قبل از صلح با معاویه و بعد از صلح ورق می‌زنیم، روشن می‌شود؛ آن حضرت شخصیتی حق طلب، ظلم‌ستیز و دوراندیش بوده‌اند که؛ همانند پدر بزرگوار و برادر خویش، همیشه در مقابل طواغیت و زورگویان زمانه می‌ایستاده و هرگز ذره‌ای از حق خود کوتاه نمی‌آمدند.

با تلاش فراوان تحریف‌گران حقائق، این جنگ و همچنین نبرد امام حسن علیه السلام با خلفای ظالم زمان خود، همواره مغفول مانده است و اگر این قسمت از زندگانی حضرت، بیشتر مورد توجه قرار گیرد، خواهیم دید که؛ امام حسن علیه السلام از کودکی تا شهادت، قاطعانه و جانانه از حریم امامت و اهل بیت علیهم السلام در برابر خلفای جور دفاع کرده است و با سخنرانی‌های آتشین خود و نبردهای جانانه، حاکمان وقت را رسوا کرده است.

امام حسن علیه السلام حتی پس از صلح با معاویه و با وجود افزایش قدرت معاویه، در برابر حرکات ضد اسلامی او هرگز سکوت نمی‌کرد و به محض یافتن فرصتی مناسب، ضربه‌های سهمگینی بر پیکر حکومت غاصبانه او وارد می‌ساخت.

در این نوشتار، دفاع‌های امام حسن علیه السلام از امیر مؤمنان و اهل بیت علیهم السلام، در موارد مختلف، در قالب دو بخش مطرح می‌شود:

بخش اول: امام حسن علیه السلام در دوران حیات امیر مؤمنان علیه السلام؛

بخش دوم: امام حسن علیه السلام پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام.

بخش اول: امام حسن علیه السلام در دوران حیات امیرمؤمنان علیه السلام

دفاع امام حسن علیه السلام از پدر، در دوران کودکی

از اولین کسانی که در همان کودکی از حضرت امیرمؤمنان، علی علیه السلام دفاع کرد، امام حسن مجتبی علیه السلام بودند. امام علیه السلام در همان سنین کودکی می‌دید که چگونه جایگاه الهی پدرش غصب می‌شود و کسانی که استحقاق و لیاقت این جایگاه را ندارند مدعی خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌شوند. از این رو در یکی از روزها که حضرت حدوداً هشت ساله بود؛ وقتی وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شد و دید ابوبکر بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته و مردم هم به سخنان او گوش می‌دهند، خطاب به ابوبکر فریاد زد:

«از منبر پدر من پایین بیا»^۱.

ابوبکر گفت:

«بله این منبر پدر تو است، نه منبر پدر من»^۲.

علی علیه السلام که در گوشه‌ای، میان مردم نشسته بود فرمود:

«این کار او به دستور ما نبوده است»^۳.

مسئله پایین کشیدن ابوبکر از منبر به وسیله امام حسن علیه السلام از وقایع تاریخی ثابت و قطعی است

۱. انزل عن منبر أبي.

۲. منبر أبيك، لا منبر أبي.

۳. أنساب الأشراف: ج ۳، ص ۲۶؛ المنتظم فی تاریخ الملوك و الأمم لابن الجوزی: ج ۴، ص ۷۰؛ لیس هذا من ملاء منّا؟

غیرتِ علوی در نطق حسنی

و با سند معتبر در کتاب‌های اهل سنت وارد شده است.^۴

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که؛ از این واقعه‌ی تاریخی نتایج مهمی به دست می‌آید که یکی از مهم‌ترین این نتایج، عدم شایستگی مدعیان خلافت برای نشستن بر مسند خلافت است.

همچنین باید دانست؛ یک کودکِ هشت ساله، در مقابل مسلمانان، در آن شرایطی که طرفدارانِ حاکمیت اهلِ خشونت هم بودند؛ به معنای جرأت و شجاعت فراوان امام حسن علیه السلام است.

۱. سخنرانی امام حسن علیه السلام به امر پدر

الف) افتخار امیر مؤمنان علیه السلام به سخنرانی فرزند خویش

یکی از داستان‌هایی که بسیار لذت بخش است و مثل آن برای هیچ امامی غیر از امام حسن علیه السلام دیده نشده است، جریان سخنرانی امام حسن علیه السلام به امر پدر است. در یکی از روزها حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود:

«امروز بر خیز و سخنرانی کن»^۵:

سپس به همسران خود فرمودند:

«بر خیزید و خطبه‌ی پسر مرا بشنوید»^۶:

طبق نقلی دیگر، امام حسن علیه السلام پس از درخواست پدر فرمود:

«پدر جان! من چگونه سخنرانی کنم، در صورتی که از روی شما خجالت می‌کشم»^۷.

۴. تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۰، ص ۳۰۷؛ الصواعق المحرقة: ج ۲، ص ۵۱۵؛ الطبقات الكبرى: ج ۱، ص ۳۰۰.

۵. قُمْ الْيَوْمَ خَطِيبًا.

۶. قُمْنَ فَاسْمَعَنَّ خُطْبَةَ ابْنِي.

۷. يَا أَبَتَاهُ كَيْفَ أَخْطَبُ وَأَنَا أَنْظَرُ إِلَيَّ وَجْهَكَ أَسْتَحْيِي مِنْكَ.

همچنین طبق این نقل، امیر مؤمنان علیه السلام از مجلس خارج شدند و در جایی نشستند تا بتوانند سخن امام حسن علیه السلام را بشنود.

امام حسن مجتبی علیه السلام منبر رفتند و خطبه‌ی عالی و مفصلی خواندند و در انتها جمله پر مضمونی را در فضیلت امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

«حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در دری و منزلی جای دارد که هر کس داخل آن شود در امن و امان خواهد بود و کسی که از آن خارج شود، کافر است من این سخن خود را می‌گویم و از خدا برای خودم و شما طلب آموزش می‌کنم»^۸.

وقتی امام حسن مجتبی علیه السلام از منبر پایین آمد، امیر مؤمنان علیه السلام برخاست و سر مبارک امام حسن مجتبی علیه السلام را بوسید و فرمود:

«پدر و مادرم فدای تو»^۹.

و سپس آیه «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^{۱۰} را تلاوت فرمود.

شبیهِ این واکنش امیر مؤمنان علیه السلام پس از سخنرانی فرزند خویش، امام حسن علیه السلام، برای جریان زیر نیز نقل شده است:

ب) ایراد خطبه‌ی نماز جمعه توسط امام حسن علیه السلام پس از جنگِ جمل

هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام از جنگِ جمل فارغ گشتند، بیمار شدند، روز جمعه و انجام نماز جمعه

۸. إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فِي بَابِ وَ مَنْزِلٍ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا أَقُولُ قَوْلِي وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ لِي وَ لَكُمْ.

۹. بِأَبِي أُنْتِ وَ أُمِّي.

۱۰. آل عمران، ۳: ۳۴.

۱۱. تفسیر فرات الکوفی: ص ۷۹.

غیرتِ علوی در نطق حسنی

فرا رسید، از این رو به امام حسن علیه السلام فرمود:

«ای پسر من، نماز جمعه را همراه مردم به جای آور.»^{۱۲}

امام علیه السلام به مسجد رفت و بر منبر قرار گرفت، حمد و ثنای الهی گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد، سپس جملات زیبایی را در مدح اهل بیت علیهم السلام فرمود:

«ای مردم! خداوند ما را برای نبوت اختیار کرد و ما را بر مخلوقاتش برگزید و کتاب و وحیش را بر ما نازل فرمود و سوگند به خدا کسی از حق ما چیزی را نخواهد کاست، جز آنکه خداوند در این دنیا و در جهان دیگر از حقش می‌کاهد. دولتی بر علیه ما حکومت نمی‌کند، جز آنکه سرانجام به نفع ما خواهد بود و خبر آن را به زودی خواهید دانست.»^{۱۳}

حضرت پس از بیان خطبه، نماز جمعه را خواند. سخنان امام حسن علیه السلام به گوش پدر رسید. هنگامی که امام مجتبی علیه السلام نزد امیر مؤمنان علیه السلام بازگشت، چشمان پدر پر از اشک شد و میوه دل خود را در آغوش گرفت و بین چشمان امام مجتبی علیه السلام را بوسید و فرمود:

«پدر و مادرم فدایت باد.»^{۱۴}

سپس آیه «دُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ»^{۱۵} را تلاوت فرمود.^{۱۶}

۱. امام حسن علیه السلام در جنگ جمل

۱۲. انْطَلِقْ يَا بَنِي فَجَمْعٍ بِالنَّاسِ.

۱۳. أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا بِالْبُرَّةِ وَأَصْطَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ، وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابَهُ وَوَحَّيَهُ، وَإِيمَ اللَّهُ لَا يَنْتَقِضُنَا أَحَدٌ مِنْ حَقِّنَا شَيْئاً إِلَّا تَنْقَضَهُ اللَّهُ فِي عَاجِلِ دُنْيَاهُ وَآجَلِ آخِرَتِهِ، وَلَا يَكُونُ عَلَيْنَا دَوْلَةٌ إِلَّا كَانَتْ لَنَا الْعَاقِبَةُ وَتَعَلَّمَنَّ نَبَاهُ بَعْدَ حِينٍ.

۱۴. بِأَبِي أَنْتَ وَآمِي.

۱۵. آل عمران، ۳: ۳۴.

۱۶. الأُمَالِي (لِلطُّوسِي): ص ۸۲.

الف) امام حسن علیه السلام، نماینده امیر المؤمنین علیه السلام برای تشویق مردم کوفه به جنگ جمل

بعد از به خلافت رسیدن امیر مؤمنان، علی علیه السلام، طلحه و زبیر به همراه عایشه از حکومت حضرت سرپیچی کردند و جنگ جمل را به راه انداختند. پیمان شکنان، شهر بصره را تصرف کرده و جناباتی مرتکب شدند. امیر مؤمنان علیه السلام برای دفع آنان با لشکر سه هزار نفری از مدینه به سوی بصره حرکت کرد و همچنین نامه‌ای به مردم کوفه نوشت و آن را به فرزند خود، حسن بن علی علیه السلام داد و او را به همراه عمار یاسر، زید بن صوحان و قیس بن سعد بن عباده به سوی مردم کوفه فرستاد. وقتی برای مردم کوفه متن نامه امیر مؤمنان علیه السلام را قرائت کردند، حسن بن علی علیه السلام برای سخنرانی برخاست. در این هنگام، چشمان مردم به سوی آن حضرت دوخته شده بود و همگی برای ایشان دعا کرده و می‌گفتند:

«خدایا زبان پسر دختر پیغمبرمان را در گفتار محکم و گویا گردان!»^{۱۷}

امام حسن علیه السلام دست خود را بر ستونی نهاد؛ زیرا بیمار بود، سپس برای مردم سخنرانی کرد. حضرت در این سخنرانی پس از حمد و ثنای الهی و بیان مطالبی در مورد توحید و نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، پیام دعوت امیر المؤمنین علیه السلام را به مردم کوفه ابلاغ کردند و سپس مناقب و فضائل حضرت امیر علیه السلام را به مردم یاد آوری کردند:

«و شما به خوبی دانسته‌اید که علی علیه السلام همان کسی است که؛ به تنهایی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیاز خواند و روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق کرد (و دعوتش را پذیرفت) ده ساله بود و در همه مشاهد با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و تلاش و کوشش او در راه جلب رضایت خدا و پیروزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آثار نیک او را در اسلام همه می‌دانید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته از وی راضی بود تا آنگاه که چشمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به دست خود بست، و به تنهایی او را غسل داد و فرشتگان او را

۱۷. اللهم سدد منطلق ابن بنت نبينا.

غیرتِ علوی در نطق حسنی

کمک می‌دادند و فضل، پسر عموی ایشان، برای او آب می‌برد، تا آن که او را در قبر نهاد و رسول خدا ﷺ در پرداخت بدهی و انجام وعده‌های خود و دیگر کارها به او وصیت و سفارش کرد و همه این‌ها منت‌هایی بود که خداوند به او عنایت فرمود. آن‌گاه - به خدا سوگند - علی علیه السلام کسی را به سوی بیعت خود دعوت نکرد و مردم بودند که؛ همچون شتران تشنه که به آبشخور خود هجوم می‌برند به سوی او هجوم بردند، و از روی میل و رغبت با او بیعت کردند. سپس گروهی از آنان بدون جهت و بی‌آنکه کاری کرده باشد یا خلافی انجام داده باشد از روی حسد و کینه‌ای که با او داشتند، بیان شکستند»^{۱۸}.

ب) پاسخ کوبنده امام حسن علیه السلام به ابوموسی اشعری در مسجد کوفه

همانطور که گذشت؛ امیر مؤمنان علیه السلام در جریان جنگ جمل، فرزند خود، امام حسن علیه السلام را همراه عمار یاسر به کوفه فرستاد تا مردم کوفه را برای جهاد با سپاه جمل، مردم کوفه را بسیج نمایند. در یکی از روزها حسن بن علی علیه السلام و عمار یاسر در حالی به مسجد بزرگ کوفه رسیدند که گروه زیادی از مردم گرد ابوموسی (حاکم کوفه) جمع شده بودند و دیدند که او آنها را به کناره‌گیری و سکوت دعوت می‌کند و جنگ علی علیه السلام را فتنه می‌خواند و مردم را از ورود در این فتنه، برحذر می‌دارد. امام حسن مجتبی علیه السلام نزد ابوموسی رفت و به او فرمود:

۱۸. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید: ج ۱۴، ص ۱۱؛ بحار الأنوار: ج ۳۲، ص ۸۸؛ و قد علمتم ان علیا صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله وحده، و انه یوم صدق به لفی عاشره من سنة ثم شهد مع رسول الله صلی الله علیه و آله جمیع مشاهده، و کان من اجتهاده فی مرضات الله و طاعة رسوله و اثاره الحسنة فی الاسلام ما قد بلغکم و لن یزل رسول الله صلی الله علیه و آله راضیا عنه حتی غمضه بیده و غسله وحده، و الملائكة اعوانه، و الفضل ابن عمه ینقل الیه الماء، ثم ادخله حفرة، و اوصاه بقضاء دینه و عاداته، و غیر ذلك من من الله علیه. ثم و الله ما دعاهم الی نفسه، و لقد تذاك الناس علیه تذاك الابل الهمیم عند ورودها فبايعوه طائعين ثم نکث منهم ناکثون بلا حدث احدته و لا خلاف اتاه، حسدا له و بغیا علیه.

«از مسجد ما بیرون شو و هر جا می خواهی برو»^{۱۹}.

سپس حضرت به منبر رفت و عمار یاسر نیز همراه او بالای منبر رفت و امام حسن علیه السلام مردم را برای پیکار و حرکت دعوت فرمود.

در پی این دعوت، فردای آن روز کوفیان درحالی که آماده حرکت بودند بیرون آمدند و حسن بن علی علیه السلام آنان را شمرد که تعداد آن افراد؛ نه هزار و ششصد و پنجاه نفر بود.^{۲۰}

ج) سخنرانی امام حسن علیه السلام در مسجد کوفه

هنگامی که به حضرت علی علیه السلام خبر رسید که ابو موسی اشعری مردم کوفه را از یاری برحذر می دارد، امام حسن علیه السلام را به همراه افراد دیگری به سوی او فرستاد. هنگامی که داخل مسجد شدند امام حسن علیه السلام بالای منبر رفت، و بعد از حمد خداوند و صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

«ای مردم! علی علیه السلام راه هدایت است هر که داخل آن شود، هدایت یافته است و هر که مخالفت

کند هلاک می شود»^{۲۱}.

نکته ای که در اینجا باید توجه داشت آن است که؛ کارشکنی های ابو موسی و مانع تراشی های او همچنان بر اختلاف ها دامن می زد و مردم را از رفتن به جبهه جنگ باز می داشت، ولی سخنان آتشین و مستدل امام حسن علیه السلام و تلاش های افراد برجسته ای؛ مثل عمار یاسر، مالک اشتر، قیس بن سعد و دیگران سبب شد تا بیش از ده هزار نفر به سوی جبهه حرکت نموده و به سپاه امیر مؤمنان

۱۹. اخرج عن مسجدنا، و امض حیث شئت.

۲۰. الأخبار الطوال: ص ۱۸۱.

۲۱. الجمل و النصرة لسید العتره فی حرب البصرة: ص ۲۵۳؛ أیما الناس إنَّ علیاً أَمیرَ الْمُؤْمِنینَ بَابُ هُدَى فَمَنْ دَخَلَهُ اهْتَدَى وَ مَنْ خَالَفَهُ تَرَدَّى.

ح) پاسخ امام حسنؑ به یاه گویی های عبدالله بن زبیر در جنگ جمل

در جنگ جمل پس از آن که نامه امیر مؤمنانؑ، به دست طلحه و زبیر رسید و آنان از نوشتن جواب آن عاجز ماندند، دو لشکر رویاروی یکدیگر قرار گرفتند و سخن‌وران دو گروه، شروع به تحریک و ترغیب مردم به جنگ کردند. عبد الله بن زبیر برخاست و گفت:

«ای مردم، علی، عثمان را که خلیفه بر حق بود، کشته است و این ساعت لشکر جمع کرده بر سر شما آورده تا کار از دست شما برآید و شهر و ولایت شما را فرا گیرد. مرد باشید و خون خلیفه خود را بازخواهید، حریم خویش‌نگاه دارید و به خاطر حفظ زن و فرزند و اهل و پیوند خویش جنگ کنید.»^{۲۳}

شخصی نزد امیر مؤمنانؑ آمد و کلماتی که عبد الله بن زبیر در حق امیر مؤمنانؑ گفته بود را به آن حضرت باز گفت. وقتی که سخنان ابن زبیر به گوش علیؑ رسید به پسرش حسنؑ فرمود:

«و قد بلغنی أنه شتمنی، فقم یا بنی فاخطب للناس خطبة بلیغة موجزة و لا تشتمن أحدا من الناس.»

پسرم! برخیز و سخنرانی کن.

حسنؑ برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند چنین گفت:

ای مردم! سخنان ابن زبیر به اطلاع ما رسید و به خدا سوگند که پدر او بر عثمان گناهانش را بر می‌شمرد و گاه به او تهمت می‌زد و چنان سرزمین‌ها را بر عثمان تنگ کرد تا کشته شد و طلحه

۲۲. شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید: ج ۱۴، ص ۲۱.

۲۳. آیاها الناس! إن علی بن أبی طالب هو الذی قتل الخلیفة عثمان بن عفان،....

درحالی‌که هنوز عثمان زنده بود رایت خود را بر بیت المال برافراشت. اما این که می‌گوید علی علیه السلام حکومت مردم را با زور غصب کرده است، پدرش مدعی است که با دست خود با علی علیه السلام بیعت کرده ولی با قلب خود بیعت نکرده است. بنابراین اقرار به بیعت می‌کند و بعد بهانه می‌تراشد. لازم است برای ادعای خود برهان و دلیل آورد و کجا ممکن است بتواند دلیل بیاورد؟ اما تعجب کردن این زیر از اینکه مردم کوفه به سوی مردم بصره آمده‌اند؛ چه جای شگفت است که اهل حق به سوی اهل باطل هجوم آورند و به جان خودم و به خدا سوگند مردم بصره خواهند دانست و امروز وعده‌گاه ما و ایشان است. به پیشگاه خداوند متعال درباره آنان داوری می‌بریم و خدای بر حق قضاوت خواهد کرد که بهترین قضاوت کنندگان است.» وقتی سخنان امام حسن علیه السلام تمام شد، مردی بنام عمر بن محمود برخاست و شعری در ستایش حسن علیه السلام خواند.^{۲۴}

بخش دوم: امام حسن علیه السلام در دوران پس از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام

۱- خطبه امام حسن علیه السلام بعد از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام

امام حسن علیه السلام در بامداد آن شبی که امیر مؤمنان علیه السلام در آن شب از دنیا رفت خطبه مفصلی را خواند. حضرت ابتدا حمد و ثنای خدا را به جای آورد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد، سپس شروع به مدح و ثنای پدرش امیر المؤمنین علیه السلام نمود:^{۲۵}

«به حقیقت در این شب مردی از دنیا رفت که پیشینیان در کردار از او پیشی نگرفتند، و آیندگان نیز در کردار به او نمی‌رسند، همانا با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کرد و با جان خویش از آن حضرت

۲۴. الفتوح: ج ۲، ص ۴۶۶؛ الجمل و النصرة لسید العتره فی حرب البصرة: ص ۳۲۶؛ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید: ج ۱، ص ۱۴۶؛ آیها الناس قد بلعنا مقالته ابن الزبیر....

۲۵. طبق نقل شیخ طوسی امام حسن علیه السلام خطبه را اینگونه آغاز کردند: خَاتَمَ الرَّصِيينَ، وَصَى خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ أَمِيرُ الصَّدِيقِيْنَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِيْنَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ، لَقَدْ فَارَقَكُمْ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوْلُونَ، وَ لَا يَذُرُّهُ الْآخِرُونَ... ر.ک: الأملی للطوسی: ص ۲۷۰.

غیرت علوی در نطق حسنی

دفاع نمود، و رسول خدا ﷺ او را با پرچم خود (به جنگ‌ها) فرستاد و (جبرئیل و میکائیل) او را در میان می‌گرفتند، جبرئیل از سمت راستش، و میکائیل از سمت چپ او، و باز نمی‌گشت تا به دست توانای او خداوند فتح را حاصل می‌کرد. و در شبی از دنیا رفت که عیسی بن مریم در آن شب به آسمان بالا رفت، و یوشع بن نون وصی حضرت موسی ﷺ در آن شب از دنیا رفت، و هیچ طلا و نقره‌ای از خود به جای نگذاشته جز هفتصد درهم که آن هم از بهره‌اش (که از بیت المال داشت) زیاد آمده بود، و می‌خواست با آن پول برای خانواده خود خادمی خریداری کند.^{۲۶}

سپس بغض، گلوی امام حسن مجتبی ﷺ را گرفت و حضرت گریه کرد و مردم نیز با آن حضرت گریه کردند.

حضرت در ادامه به معرفی خود و اهل بیت ﷺ پرداخت:

«منم فرزند بشیر (مژده دهنده به بهشت؛ یعنی رسول خدا ﷺ که از نام‌های آسمانی او بشیر است) منم فرزند نذیر (ترساننده از جهنم) منم فرزند آن کس که به اذن پروردگار، مردم را به سوی او می‌خواند، منم پسر چراغ تابناک (هدایت)، من از خاندانی هستم که خدای تعالی پلیدی را از ایشان دور کرده و به خوبی پاکیزه‌شان فرموده، من از آن خاندانی هستم که خداوند دوستی ایشان را در کتاب خویش (قرآن) فرض و واجب دانسته و فرموده است: بگو نمی‌خواهم از شما بر رسالت مزدی جز دوستی در خویشاوندانم و آنکه فراهم کند نیکی را بیافزایم در آن نکویی را، پس نیکی در این آیه دوستی ما خاندان است. سپس حضرت نشست».^{۲۷}

۲۶. لَقَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ لَمْ يَسْبِقْهُ الْأَوَّلُونَ بِعَمَلٍ وَ لَمْ يَدْرِكْهُ الْآخِرُونَ بِعَمَلٍ لَقَدْ كَانَ يَجَاهِدُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي قَبِيلِهِ بِنَفْسِهِ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُوَجِّهُهُ بِرَأْيِهِ فَيَكْنِفُهُ جِبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِهِ وَ لَا يَرُجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ وَ لَقَدْ تَوَفَّى فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي عُرِجَ فِيهَا بَعِيسَى بِنُ مَرْيَمَ وَ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا يَوْشَعُ بِنُ نُونٍ وَ وصى موسى وَ مَا خَلَّفَ صَفْرَاءَ وَ لَا بَيْضَاءَ إِلَّا سَبْعًا نِزَاةً دَرَاهِمٍ فَضَلَّتْ عَنْ عَطَائِهِ أَرَادَ أَنْ يَتَنَاعَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ ثُمَّ خَفَّتْهُ الْعَبْرَةُ فَبَكَى وَ بَكَى النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِ مَعَهُ.

۲۷. أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ أَنَا ابْنُ النَّذِيرِ أَنَا ابْنُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ أَنَا ابْنُ السَّرَاجِ الْمُنِيرِ أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ

پس از خطبه حضرت، ابن عباس برخاست، مقابل امام حسن علیه السلام ایستاد و گفت:

«ای گروه مردم! این حسن علیه السلام پسر پیغمبر و وصی امام شہاست، با وی بیعت کنید!»^{۲۸}

مردم سخن وی را پذیرفتند و گفتند:

«محبوبیت امام حسن علیه السلام نزد ما زیاد و حق او بر ما واجب است.»

آنگاه برای بیعت با آن بزرگوار و خلیفه دانستن وی، از یکدیگر سبقت گرفتند.^{۲۹}

این خطبه حضرت، در کتاب‌های شیعه و سنی نقل شده است.^{۳۰}

البته عالمان اهل سنت تلاش کرده‌اند تا خطبه امام حسن علیه السلام را به صورت کامل نقل نکنند در حالی که فرد محقق، پس از مراجعه به این منابع و تطبیق متن‌های این خطبه با یکدیگر، متوجه اخلاص نگهبانان حدیث و حرص و ولع آن‌ها نسبت به حفظ و نقل بی‌کم و کاست حدیث خواهد شد.

امام حسن علیه السلام یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محسوب می‌شود و ما در بین اصحاب، کسی را سراغ نداریم که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام را اینگونه و با این عبارات وصف کرده باشد. در این خطبه‌ی زیبای امام حسن مجتبی علیه السلام، بر افضلیت امیر مؤمنان علیه السلام بر جمیع خلائق از اولین و آخرین به جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تصریح شده است.

الرَّجَسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ فَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ تَعَالَى قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْرَفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً، فَالْحَسَنَةُ مَوَدَّتْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، ثُمَّ جَلَسَ.

۲۸. معاشر الناس هذا ابن نبيكم و وصي امامكم فبايعوه.

۲۹. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: ج ۲، ص ۷؛ الكافي: ج ۱، ص ۴۵۷.

۳۰. مقاتل الطالبيين: ج ۱، ص ۳۳؛ العقد الفريد: ج ۳، ص ۱۹۵؛ تاريخ دمشق: ج ۴۲، ص ۵۸۱؛ المستدرک علی

الصحيحين: ج ۳، ص ۱۸۸؛ السنن الكبرى: ج ۷، ص ۴۱۶؛ الطبقات الكبرى: ج ۳، ص ۲۸.

همچنین نکته مهم دیگری که در این خطبه ذکر شده است استناد امام حسن علیه السلام به آیه تطهیر و آیه مودت در شأن اهل بیت علیهم السلام است.

۲- خطبه امام حسن علیه السلام بعد از بیعت با ایشان

شیخ مفید و شیخ طوسی نقل کرده‌اند؛ پس از اینکه مردم با امام حسن علیه السلام بیعت کردند، حضرت، خطبه پر مضمونی را بیان کردند و در آن به مناقب اهل بیت علیهم السلام؛ از جمله حدیث ثقلین و آیه اولی الامر، پرداختند:

«هشام بن حسان روایت می‌کند: موقعی که مردم با امام حسن بیعت کردند، از آن حضرت شنیدم که فرمود: ما همان حزب خداییم که غالب هستیم؛ ما عترت نزدیک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هستیم؛ ما اهل بیت طیب و طاهر پیغمبر خداییم؛ ما یکی از آن ثقلین هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان امت خود بر جای گذاشت؛ ما تالی تلو قرآن خداییم، همان قرآنی که تفصیل هر چیزی در آن است و باطل نیست و باطل نخواهد شد. تفسیر قرآن فقط بر عهده ماست؛ زیرا قرآن را به ظن و گمان تفسیر نمی‌کنیم، بلکه در حقایق آن یقین داریم. ای مردم! از ما فرمانبرداری کنید، زیرا اطاعت ما جزء واجبات است. زیرا اطاعت ما در ردیف اطاعت از خدا و رسول قرار گرفته است. از این روست که خدای سبحان درباره ما می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و رسول و صاحبان امر اطاعت کنید و اگر درباره موضوعی اختلاف پیدا کردید، قضاوت آن را بر عهده خدا و رسول بگذارید. اگر آن اختلاف را بر عهده رسول و صاحبان امر؛ یعنی امامان: می‌گذاشتند، آن افرادی که آن را استنباط می‌کردند، حکم آن را می‌دانستند. من شما را از اینکه گوش به دعوت شیطان بدهید بر حذر می‌دارم؛ زیرا شیطان برای شما دشمنی آشکار است. من می‌ترسم که شما از دوستان آن گروهی باشید که شیطان به آنان گفت: «امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد، و من پناه شما هستم» پس هنگامی که دو گروه، یکدیگر را دیدند [شیطان] به عقب برگشت و به آنها گفت: من از شما بیزارم؛ زیرا من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. اگر از شیطان پیروی کنید طعمه نیزه‌ها خواهید شد، به وسیله شمشیرها ذبح می‌شوید، عمودها شما را سرکوب می‌کنند

و هدف و غرض تیرها قرار خواهید گرفت. آن گاه ایان آن کسی که قبلاً ایان نیاورده یا خیری در

ایانش نیست، برایش نفعی نخواهد داشت».^{۳۱}

۳- دفاع از امیر المؤمنین علیه السلام در مفاد صلح نامه

صلح نامه امام حسن علیه السلام مواد و بندهایی دارد که هر کدام از آنها پیام و نکته‌ای خاص دارد. از آن جایی که دفاع از امیر مؤمنان علیه السلام به عنوان یک اصل برای امام حسن علیه السلام مطرح بود، یکی از مفاد قرارداد صلح نامه امام حسن علیه السلام این بود که معاویه حق ندارد به علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام کوچک‌ترین بی‌احترامی و اهانتی بکند و همچنین شیعیان حضرت نیز باید امنیت کامل داشته باشند. در این باره شیخ مفید می‌نویسد:

«امام حسن علیه السلام از معاویه پیمان گرفت و با او شرط کرد که به علی علیه السلام ناسزا نگوید، بدگویی از

ایشان را در قنوت نماز ترک کند و شیعیان امام حسن علیه السلام در امان باشند و اذیت و آزاری به احدی از

ایشان نرسد».^{۳۲}

۳۱. الأُمالی: ص ۳۴۹ و ص ۶۹۱؛ عَنْ هِشَامِ بْنِ حَسَّانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ۸ يَخْطُبُ النَّاسَ بَعْدَ الْبَيْعَةِ لَهُ بِالْأَمْرِ: نَحْنُ جَزْبُ اللَّهِ الْعَالِيُونَ وَ عَثْرَةُ رَسُولِهِ الْأَقْرَبُونَ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ الطَّاهِرُونَ وَ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ خَلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ۶ فِي أُمَّتِهِ وَ النَّالِي وَ النَّالِي كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ - لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ فَالْمَعْوَلُ عَلَيْنَا فِي تَفْسِيرِهِ لَا تَنْظَنِّي تَأْوِيلَهُ بَلْ تَتَيَقَّنْ حَقَائِقَهُ فَأَطِيعُونَا فَإِنَّ طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةٌ إِذْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولِهِ مَفْرُوضَةً قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ أَحَدُكُمْ الْإِضْغَاءَ يُثَافِ السَّيْطَانَ بِكُمْ فَإِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ فَتَكُونُوا كَأَوْلِيائِهِ الَّذِينَ قَالَ هُمْ - لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ قَالَ إِنِّي بَرِيٌّ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ فَتَلْفُوتُونَ إِلَى الرَّمَاحِ وَ زَرَأَ وَ إِلَى السُّيُوفِ جَزَرًا وَ لِلْعُمْدِ حَطَمًا وَ لِلْسِهَامِ غَرَضًا ثُمَّ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيَّاهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا.

۳۲. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: ج ۲، ص ۱۴؛ وَ اشْتَرَطَ عَلَيْهِ تَرْكَ سَبِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ الْعُدُولَ عَنِ

غیرتِ علوی در نطق حسنی

طبق این بند صلح‌نامه، ناسزاگویی و اهانت نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام و لعن آن حضرت در قنوت نماز، باید متوقف شود و از علی علیه السلام جز به نیکی یاد نشود. معاویه نخست تمامی شروط امام حسن علیه السلام را پذیرفت و تعهد کرد که به آن شروط عمل کند ولی در ادامه شرطها را نقض کرد. ابن اثیر می نویسد:

«امام حسن علیه السلام به معاویه فرمودند: یکی از شرایط صلح این است که به علی علیه السلام ناسزا نگویی، اما معاویه گفت من از ناسزا به علی علیه السلام دست برنمی‌دارم. امام حسن علیه السلام درخواست کردند حداقل در مجلسی که ایشان حضور دارند به پدر بزرگوار ایشان ناسزا نگویید و معاویه نیز قبول کرد، اما به قول خود وفا نکرد».^{۳۳}

۴- دفاع جانانه امام حسن از امیرمؤمنان و اهل بیت علیهم السلام در حضور معاویه در مجالس گوناگون

الف) خطبه امام حسن علیه السلام پس از صلح با معاویه

شیخ طوسی رحمته الله علیه این خطبه را با دو سند نقل کرده است؛ با سند اول از ابی عمر زاذان و با سند دوم از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام که ما به جهت اختصار فقط به سند اول اشاره می‌کنیم.

شیخ طوسی به سند خود از ابی عمر زاذان نقل می‌کند که او گفت: وقتی که حضرت حسن بن

الْقُنُوتِ عَلَيْهِ فِي الصَّلَوَاتِ وَأَنْ يُؤْمِنَ شِبَعَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَلَا يَتَعَرَّضَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ بِسُوءٍ.

۳۳. الكامل فی التاریخ: ج ۳، ص ۶؛ وَأَنْ لَا يَشْتَمَ عَلِيًّا، فَلَمْ يَجِبْهُ عَنِ الْكُفِّ عَنْ شَتْمِ عَلِيٍّ، فَطَلَبَ أَنْ لَا يَشْتَمَ وَهُوَ يَسْمَعُ، فَأَجَابَهُ إِلَى ذَلِكَ ثُمَّ لَمْ يَفِ لَهْ بِهِ أَيْضًا.

۳۴. طبق این نقل، امام حسن (۷ در این خطبه به آیات و روایاتی در فضائل امیر المؤمنین و اهل بیت (علیهم السلام) استناد کردند؛ رک: الأملی: ص ۵۶۱.

علی علیه السلام با معاویه متارکه جنگ کرد و کار به مصالحه و مسالمت کشید، معاویه مردم را جمع کرد و بر فراز منبر رفت و خطبه خواند. وقتی معاویه از خطبه فارغ شد امام حسن علیه السلام برخاست و حمد خداوند را به جای آورد و خطبه بسیار بلیغ و مفصلی بیان کرد که در آن، مناقب و فضائل امیر مؤمنان علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام آمده بود، حضرت فرمود:

«پدرم علی علیه السلام نفس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است، من و برادرم فرزندان پیامبریم، منظور از کلمه، نسائنا (که در آیه مباحله می باشد) مادرم زهرا علیه السلام است، ما اهل بیت و خاندان پیامبر: هستیم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ما و ما از او هستیم. هنگامی که آیه تطهیر نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله ما را زیر کسای بیانی که برای امسلمه بود جمع کرد و فرمود: پروردگارا! اینان اهل بیت و عترت من هستند، پلیدی را از ایشان دور کن و آنان را در نهایت پاکی، پاکیزه کن. احدی غیر از من، برادرم حسین و پسر و مادرم زیر آن کسا نبود. هیچ کس جز پیامبر و پسر و مادرم در مسجد جنب نشد و برایش فرزندی به دنیا نیامد، این فضیلتی است که از طرف خدا شامل حال ما شده است. شما مقام و منزلت ما را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کردید. خداوند دستور داد همه درهایی را که به طرف مسجد النبی باز می شدند بستند، غیر از در حجره ما که دائماً باز بود. وقتی در این باره با رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتگو کردند فرمود: من در آن حجره‌ها را نبستم و در حجره علی علیه السلام را باز نگذاشتم، بلکه خدا به من دستور داد در همه حجره‌ها را مسدود کرده و در حجره علی را باز گذارم».^{۳۵}

۳۵. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الْأَنْفُسِ بَابِي، وَمِنَ الْأَبْنَاءِ بِي وَبِأَخِي، وَمِنَ النَّسَاءِ بِأُمِّي وَكُنَّا أَهْلَهُ، وَنَحْنُ لَهُ، وَهُوَ مِنَّا وَنَحْنُ مِنْهُ. وَلَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ التَّطَهِيرِ جَمَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي كَسَاءٍ لِأُمِّ سَلَمَةَ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا) خَيْرِي، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَعَتْرَتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً» فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ فِي الْكَسَاءِ غَيْرِي وَأَخِي وَأُمِّي وَأُمِّي، وَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يَجِئُ فِي الْمَسْجِدِ وَبَوْلُهُ فِيهِ إِلَّا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَأُمِّي، تَكْرِمَةً مِنَ اللَّهِ (تَعَالَى) لَنَا، وَتَفْضِيلاً مِنْهُ لَنَا. وَقَدْ رَأَيْتُمْ مَكَانَ مَنْزِلِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَأَمَرَ بِسَدِّ الْأَبْوَابِ فَسَدَّهَا، وَتَرَكَ بَابَنَا، فَيَقِيلُ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: أَمَا إِنِّي لَمْ أَسُدَّهَا وَأَفْتَحُ بَابَهُ، وَلَكِنَّ اللَّهَ (عَزَّ وَجَلَّ) أَمَرَنِي أَنْ أُسُدَّهَا وَأَفْتَحُ بَابَهُ.

حضرت در ادامه، پاسخ شکننده‌ای به ادعای معاویه درباره صلح دادند:

«معاویه گمان کرده است من او را لایق خلافت دانسته و خود را لایق این مقام نمی‌دانم، او دروغ می‌گوید. ما به تصریح قرآن و نصّ نبوی بر تمام مردم از خودشان شایسته‌تریم. ما اهل بیت از آن هنگام که خداوند روح پیامبر خود را قبض کرد، مظلوم قرار گرفتیم، خدا بین ما و افرادی که حق ما را گرفتند و بر ما مسلط شدند و مردم را بر ما مسلط کردند، ما را از سهم غنیمت خویش منع کردند و آن افرادی که مادر ما را از آن حقی که پیامبر خدا ﷺ برایش قرار داد محروم کردند، قضاوت خواهد کرد»^{۳۶}.

حضرت در پایان سخنان خود به فضائل امیر مؤمنان (علیه السلام)؛ مثل حدیث منزلت و حدیث غدیر استناد کردند:

«به خدا قسم اگر آن هنگام که پیامبر خدا ﷺ از بین این مردم رفت با پدرم بیعت می‌کردند، آسمان باران رحمت خود را برای ایشان فرو می‌ریخت و زمین برکات خود را به آنان عطا می‌کرد. ای معاویه! مقام خلافتی که تو در آن طمع کردی، هنگامی که از جایگاه خود خارج شد، قریش بر سر آن جدال کردند، سپس اسیران آزاد شده و فرزندان آنان یعنی تو و یارانت در آن طمع کردید. بنی اسرائیل هارون را درحالی که می‌دانستند او در میان آنان خلیفه حضرت موسی است از دست دادند و از سامری تبعیت کردند. این امت هم پدر مرا رها نموده و با دیگری بیعت کردند، درحالی که شنیدند پیغمبر خدا ﷺ راجع به پدرم می‌فرمود: ای علی، تو برای من نظیر هارون هستی برای موسی، (با این تفاوت که) بعد از من پیامبری نخواهد آمد. و درحالی که در روز غدیر خم دیدید، پیامبر خدا ﷺ پدرم را به مقام خلافت منصوب کرد و به حاضرین دستور داد که این موضوع را به گوش کسانی که غایب هستند برسانند... هنگامی که هارون را تضعیف کرده و

۳۶. وَإِنَّ مَعَاوِيَةَ زَعَمَ لَكُمْ أَنِّي رَأَيْتُهُ لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا وَ لَمْ أَرَ نَفْسِي لَهَا أَهْلًا، فَكَذَبَ مَعَاوِيَةَ، نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ، وَ لَمْ تَزَلْ أَهْلُ الْبَيْتِ مَطْلُوبِينَ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ (تَعَالَى) نَبِيَّهُ ﷺ، فَاللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَنْ ظَلَمَنَا حَقًّا، وَ تَوَثَّبَ عَلَيَّ رِقَابَنَا، وَ حَمَلَ النَّاسَ عَلَيْنَا، وَ مَنَعَنَا سَهْمَنَا مِنَ الْفَيْءِ، وَ مَنَعَ أُمَّنَا مَا جَعَلَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

غیرت علوی در نطق حسنی

نزدیک بود او را بکشند، خدا از وی سلب مسئولیت کرد. زمانی که پیامبر اسلام ﷺ باوری نیافت و وارد غار شد، خدا از مسئولیت او صرف نظر کرد. پدرم و من هم مسئولیت خدایی نداریم، زیرا این امت ما را رها نموده و با تو بیعت کردند. ای معاویه، این‌ها سنت‌ها و امثالی هستند که هر یک تابع دیگری است. ای مردم! اگر شما در بین مشرق و مغرب مردی را جستجو کنید که از نسل پیامبر باشد، غیر از من و برادرم نخواهید یافت، من با معاویه بیعت کردم گرچه می‌دانم این عمل تا مدتی موجب فتنه و آزمایش شما خواهد بود».^{۳۷}

نکته‌ی مهمی که از این خطبه امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) به دست می‌آید این است که؛ آن حضرت حتی پس از انعقاد پیمان صلح که قدرت معاویه افزایش یافت و موقعیتش بیش از پیش تثبیت شد، شجاعانه و قاطعانه انگیزه‌های صلح خود و امتیازات خاندان اهل بیت (علیهم السلام) را بیان می‌کند و در حضور معاویه، با اشاره به نقاط ضعف او، با شدت و صراحت از روش او انتقاد می‌کند.

ب) مناظره مشهور امام حسن (علیه السلام) با معاویه و اصحاب او

در محفلی، میان امام و اصحاب معاویه، مناظره‌ی مفصلی صورت گرفت که ابو مخنف و

۳۷. الامالی: ص ۵۵۹؛ کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ج ۲، ص ۹۳۸؛ و اُقسِمُ بِاللّٰهِ لَوْ اَنَّ النَّاسَ بَايعُوا اَبِيَّ حِينَ فَارَقَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ لَأَعْطَيْتُهُمُ السَّيِّئَاتِ فَطَرَهَا، وَ الْاَرْضُ بَرَكَتِهَا، وَ مَا طَمِعْتَ فِيهَا بِمُعَاوِيَةَ، فَلَمَّا خَرَجْتَ مِنْ مَعْدِنِهَا تَنَزَّ عَنَّا قُرَيْشٌ بَيْنَهَا، فَطَمِعْتَ فِيهَا الطُّلُقَاءَ وَ اَبْنَاءَ الطُّلُقَاءِ اَنْتَ وَ اَصْحَابُكَ... وَ قَدْ تَرَكْتَ بَنُو اِسْرَائِيلَ هَارُونَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ اَنَّهُ خَلِيفَةُ مُوسَى ﷺ فِيهِمْ وَ اتَّبَعُوا السَّامِرِيَّ، وَ قَدْ تَرَكْتَ هَذِهِ الْاُمَّةَ اَبِيَّ وَ بَايعُوا غَيْرَهُ، وَ قَدْ سَمِعُوا رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: اَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى اِلَّا النُّبُوَّةَ، وَ قَدْ رَاؤُا رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ نَصَبَ اَبِيَّ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ، وَ اَمَرَهُمْ اَنْ يَبْلُغَ الشَّاهِدُ مِنْهُمْ الْعَائِبَ... فَجَعَلَ اللّٰهُ هَارُونَ فِي سَعَةِ حِينَ اسْتَضَعَفُوهُ وَ كَادُوا يَقْتُلُوْنَهُ، وَ جَعَلَ اللّٰهُ النَّبِيَّ ﷺ فِي سَعَةٍ حِينَ دَخَلَ الْغَارَ وَ لَمْ يَجِدْ اَعْوَانًا، وَ كَذَلِكَ اَبِيَّ، وَ اَنَا فِي سَعَةٍ مِنَ اللّٰهِ حِينَ خَدَلْتَنَا الْاُمَّةُ وَ بَايعوكَ بِمُعَاوِيَةَ، وَ اِنَّا هِيَ السُّنَنُ وَ الْاَمْثَالُ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا. اَيُّهَا النَّاسُ، اِنَّكُمْ لَوِ اتَّمَسَّسْتُمْ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ اَنْ تَجِدُوْا رَجُلًا وَلَدَهُ نَبِيٌّ غَيْرِيَّ وَ اَخِي لَمْ يَجِدُوْهُ، وَ اِنِّي قَدْ بَايَعْتُ هَذَا «وَ اِنْ اُدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ اِلَى حِينٍ».

غیرتِ علوی در نُطقِ حسنی

دیگران می‌گویند: در اسلام جلسه مباحثه‌ای مهم‌تر و پر آشوب‌تر از مناظره امام حسن مجتبی علیه السلام با اصحاب معاویه اتفاق نیفتاده است.

در این مجلس پنج نفر از ارکان نظام معاویه و ترویج‌گران عصر جاهلی وی؛ نظیر: عمرو بن عثمان، عمرو بن عاص، عتبه بن ابی سفیان، ولید بن عقبه و مغیره بن شعبه گرد آمده بودند و عمرو بن عاص از معاویه خواست که امام حسن علیه السلام را احضار کند تا مقام او و پدرش را پایین آورند و آن حضرت و پدرش را ناسزا گفته و مورد اهانت قرار دهند.

معاویه در ابتدا حاضر نشد کسی را در پی امام علیه السلام نفرستد، ولی سرانجام او را واداشتند تا امام را احضار کند. معاویه شخصی را به دنبال امام حسن علیه السلام فرستاد و امام در مجلس حاضر شد. حضرت فرمود: اگر می‌دانستم اینان توطئه و اجتماع کرده‌اند، به تعداد آن‌ها از بین بنی هاشم به همراه خویش می‌آوردم ولی در عین حال، خداوند عزوجل سرپرست و یاور من است.

سپس اصحاب معاویه به ترتیب شروع به سخنرانی کردند و اتهاماتی را به حضرت و پدرش، امیر المؤمنین علیه السلام درباره قتل ابوبکر و عمر و عثمان وارد کردند. این افراد در سخنان خود جساراتی به امام حسن و امیر مؤمنان و اهل بیت علیهم السلام کردند که قلم از بیان آن شرم می‌کند.

وقتی سخنان آن پنج نفر تمام شد، امام حسن علیه السلام در پاسخ این یاوه‌گویی‌ها، سخنان خود را اینگونه آغاز کردند:

«سپاس مخصوص خدایی است که نسل اول شما را به وسیله نسل اول ما و نسل آخر شما را به

واسطه نسل آخر ما هدایت کرد. درود خدا بر سید ما محمد و خاندان آن حضرت باد»^{۳۸}

حضرت در ابتدا، فضائل پدر خود، امیر مؤمنان علیه السلام را یادآور شد و به آنها مناشده کرد؛ از جمله فضائلی که حضرت در این مناظره متذکر شدند عبارت است از: اولین نمازگزار بودن حضرت

۳۸. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَىٰ أَوْلَكُمْ بَأْوَلِنَا وَ آخِرَكُمْ بَاخِرِنَا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ جَدِّي مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

علی علیه السلام؛ شجاعت حضرت امیر در جنگ بدر و اُحد و احزاب؛ فتح خیبر (حدیث رایت)؛ حدیث منزلت؛ حدیث «مَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي»؛ حدیث ثقلین؛ حدیث سفینه؛ علم امیر المؤمنین علیه السلام و....

در ادامه امام حسن علیه السلام، خطاب به معاویه، سابقه‌های شوم وی و رذائل و مطاعن معاویه و خاندان او را به صورت مفصل بیان کردند.

به دنبال این گفتگو، امام به ترتیب دیگر حاضران در مجلس را مورد خطاب آتشین خود قرار داد و با بیانی کوبنده همگی آنان را رسوا ساخت.

امام حسن علیه السلام پس از اینکه اصحاب معاویه را مجاب کرد، برخاست و درحالی که آیه «الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات»^{۳۹} را تلاوت می‌کرد، فرمود:

«به خدا قسم ای معاویه، مقصود از این آیه تو و یارانت و ایشان و پیروانشان هستند و مقصود از این قسمت آیه «و الطیبات للطییین و الطیون للطیبات» علی بن ابی طالب علیه السلام و یاران و پیروانش هستند».

سپس امام حسن علیه السلام در حالی خارج شد که به معاویه می‌فرمود:

«عاقبت بدی را که به خاطر اعمال و جنایات نصیبت شد بچش و برای عذاب‌هایی که خدا برای تو و یارانت از قبیل رسوایی دنیوی و عذاب دردناک اخروی آماده کرده است مهیا باش!»^{۴۰}
پس از این جریان، معاویه به یاران خویش گفت:

«شما نیز کیفر جنایت‌هایی را که مرتکب شده‌اید بچشید! آیا من نگفتم شما نمی‌توانید از این مرد

۳۹. نور، ۲۴: ۲۶.

۴۰. ذُقْ وَبَالَ مَا كَسَبْتَ يَدَاكَ وَ مَا جَنَّتْ وَ مَا قَدَّ أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ وَ هُمْ مِنَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ فِي الْآخِرَةِ.

غیرتِ علوی در نطق حسنی

انتقام بگیرید؟ ای کاش شما اطاعت امر مرا می‌کردید، یا از این مرد که شما را رسوا کرد انتقام می‌گرفتید! من تصمیم داشتم به وی آسیبی بزنم، نه امروز و نه بعد از این خیر و فایده‌ای در وجود شما نخواهد بود.^{۴۱}

ج) پاسخ به هتاکی معاویه در حضور حسین علیه السلام

معاویه پس از صلح با امام حسن علیه السلام به سمت کوفه رفت و چند روزی در آنجا اقامت کرد. هنگامی که بیعت اهل کوفه با معاویه خاتمه یافت بر فراز منبر رفت و سخنرانی نمود و از حضرت علی و امام حسن علیه السلام بدگویی کرد. امام حسن و امام حسین علیه السلام در آن مجلس حضور داشتند. امام حسین علیه السلام برخاست تا جواب معاویه را بدهد، ولی امام حسن علیه السلام دست او را گرفت و او را نشانید سپس خودش برخاست و فرمود:

«ای کسی که علی علیه السلام را به بدی یاد کردی، من حسن هستم و پدرم علی علیه السلام است. تو معاویه ای و پدرت صخر می‌باشد. مادر من فاطمه زهرا علیه السلام و مادر تو هند است. جد من پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و جد تو حرب است. جده من خدیجه کبری علیه السلام و جده تو قتیه است. پس خدا لعنت کند از ما دو نفر آن کس را که نامش پلیدتر و حسب و نسبش پست تر و سابقه اش بدتر و کفر و نفاقش پیش تر بوده است»^{۴۲}.

گروه‌های مختلفی که در مسجد بودند، گفتند: آمین آمین.^{۴۳}

نکته‌ی جالب این است که؛ راویان این روایت و سایر نقل‌کنندگان این جریان؛ مثل ابوالفرج

۴۱. الإحتجاج: ج ۱، ص ۲۶۹.

۴۲. أَيُّهَا الدَّاكِرُ عَلِيًّا أَنَا الْحُسَيْنُ وَ أَبِي عَلِيٌّ وَ أَنْتَ مُعَاوِيَةُ وَ أَبُوكَ صَخْرٌ وَ أُمِّي فَاطِمَةُ وَ أُمُّكَ هِنْدٌ وَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ جَدُّكَ حَرْبٌ وَ جَدَّتِي خَدِيجَةٌ وَ جَدَّتُكَ قَتِيلَةُ فَلَعَنَ اللَّهُ أَهْلَكُنَا ذِكْرًا وَ الْأَمْنَا حَسَبًا وَ شَرَّنَا قَدَمًا وَ أَقْدَمْنَا كَفْرًا وَ نِفَاقًا.

۴۳. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: ج ۲، ص ۱۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۴۷.

اصفهان‌ی نیز، پس از نقل این نفرین امام حسن علیه السلام آمین می‌گویند.^{۴۴}

امام حسن علیه السلام در این سخنرانی به تناسب رفتار ناشایست معاویه، با شدت به او پاسخ دادند و از این طریق علاوه بر نبی از این کار، افکار عمومی را هم نسبت به جایگاه امام علی علیه السلام آگاه کردند.

ح) پاسخ به معاویه در مجلسی دیگر

روایت شده هنگامی که معاویه وارد کوفه شد به او گفتند: امام حسن علیه السلام نزد مردم جایگاه بلندی یافته است، اگر به او دستور دهی که روی منبر در پله پائین‌تر از تو قرار گیرد، جوانی و ناتوانی در سخن گفتن او باعث می‌شود که مقامش در قلب و دید مردم کاهش یابد، معاویه نپذیرفت ولی مردم به او اصرار کردند تا این کار را انجام دهد. معاویه این مطلب را به امام حسن علیه السلام گفت و آن بزرگوار پس از اینکه پایین‌تر از معاویه نشست، پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«اما بعد، ای مردم اگر بین شرق و غرب جهان را بگردید، تا مردی را بیابید که جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد، جز من و برادرم را نخواهید یافت، و ما با این طاعی و ستمگر بیعت کرده ایم - و با دست به بالای منبر که معاویه ایستاده بود اشاره کرد - که در جایگاه پیامبر قرار گرفته است، و دانستیم که حفظ خون‌های مسلمانان بهتر از ریختن خون‌های آنان است، آنگاه به این آیه، استشهاد کردند: شاید این امر آزمایشی برای شما بوده و تا زمان اندکی آنان را بهرمنند سازد و با دست به معاویه اشاره کرد.»^{۴۵}

۴۴. قال فضل: فقال یحیی بن معین: ونحن نقول: آمین. قال أبو عبید: ونحن نقول: آمین. قال أبو الفرج: وانا اقول: آمین؛ ر.ک: مقاتل الطالبيين: ص ۴۶؛ همچنين ر.ک: الأربعون حديثا: ص ۸۰.

۴۵. أَمَا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّكُمْ لَوْ طَلَبْتُمْ مَا بَيْنَ كَذَا وَ كَذَا لَتَجِدُوا رَجُلًا جَدُّهُ نَبِيٌّ لَمْ تَجِدُوا غَيْرِي وَ غَيْرَ أَخِي وَ إِنَّا أَعْطَيْنَا صَفَقَتَنَا هَذِهِ الطَّاعِيَةَ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أَعْلَى الْمُنْبَرِ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ هُوَ فِي مَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْمُنْبَرِ وَ رَأَيْنَا حَقْنَ دِمَاءٍ

غیرتِ علوی در نطق حسنی

معاویه گفت:

این سخن را به چه منظوری گفتی؟!

حضرت فرمود:

به همان منظوری که خدا فرموده است.

سپس معاویه برخاست و خطبه‌ای خواند. معاویه در این خطبه به علی علیه السلام دشنام داد و بسیار مسخره و استهزاء نمود.^{۴۶}

پس از این خطبه‌ی معاویه، امام حسن علیه السلام برخاست و به دفاع از امیر مؤمنان علیه السلام پرداخت، حضرت به معاویه که هنوز بالای منبر بود، گفت:

«وای بر تو ای پسر هند جگر خوار، آیا تو امیر المؤمنین علیه السلام را سب و لعن می‌کنی در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: هر که علی علیه السلام را سب و دشنام دهد مرا دشنام داده است، و هر که مرا دشنام دهد خداوند را دشنام داده است، و هر که خدا را دشنام دهد، خداوند او را در آتش دوزخ وارد سازد در حالی که در آن جاودانه خواهد بود، و عذابی پایدار برای اوست».^{۴۷}

سپس امام حسن علیه السلام از منبر پائین آمد و به منزل رفتند و دیگر در آن مسجد، نیاز نخواندند.^{۴۸} دفاع از امیر مؤمنان علیه السلام آنقدر برای امام حسن علیه السلام اهمیت داشت که؛ در مسجدی که در حضور ایشان سب امیر مؤمنان علیه السلام شد، حضرت دیگر پای نگذاشت.

المُسْلِمِينَ أَفْضَلَ مِنْ إِهْرَاقِهَا وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ وَأَشَارَ بِبِيَدِهِ إِلَى مُعَاوِيَةَ.

۴۶. فَخَطَبَ خُطْبَةً عَيْبِيَّةَ [عَيْبِيَّةٌ] فَاحْشَشَهُ فَسَبَّ فِيهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

۴۷. وَبَلَكَ يَا ابْنَ أَكَلَةِ الْأَكْبَادِ أَوْ أَنْتَ تَسُبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَمَنْ سَبَّ اللَّهَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا مُخَلَّدًا وَلَهُ عَذَابٌ مُقِيمٌ.

۴۸. الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۲۸۲ - بحار الأنوار ط - بیروت، ج ۴۴، ص ۹۱

خ) سخنرانی امام حسن علیه السلام در مجلس معاویه و معجزه آن حضرت

روزی عمرو عاص به معاویه گفت: حسن بن علی علیه السلام مردی است که از سخنرانی عاجز است، اگر او بر بالای منبر برود و مردم به او نگاه کنند خجل می شود و سخن خود را قطع می کند. کاش می گفتمی او سخنرانی می کرد. معاویه به امام حسن علیه السلام گفت: کاش بر بالای منبر رفته و ما را موعظه می کردی. حضرت با استفاده از فرصت به دست آمده اقدام به سخنرانی کرد و بعد از حمد و ستایش الهی و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله اینگونه به معرفی خود پرداخت:

«ای مردم، هر کسی مرا می شناسد که می شناسد، هر کس که مرا نمی شناسد بداند که من حسن بن علی علیه السلام و پسر سیده زنان، یعنی فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. منم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، منم پسر نبی الله، منم پسر نور درخشانده، منم پسر بشارت دهنده و انداز کننده، منم پسر آن کسی که به عنوان رحمتی برای جهانیان فرستاده شد، منم پسر آن کسی که بر جن و انس مبعوث شده، منم پسر آن که بعد از پیامبر اسلام بهترین خلق خدا است، منم پسر صاحب فضائل و مناقب، منم پسر صاحب معجزات و دلائل، منم پسر امیر المؤمنین علیه السلام، منم آن کسی که حقم از دست رفته، من و برادرم آقای جوانان اهل بهشت هستیم، منم که پسر رکن و مقام هستم، منم پسر مکه و منا، منم پسر مشعر و عرفات».

معاویه که انتظار چنین سخنرانی را از امام حسن علیه السلام نداشت، خشمگین شد و برای تغییر بحث به آن حضرت گفت:

٤٩. أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَابْنُ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ أَنَا ابْنُ السَّرَاجِ الْمُنِيرِ أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ أَنَا ابْنُ مَنْ بُعِثَ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ أَنَا ابْنُ مَنْ بُعِثَ إِلَى الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَنَا ابْنُ خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا ابْنُ صَاحِبِ الْفَضَائِلِ أَنَا ابْنُ صَاحِبِ الْمُعْجَزَاتِ وَ الدَّلَائِلِ أَنَا ابْنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا الْمُدْفُوعُ عَنْ حَقِّي أَنَا وَ أَخِي سَيِّدَا سَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَنَا ابْنُ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنَى أَنَا ابْنُ الْمُشْعَرِ وَ عِرْفَاتِ.

«اوصافِ رطب را شرح بده، این گونه سخنان را رها کن».

حضرت فرمود:

«رطب را باد بارور می‌کند، گرما آن را می‌پزد و خنکی شب آن را نیکو می‌کند.»

حضرت بدون اعتنا به معاویه به سخنرانی خود ادامه داد و فرمود:

«منم پسر آن شفیعی که اطاعتش واجب است، منم پسر آن کسی که ملائکه در رکابش می‌جنگیدند، منم پسر آن کسی که قریش در مقابل وی خشوع می‌کردند، منم پسر امام مردم، منم پسر محمد ﷺ هستم»^{۵۰}.

وقتی سخنان حضرت به اینجا رسید، معاویه از نتایج سخنان امام حسن علیه السلام احساس وحشت کرد؛ بنابراین از ایشان خواست تا سخنان خود را قطع نماید، حضرت نیز مجبور شدند سخنرانی خود را نیمه تمام گذارند.

هنگامی که آن حضرت از منبر فرود آمد معاویه به او گفت:

«من گمان می‌کردم تو بعداً خلیفه خواهی شد، ولی تو کجا و مقام خلافت کجا!»

امام حسن علیه السلام در پاسخ جواب محکمی به معاویه دادند و فرمودند:

«خلیفه کسی است که احکام قرآن و سنت رسول را رواج دهد، خلیفه کسی نیست که ظلم و ستم را ترویج و سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را تعطیل نماید، دنیا را پدر و مادر خود قرار دهد، مدت اندکی خلافتی به دست بیاورد و بهره‌مند شود، آنگاه لذت آن قطع شده و مسئولیت آن باقی بماند»^{۵۱}.

وقتی آن حضرت نشست، یک جوانی از بنی امیه که در آن مجلس حضور داشت از جا بلند شد

۵۰. أَنَا ابْنُ الشَّفِيعِ الطَّاعِ أَنَا ابْنُ مَنْ قَاتَلَتْ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ أَنَا ابْنُ مَنْ خَصَّصَتْ لَهُ قُرَيْشٌ أَنَا ابْنُ إِمَامِ الْخَلْقِ وَ ابْنُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

۵۱. إِنَّمَا الْخَلِيفَةُ مَنْ سَارَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ الْخَلِيفَةُ مَنْ سَارَ بِالْجُورِ وَ عَطَّلَ السُّنَّةَ وَ اتَّخَذَ الدُّنْيَا أَبًا وَ أُمَّةً مَلِكٌ مُلْكًا مَتَّعَ بِهِ قَلِيلًا ثُمَّ تَنَفَّضَ لَدُنْهُ وَ تَبَّى تَبِعْتَهُ.

و سخنانی زشت و ناروا به امام حسن علیه السلام گفت و در دشنام و ناسزا گفتن به آن بزرگوار و حضرت علی علیه السلام زیاده روی کرد، امام حسن علیه السلام او را نفرین کرد و فرمود:

«خدایا! این نعمت (مردانگی) را از او بگیر و او را به زن تبدیل کن تا عبرت بگیرد!»^{۵۲}

دعای حضرت، مستجاب شد به همین جهت وقتی آن جوان اموی متوجه خود شد دید زن شده و ریش او ریخته است! سپس امام حسن علیه السلام به وی فرمود:

«برخیز و کناره گیری کن، تو را با مجالس مردان چه کار؟! زیرا تو زن هستی.»^{۵۳}

پس از این جریان، مردم از اثر نفرین امام حسن علیه السلام با خبر شدند و داستان آن جوان اموی شایع شد. به همین جهت همسر او به حضور امام علیه السلام آمد و شروع به گریه و زاری نمود، امام علیه السلام نیز به او ترحم کرد و دعا کرد تا اینکه آن شخص به حالت اولیه خویش بازگشت.^{۵۴}

باید توجه داشت که علت اینکه حضرت در این خطبه، به معرفی خود می‌پردازد، از این باب نیست که کسی ایشان را نمی‌شناسد؛ بلکه حضرت با بیان این مطالب، فضائل خاندان نبوت را ذکر می‌کنند تا این فضائل در تاریکی حيله‌گری معاویه به فراموشی سپرده نشود؛ زیرا معاویه چنان گستاخانه به جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تکیه زده بود که گویا این منصب از جانب خدا برای او مهیا شده یا این که میراث پدری او بوده است. از طرفی؛ با جسارت تمام، به صورت رسمی دستور داده بود تا بر سر منابر به ساحت امیر مؤمنان علیه السلام اهانت کنند. در چنین فضایی، لازم بود که امام به توصیف خاندان پاک خویش بپردازند تا با یادآوری آن، مردم از غفلت و گمراهی خارج شوند و بازنده نگه

۵۲. اللهم غَيْرْ مَا بِهِ مِنَ النَّعْمَةِ وَ اجْعَلْهُ أَنْتَى لِيَعْتَبِرَ بِهِ.

۵۳. اعْزُبِي مَا لَكَ وَ مَحْفَلِ الرَّجَالِ فَإِنَّكَ امْرَأَةٌ.

۵۴. الخرائج و الجرائح: ج ۱، ص ۲۳۷؛ الأمالی: ص ۱۷۹؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام: ج ۴، ص ۱۱؛ العقد

الفرید: ج ۴، ص ۱۰۳.

غیرتِ علوی در نطق حسنی

داشتن یاد و خاطره پدر و جد بزرگوار خویش، مانع این شوند که چهره اصلی اسلام از یادها برود و نگذارند اسلامی که معاویه به مردم معرفی کرده، به اسم اسلام اصیل برای نسل های بعدی باقی بماند.

از این رو طبیعی بود که معاویه از خبر شهادت امام حسن علیه السلام خوشحال شود و سجده شکر به جای آورد؛^{۵۵} چرا که معاویه با به شهادت رساندن آن حضرت، مانع بزرگی را از سر راه خلافت خودش و پسرش یزید برداشت.

د) مناظره امام حسن علیه السلام با عبدالله بن زبیر

روزی عبدالله بن زبیر با ترغیب معاویه شروع به مفاخره با امام حسن علیه السلام در مجلس معاویه کرد. امام در پاسخ به اباطیل عبدالله بن زبیر فرمود:

«آیا تو بر من عیب می گیری و بر من فخر می فروشی؟ جدت در جاهلیت خانواده و معرفتی نداشت تا اینکه با جدهام «صفیه» دختر عبدالمطلب ازدواج کرد و در میان عرب سرافراز شد و به شرف او افتخار ورزید. پس چگونه فخر می کنی بر کسی که حلقه رابط گردنبند است؟ گرامی ترین مردم روی زمین ماییم، این ماییم که شرفی بر نفوذ و کرامتی بر تو و پیروز داریم»^{۵۶}.

امام حسن علیه السلام در ادامه در پاسخ به بهتان های ابن زبیر فرمود:

«تو گمان می کنی که من تسلیم معاویه شده ام، چگونه چنین کاری ممکن است؟ وای بر تو، من پسر دلاورترین مردان عربم و در دامان فاطمه علیه السلام چشم گشوده ام که پیشوای زنان جهان و بهترین

۵۵. جهره خطب العرب: ج ۲، ص ۹۱؛ وفيات الاعیان: ج ۲، ص ۶۶؛ العقد الفريد: ج ۵، ص ۱۱۰؛ لما بلغ معاوية نعي الحسن بن علي أظهر الفرح و السرور حتى سجد و سجد من كان معه.

۵۶. إياي تعير وعلی تفتخر و لم يكن لجدك بيت في الجاهلية و لا مكرمة فزوجه جدتي صفية بنت عبد المطلب فبذخ على جميع العرب بها و شرف بمكانها، فكيف تفاخر من هو من القلادة و اسطتها و من الأشراف سادتها؟ نحن أكرم أهل الأرض زندا، لنا الشرف الثاقب و الكرم الغالب.

کنیزان خداست. وای بر تو من این کار [صلح] را از روی ترس و ناتوانی انجام ندادم. علت این کار آن بود که طرفدارانی چون تو داشتم که به بیهودگی طرفدار من بودند و به دروغ ادعای دوستی می کردند و من به آنان اعتماد نداشتم؛ چون شما خاندانی فریبکارید و چرا چنین نباشد که پدرت (زیر) با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرد و خیلی زود پیمانش را شکست و به جاهلیت بازگشت و علی علیه السلام که پاره پیکر پیامبر بود را فریب داد و مردم را گمراه کرد و هنگامی که در معرکه جنگ با یورش پیشتازان لشکر روپرو شد و دندان تیز لشکریان، پیکرش را در هم فشرد، جاننش را بی جهت از دست داد و بدون هیچ یاوروری به خاک افتاد و تو به اسیری گرفتار شدی، خسته و مجروح و کوفته؛ و وقتی مالک اشتر تو را به حضور امام آورد، آب دهانت خشکیده بود و بر پاشنه می چرخیدی، همچون سگی که از شیرها ترسیده و فراری باشد»^{۵۷}.

حضرت در پایان سخنان خود، فرمودند:

«وای بر تو، این ماییم که روشنی بخش جهانیم و امت مسلمان به ما فخر می کند و کلیدهای اراده و ایمان به دست ماست، اکنون، تو به ما حمله می کنی! درحالی که تو هستی که زنان را فریب می دهی سپس بر فرزندان پیامبران فخر می فروشی. سخنان ما را که مردم می پذیرفتند، تو و پدرت رد می کنیدی. مردم با اشتیاق و اجباراً دین جدم را پذیرفتند و بعد که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، طلحه و زیر پیمان را شکستند و همسر پیامبر را فریب دادند و به جنگ با پدرم برخاستند و کشته شدند و تو را به اسارت نزد علی علیه السلام آوردند و او از گناهت گذشت و خویشاوندیت را رعایت کرد

۵۷. ثم تزعم أني سلمت الأمر لمعاوية، فكيف يكون ذلك ويحك كذلك وأنا ابن أشجع العرب وقد ولدتني فاطمة سيدة نساء العالمين وخير الإماماء؟ لم أفعل ذلك ويحك جُبناً ولا ضَعْفاً ولكنني بايعني مثلك وهو يطلبني بتره ويداجيني المودة ولم أثق بنصرته لأنكم أهل بيت غدر، وكيف لا يكون كما أقول وقد بايع أبوك أمير المؤمنين ثم نكث بيعته ونكص على عقبه واختدع حشية من حشايا رسول الله ﷺ ليضل بها الناس، فلما دلف نحو الأعتة ورأى بريق الأستة قُتل مَضِيعَةً لا ناصر له وأتى بك أسيراً قد وطنتك الكآة بأظلافها والخييل بسنابكها واعتلاك الأشر فغصصت بريقك وأقعيت علي عقبك كالكلب إذا احتوشته الليوث.

غیرتِ علوی در نطق حسنی

و تو را نکشت و بخشید. بنابراین، تو آزاد شده پدر من هستی و من آقای تو و آقای پدرت هستیم.
اکنون سنگینی گناهت را احساس کن.^{۵۸}

پس از این سخنان کوبنده امام حسن علیه السلام، عبدالله بن زبیر خجالت زده شد و به امام گفت:
«ای ابامحمد! عذر می‌خواهم. این مرد - و به معاویه اشاره کرد - مرا به جدال با تو برانگیخت.
اکنون مرا بر نادانیم ببخش چون شما از خاندانی هستید که گذشت و بردباری به سرشت شما آمیخته
است، فإتکم أهل بیت سحیتکم الحلم والعفو»

سپس امام علیه السلام به معاویه نگاه کرد و فرمود:

«می‌بینی که از پاسخگویی هیچکس باز نمی‌مانم. وای بر تو آیا می‌دانی که من از کدام درخت
باروری جوانه زده‌ام؟ دست از این کارها بردار و گرنه داغی بر چهره‌ات می‌زنم که همه رهروان
شهرها و سرزمین‌ها از آن سخن بگویند».^{۵۹}

۵- پاسخ به اهانت معاویه بن حدیج

معاویه بن حدیج مرد پلیدی بود که دارای تفکر عثمانی بود و با امیر مؤمنان علیه السلام بیعت نکرد و در
جنگ صفین در لشکر معاویه قرار داشت. او همچنین دارای مناصب حکومتی و فعالیت‌های
سیاسی بود و محمد بن ابی‌بکر را به طرز فجیعی به قتل رساند. از دیگر کارهای این مرد خبیث این

۵۸. فنحن نور البلاد وأملاکها و بنا تفخر الأمة و إلینا تُلقی مقالید الأزمة، أوصول وأنت تحتدع النساء ثم تفتخر
على بنی الأنبياء لم تزل الأقبول مَنّا مقبولاً وعلیک وعلی أبیک مردودة، دخل الناس فی دین جدی طائعتین وکارهین ثم
بايعوا أمير المؤمنين، رضی الله عنه، فسار إلى أبیک وطلحة حين نکثا البيعة وخذعا عرس رسول الله صلی الله علیه و آله فقتل أبوک
وطلحة وأتی بك أسیراً، فبصبت بذنبك وناشدته الرحم أن لا یقتلك فعفا عنك، فأنت عتاقة أبی وأنا سیدك وسید
أبیک، فذق وبال أمرک!.

۵۹. المحاسن والمسائى: ص ۳۷؛ سمط النجوم العوالی فی أبناء الأوائل والتوالی: ج ۳، ص ۹۴؛ حیاة الامام الحسن بن
علی علیه السلام: ج ۲، ص ۳۱۴.

بود که؛ علی علیه السلام را سب می‌کرد^{۶۰}، به همین جهت؛ وقتی امام حسن مجتبی علیه السلام شنید که معاویه بن حدیج به حضرت امیر مؤمنان، علی علیه السلام فحش داده است، خود را به او رساند و او را به شدت توبیخ کرد.

بلاذری و دیگران در این باره چنین نقل کرده‌اند:

«امام حسن به غلام خود فرمودند: آیا معاویه بن حدیج را می‌شناسی؟ گفت: آری. فرمودند: وقتی او را دیدی به من خبر ده. آنگاه غلام، او را در بیرون از منزل عمرو بن حرث دید و به امام خبر داد که معاویه بن حدیج این است فرمود: او را به نزد من فرا خوان. وقتی آمد امام به او فرمودند: تو همان کسی هستی که علی علیه السلام را نزد پسر زن جگر خوار (هند مادر معاویه که جگر همزه سید الشهداء را در جنگ اُحد تکه تکه کرده و خورده بود) دشنام می‌دهی؟ به خدا قسم اگر (روز قیامت) به حوض وارد شوی که هرگز وارد نخواهی شد، حتماً علی علیه السلام را خواهی دید که با جدّیت تمام منافقان را از سر حوض می‌راند»^{۶۱}.

طبرانی نیز با سند خود از علی بن طلحه نقل کرده است:

«معاویه بن حدیج که از ناسزاگوترین افراد نسبت به علی علیه السلام بود، همراه معاویه به حج آمده بود. شخصی آمد و به حسن بن علی علیه السلام گفت: معاویه بن حدیج، علی علیه السلام را ناسزا گفت. امام حسن علیه السلام فرمود: او را نزد من بیاور. آن شخص معاویه بن حدیج را نزد حضرت آورد. حضرت

۶۰. ر.ک: الغارات: ج ۱، ص ۲۸۵؛ وکان معاویه بن حدیج ملعوناً خبیثاً وکان یسبّ علی بن ابی طالب علیه السلام.

۶۱. انساب الاشراف: ج ۳، ص ۱۰؛ تاریخ دمشق: ج ۵۹، ص ۲۸؛ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۱۸؛ المدائنی، عَن قَیْسِ بْنِ الرَّبِیعِ، عَن بَدْرِ بْنِ الْخَلِیلِ، عَن مَوْلَى لِحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ أَنَّهُ قَالَ لَهُ: أَتَعْرِفُ مُعَاوِیَةَ بْنَ حَدِیجٍ إِذَا رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَأَرْنِيهِ إِذَا لَقَيْتَهُ. فَأَرَاهُ خَارِجًا مِنْ دَارِ عَمْرُو بْنِ حَرِیثٍ بِالْكُوفَةِ فَقَالَ لَهُ: هُوَ هَذَا. فَقَالَ لَهُ: ادْعُهُ فِدْعَاهُ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: أَنْتَ السَّاتِمُ عَلِيًّا عِنْدَ ابْنِ أَكْلَةَ الْأَكْبَادِ؟ أَمَا وَاللَّهِ لَنْ يَرُدَّتْ الْحُوضُ - وَلَنْ تَرُدَّ - لَتْرِيْنَه مَشْمَرًا عَن سَاقِيْهِ يَذُوْدُ عَنْهُ الْمُنَافِقِيْنَ.

غیرتِ علوی در نطق حسنی

سه بار از او پرسید: آیا تو معاویه بن حذیجی؟ سپس فرمود: تو علی علیه السلام را ناسزا گفتی؟ به خدا قسم چنانچه در حوض کوثر، بر او وارد شوی - که گمان نمی‌کنم بر او وارد شوی - خواهی دید که علی علیه السلام آستین خود را بالا زده و منافقان را از [نزدیک شدن به] حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌راند، آن‌چنان‌که شتر بیگانه رانده می‌شود؛ این، فرموده‌ی آن راستگوی تصدیق شده، پیامبر صلی الله علیه و آله است».^{۶۲}

حاکم نیشابوری نیز همین قضیه را با سند خود نقل می‌کند و در پایان، به صحت آن تصریح می‌کند:

«هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادِ وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ».^{۶۳}

نتیجه

بیان شد که؛ عده‌ای برای ترور شخصیتی امام مجتبی علیه السلام و همچنین برای تغییر مسیر تاریخ، ایشان را، شخصیتی صلح‌جو و گریزان از جنگ نشان داده‌اند، درحالی‌که با مرور تاریخ مطلبی دیگر فهمیده می‌شود؛ چنانکه ایشان در دوران کودکی خویش با خلیفه وقت؛ یعنی ابوبکر، مقابله می‌کنند و او را از منبر پایین می‌آورند. علاوه بر آن؛ به امر پدر خویش برای مردم سخنرانی می‌نمایند و بسیاری از حقیقت‌ها را برای مردم روشن می‌سازند. همچنین به نمایندگی از امیر مؤمنان علیه السلام

۶۲. المعجم الكبير للطبرانی: ج ۳، ص ۹۱؛ عَنْ عَلِي بْنِ أَبِي طَلْحَةَ مَوْلَى بَنِي أُمَيَّةَ، قَالَ: حَجَّ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَحَجَّ مَعَهُ مُعَاوِيَةُ بْنُ حُدَيْجٍ، وَكَانَ مِنْ أَسْبَبِ النَّاسِ لِعَلِيٍّ، فَمَرَّ فِي الْمَدِينَةِ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله، وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ جَالِسٌ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَعَبِلَ لَهُ: هَذَا مُعَاوِيَةُ بْنُ حُدَيْجٍ السَّابُّ لِعَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. فَقَالَ: عَلِيٌّ بِالرَّجُلِ. فَأَتَاهُ الرَّسُولُ، فَقَالَ: أَحِبُّ. قَالَ: مَنْ؟ قَالَ: الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَدْعُوكَ. فَأَتَاهُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنْتَ مُعَاوِيَةُ بْنُ حُدَيْجٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَرَدَّ عَلَيْهِ ثَلَاثًا، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: السَّابُّ لِعَلِيٍّ؟ فَكَأَنَّهُ اسْتَحْيَى، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَمْ وَاللَّهِ لَبِنٌ وَرَدَّتْ عَلَيْهِ الْحَوْضُ، وَمَا أَرَاكَ أَنْ تَرُدَّهُ، لِتَجِدَهُ مُسَمَّرَ الْإِرَارِ عَلَى سَاقِ يَدُودِ الْمُنَافِقِينَ ذُوْدَ غَرِيْبَةِ الْإِبِلِ، قَوْلُ الصَّادِقِ علیه السلام الْمُصْذِقِ علیه السلام، وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى.

۶۳. المستدرک علی الصحیحین - ط العلمیة، ج ۳، ص ۱۴۸

خطبه‌ای را برای اهل کوفه بیان می‌کنند تا مبادا بازیچه سران جنگ جمل شوند و در همین راستا با ابو موسی اشعری و عبد الله بن زبیر نیز مقابله می‌کنند.

این تنها بخشی از فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی امام حسن مجتبی علیه السلام بود که در دوران حیات پدر بزرگوار خویش، انجام دادند؛ اما پس از شهادت پدر نیز دست از مبارزه برنداشتند و در خطبه‌ای به معرفی امیر مؤمنان علیه السلام پرداختند. تا جایی که در صلح‌نامه نیز قید شد تا از سب و ناسزاگویی نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام جلوگیری شود. اضافه بر آنکه؛ در مجالس گوناگون، در مقابل معاویه و یاران او و همچنین بزرگان وقت؛ همچون عبد الله بن زبیر، معاویه بن حدیج ایستادند و به یاوه‌گویی‌های آنان نیز پاسخ می‌دادند.

بنابراین با توجه به گستره‌ی فعالیت‌های امام مجتبی علیه السلام، اینکه گفته شود: ایشان صلح طلب بودند و همانند پدر خویش اهل مبارزه نبودند، کلامی غلط است که پذیرش آن ممکن نیست.

فهرست منابع

۱. ابن أبی الحدید عبد الحمید بن ہبۃ اللہ (م. ۶۵۶ھ)، شرح نہج البلاغہ، ابراہیم محمد ابو الفضل، مکتبۃ آیۃ اللہ المرعشی النجفی، قم، چاپ اول.
۲. ابن اعثم کوفی ابو محمد احمد (م. ۳۱۴ھ)، الفتوح، دار الأضواء، بیروت، چاپ اول.
۳. ابن عبد ربہ الأندلسی أبو عمر شہاب الدین أحمد (م. ۳۲۸ھ)، العقد الفرید، دار الکتب العلمیۃ، بیروت، الطبعة الأولى.
۴. ابن عساکر (م. ۵۷۱ھ)، تاریخ مدینہ دمشق، عمرو بن غرامۃ العمروی، دار الفکر، بیروت، الطبعة الأولى.
۵. ابن قتیبۃ الدینوری ابو حنیفہ (م. ۲۳۰ھ)، الأخبار الطوال (فارسی)، مترجم: مہدوی دامغانی محمود، نشر نی، تہران، چاپ چہارم.
۶. ابو الفرج الاصفہانی (م. ۳۵۶ھ)، مقاتل الطالبیین، مؤسسة دار الکتب للطباعة والنشر، قم، منشورات المکتبۃ الحیدریۃ، الطبعة الثانية.
۷. البَلَاذُری أحمد بن یحیی بن جابر بن داود (م. ۲۷۰ھ)، أنساب الاشراف، سہیل زکار - ریاض الزرکلی، دار الفکر، بیروت، الطبعة الأولى.
۸. البیهقی إبراهیم بن محمد (م. ۳۲۰ھ)، المحاسن والمساوی، مرقم آلیا غیر موافق للمطبوع، المکتبۃ الشاملہ.
۹. الشیبانی الجزری عز الدین ابن الأثیر (م. ۶۳۰ھ)، الكامل فی التاریخ، عمر عبد السلام تدمری، دار الکتب العربی، بیروت، الطبعة الأولى.
۱۰. طبرسی احمد بن علی (م. ۵۸۸ھ)، الإحتجاج علی أهل اللجاج، خرسان محمد باقر، نشر مرتضی، مشهد، چاپ اول.
۱۱. طوسی محمد بن الحسن (م. ۴۶۰ھ)، الأمالی، مؤسسة البعثة، دار الثقافة، قم، چاپ اول.

۱۲. قطب الدین راوندی سعید بن هبة الله (م. ۵۷۳ هـ)، الخرائج و الجرائح، مؤسسة الامام المهدي عليه السلام، مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، چاپ اول.
۱۳. کوفی فرات بن ابراهیم (م. ۳۰۷ هـ)، تفسیر فرات الکوفی، کاظم محمد، مؤسسة الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامی، تهران.
۱۴. مجلسی محمد باقر بن محمد تقی (م. ۱۱۱۰ هـ)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم.
۱۵. مفید محمد بن محمد (۴۱۳ هـ)، الأمالی، استاد ولی حسین - غفاری علی اکبر، کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول.
۱۶. مفید محمد بن محمد (م. ۴۱۳ هـ)، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، مؤسسة آل البيت: کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول.
۱۷. مفید محمد بن محمد (م. ۴۱۳ هـ)، الجمل و النصره لسید العترة فی حرب البصرة، میر شریفی علی، کنگره شیخ مفید، قم.